

صفتیر حیات

سال دوم / شماره هفتم / فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵

۸۰ صفحه / قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه

اجتماعی
فرهنگی

پرونده ویژه:

جامعه اخلاقی



اخلاق در سیاست
در گفتگو با
حجت الاسلام والمسلمین
دکتر داود فیروزی



نظام اخلاقی در قرآن
دکتر محمدجواد نجفی



رابطه اخلاق و سیاست
حجت الاسلام والمسلمین
محمدرضا فاضل مبدی



علم و فلسفه اخلاق
به زبان ساده
محمدحسین ارجمندیا



یادداشت هایی درباره
اخلاق و ادب آرزایی
حجت الاسلام والمسلمین
محمدهادی فلاح



اخلاق

صغیر حیات

بیست و هفتمین سالگرد ارتحال ملکوتی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (س) را
بر عاشقان و دلدادگان آن امام تسلیت می‌گویید.



اینکه ما فریاد می‌زنیم که جمهوری اسلامی،
برای این است که اسلام فرد مهذب درست می‌کند، قرآن کتاب آدم سازی است.
پیغمبرها آمدند آدمها را درست کنند؛
کاری دیگر جز این ندارند در طول زندگی‌شان،
پیغمبرهای بزرگ و ائمه اطهار علیهم السلام
دنبال این بودند که تربیت کنند مردم را.
خدای تبارک و تعالی انبیا را فرستاده
برای تهذیب مردم؛ برای اصلاح مردم.
(صحیفه امام، ج ۷، ص: ۲۵۹)

صغیر حیات

سال دوم
شماره هفتم
فروردین و اردیبهشت ۹۵
صفحه ۸۰
قیمت: ۴۰۰۰ تومان

دوماهنامه
اجتماعی
فرهنگی



صاحب امتیاز:
فخرالدین صانعی
مدیرمسئول:
علی اکبر بیگی
زیر نظر شورای سردبیری

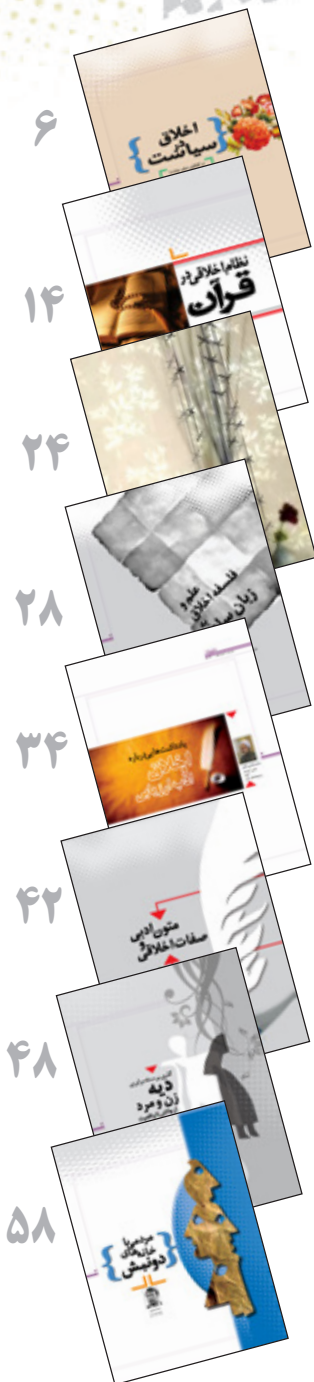
مدیر اجرایی:
علیرضا رضایی
مدیر هنری و گرافیک:
سیدمحسن زمانی
اجرا:
محمد شفیعی

لیتوگرافی و چاپ:
راه فردا
توزیع:
شرکت نامه امروز

نشانی:
قم، خیابان شهداء، کوچه ۳۷،
کوچه پنجم، پلاک ۱۶۲
کدپستی: ۳۷۱۳۷ - ۴۷۶۶۴
صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵
تلفن: ۳۷۸۳۵۱۰۰ - ۰۲۵
نمابر: ۳۷۸۳۵۱۰۹ - ۰۲۵
سامانه پیامکی: ۵۰۰۰۱۷۱۷۳۳۳
پست الکترونیکی:
safir.hayat@yahoo.com

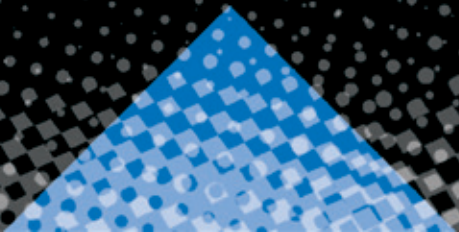
اخلاق در سیاست

- در گفتگوی صغیر حیات با حجت الاسلام والمسلمین دکتر فیرحی / ۶
- نظام اخلاقی در قرآن (محمدجواد نجفی) / ۱۴
- رابطه اخلاق و سیاست (محمدتقی فاضل میبیدی) / ۲۴
- علم و فلسفه اخلاق به زبان ساده (محمدحسین ارجمندنیا) / ۲۸
- یادداشت هایی درباره اخلاق و ادب ارزبایی (محمدهادی فلاح) / ۳۴
- متون ادبی و صفات اخلاقی / ۴۲
- گذری بر مسئله «برابری دین و زن و مرد» از چالش تا واقعیت / ۴۸
- گلچینی از مصاحبه رسانه های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰ / ۵۴
- مردمی با خانه های دو نبش (رضا احمدی) / ۵۸
- اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم الاخلاق) (بخش ۱۳) (محمدتقی خلجی) / ۶۴
- چشم انداز / ۶۷





پست وین
سالگرد حیات
حضرت امام خمینی





یادداشتی از آیت الله العظمی صانعی مدظلّه

هنوز امام را در بلندای

تاریخ تمام انقلاب‌های بشری می‌بینم،

هنوز در پهنای فلک، فریاد رسای او را می‌شنوم

و هر از گاهی با مهر و عطوفتش

به تامل در اندیشه بزرگ فقهی‌اش می‌نشینم.

اخلاق سیاست



در گفتگوی صفیر حیات با
حجت الاسلام والمسلمین
دکتر داوود فیرحی



صفیر حیات جناب آقای دکتر؛ در ابتدا تقاضا می‌کنیم

تعریف مختصر و کاربردی از اخلاق و سیاست ارایه فرمایید.

■ بحث اخلاق را بیشتر به صورت مُسجَم از ادبیات ارسطو به بعد داریم. متفکران مسلمان هم به تبع یونانی‌ها، اخلاق، سیاست، اقتصاد و مسائل این‌گونه را ذیل حکمت عملی قرار داده‌اند. حکمت عملی ترجمه واژه ای است یونانی تحت عنوان «فرانسس = Francis» و منظور دانش‌هایی است که به درد زندگی انسان می‌خورند. یعنی اینها کل دانش‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند: دانش‌های نظری که موضوعش مستقل از انسان است؛ دانش‌های عملی که موضوعش خود عمل انسان است؛ و تکنولوژی. نام اولی را «تئوری» گذاشته‌اند چون که دنبال این هستند ببینند ذهن انسان با بیرون چگونه می‌تواند منطبق شود؛ دومی را فرانسس «Francis» نام گذاشته‌اند که

و برای قُدما هم مهم بود این بود که این قواعد اخلاقی، تربیت ساز هستند. منظور از تربیت این است که آدمی عادت می‌کند آن جوری که باید، زندگی کند و این تربیت هم از تکرار نُرْمها ناشی می‌شود. فلاسفه اخلاق در یونان که بیشتر در حوزه سیاست هم کار کرده‌اند - مثل ارسطو - حرفی دارند که به نظر می‌آید حرف بسیار مهمی است و آن حرف این است که می‌گویند: آدم در فطرتش میل به اخلاق دارد اما این طور نیست که این میل لزوماً فعلیت هم داشته باشد؛ مثلاً آدمی دوست دارد در مبارزه ای پیروز شود اما ته وجدانش هم دوست دارد یک جور جوانمردانه و با صداقت پیروز بشود. جامعه با قانونگذاری‌ها و قواعدش فرد را کنترل می‌کند و بر این اساس فرد، مسائل اخلاقی را دایم تکرار می‌کند و برایش عادت ثانویه می‌شود و آن وقت دیگر نمی‌تواند حتی آنجایی که جامعه یا قانون، کنترلی روی او ندارند، خلاف اخلاق عمل کند. مثالی بزنم: قانون بستن کمر بند در حال رانندگی را در نظر بگیرید یا راستگویی در حساب زندگی؛ اگر قانون به گونه ای باشد که برای کشف خلاف‌های فرد جریمه بگذارد آن وقت فرد کمر بند را می‌بندد یا صادقانه در زندگی خود مالیاتش را می‌پردازد. این عمل به قانون تکرار می‌شود تا جایی که اگر پلیس هم نباشد فکر می‌کند که اگر کمر بند را نبندد دیگر نمی‌تواند رانندگی کند، یا اگر با صداقت، خود اظهاری مالیاتی نداشته باشد نمی‌تواند زندگی کند گرچه مأمور مالیات هم بالای سرش نباشد؛ این یعنی اخلاق دارد نهادینه می‌شود.

صغیریات از همین جاست که می‌توان گفت

میان اخلاق و سیاست همبستگی بر قرار می‌شود؟

■ درست است! از همین جا قُدما بین اخلاق و سیاست رابطه ای تنگاتنگ ایجاد کرده‌اند و گفته‌اند که اگر سیاست درست نباشد قواعد اخلاقی نهادینه نمی‌شود و اگر قواعد اخلاقی نهادینه نشود سیاست ثبات ندارد که اصطلاحاً در ادبیات منطقی ما به آن می‌گفتند: ارتباط معنی یا دور معنی. بر این اساس، رابطه این دو کاملاً گسست ناپذیر است. بنابراین اگر در حوزه سیاست مشکلی پیدا بشود، قواعد اخلاقی می‌شکند و افراد، غیر اخلاقی می‌شوند و همین که افراد غیر اخلاقی شدند نظم سیاسی یا ثبات هم به سمت بی‌ثباتی و ناهنجاری می‌رود که اصطلاحاً در ادبیات امروز می‌گویند: از جا در رفتن هر دو تایشان.

صغیریات اگر این همبستگی و وحدت میان

اخلاق و سیاست وجود دارد، پس مباحثی که در حوزه نظر یا حوزه عمل می‌بینیم که به یک نحوی تضاد میان اخلاق و سیاست را نشان می‌دهند، چه علت یا علت‌هایی دارند؟

■ تقریباً می‌شود گفت که این طور نیست. ما در سه، چهار حوزه بحث تضاد را داریم که مطرح شده است. یکی در ادبیات مارکسیستی بود. مارکسیست‌ها ایده ای را مطرح کردند به نام «ولویت هدف بر وسیله» بعد گفتند اگر هدف ما کسب قدرت باشد، وسایلی که در راستای کسب قدرت است، آن هدف را توجیه می‌کنند؛ بعد در

موضوعش نوعی تربیت است؛ در واقع درست زندگی کردن. یعنی آدمی این علوم را یاد می‌گیرد تا به آن عمل کند و هدف این قسم دانش‌ها را اصطلاحاً رسیدن به آرامش یا سعادت می‌دانند، یعنی انسان بتواند از زندگی و تصمیمات خودش رضایت داشته باشد. «تکنولوژی» هم که ابزار است. وقتی که نگاه می‌کنیم به این دسته بندی‌ها در واقع جنس اخلاق و سیاست و اقتصاد و علوم اجتماعی یکی می‌باشد و به طور کلی مقسم‌شان یکی است و اموری که مقسم واحد داشته باشند با همدیگر تضاد بنیادی ندارند بلکه ویژگی‌هایشان تفاوت می‌کند. مثلاً در منطق وقتی که می‌گوییم که انسان حیوان ناطق است معنی‌اش این است که در وضعیت بیولوژیک و حیاتی‌اش با بقیه حیوان‌ها فرقی ندارد و جنسش یکی است. وقتی هم می‌گوییم که سیاست و اخلاق از جنس علوم عملی یا حکمت عملی هستند یعنی جنسش واحد است و چیزی هم که جنسش واحد است با همدیگر تضادی ندارند و مختصات فصلی‌اش فرق می‌کند. اگر این طور باشد در واقع اخلاق را به عمل در حوزه فردی و سیاست را به عمل در حوزه مدنی ترجمه می‌کنند. قُدما از واژه اجتماع به دلایلی استفاده نمی‌کردند که شاید الآن توضیحش لازم نباشد. حوزه مدنی یعنی حوزه شهری؛ حوزه شهری که با غیر، مرتبط است. به این ترتیب دسته بندی این بحث از اینجا در ادبیات غربی شروع شده است. وقتی که اخلاق را ترجمه می‌کنند دو جور ترجمه دارد: یکی واژه ایتیکس (Ethics) و یکی واژه مورالیتی (Morality) است. ما در فارسی این دو را ترجمه می‌کنیم به اخلاق و ارزش‌های اخلاقی. در هر دو صورت منظور از اخلاق، مجموعه قواعدی است که آدمی به آنها ملتزم می‌شود چه در حوزه فرد و چه در حوزه اجتماع که قواعدش با هم فرقی ندارند و فقط حوزه‌اش فرق می‌کند یکی مدنی و یکی فردی تلقی شده است. این مجموعه ارزش‌ها، ارزش‌های جالبی هستند مثل صداقت، انصاف، فتوت و جوانمردی. این ارزش‌ها دوگانه‌های بسیار مهمی هستند مانند: صداقت در مقابل دروغ، فتوت در مقابل ناجوانمردی، ایثار در مقابل سودجویی و کتمان در مقابل آشکارگی. اینها در واقع ادبیاتی هستند که در دوگانه‌های یونانی بوده و وارد دنیای ما هم شده است. قُدما و متأخرین و حتی اندیشمندان مُدرن قبول دارند که وقتی از قاعده یا قواعد اخلاقی سخن می‌گوییم، وجه قاعده، تغلیب است و این طور نیست که استثنا ناپذیر باشد؛ مثلاً وقتی از صداقت صحبت می‌کنند این طور نیست که صداقت همه جا نُرْم باشد و بلکه بعضی جاها استثناپذیر است مانند جایی که صداقت باعث صدمه به حیات، آبرو و ناموس کسی می‌شود. در این جا می‌گویند که این استثناءات هم تابع قاعده و مؤید آن است؛ منظور این است که هر قاعده‌ای یک فلسفه‌ای دارد و اگر استثناء هم می‌شود به خاطر همان فلسفه‌اش یا به خاطر همان هدفش استثناء می‌شود و نمی‌تواند از هدفش جدا شود. به عبارت دیگر، ویژگی قاعده این است که استثناء را می‌پذیرد، اما اگر این استثناءها را از قاعده خارج کنید خود قاعده را به هم می‌ریزید. این بحث، بحث حساسی در اخلاق است و آنچه برای ما خیلی مهم است

جاهای دیگر اسامی دیگری پیدا کرد مثل حفظ نظام با هر وسیله ای، که عملاً با ایده مارکسیست‌ها تفاوتی ندارد. در ادبیات غربی هم یک دوره ای پیدا شد به نام ماکیاولیسم سیاسی که معطوف به کتاب شهریار است. ماکیاولی آنجا بحثی را مطرح می‌کند که اگر هدف، کسب قدرت باشد هر جایی که ابزارهای اخلاقی مغایر قدرت بودند تابع قدرت می‌شوند. این بحث مدتی مطرح شد و بعدها هم در ادبیات سیاسی جهان تحت عنوان رئالیسم یا واقع‌گرایی سیاسی از آن یاد کردند و اخلاقی‌ها را به عنوان ایده آلیست‌ها، ولی واقعیت این بود که این یک انحراف از مسیر اصلی مباحث سیاسی بود. به عنوان نمونه می‌خواهم عرض کنم که خود ماکیاولی در کتاب گفتارها، تحت عنوان گفتارهایی درباره نخستین ده گانه تاریخ تیتوس لی لیوس، وقتی که تاریخ تیتوس لی لیوس را شرح می‌کرد بحثی را مطرح کرد که سیاست روی شانه‌های اخلاق ایستاده است و برعکس. ایشان این دور را طرح کرده که نه دور باطل بلکه دور سازنده است. در آن جا این حرف را گفته که نظم سیاسی پایدار نمی‌شود مگر اینکه شهروند آزاد باشد یعنی در واقع شهروند آزاد است که نظم سیاسی را پایدار نگه می‌دارد و بعد ایشان یک حرفی زده که آزادی در طبیعت آدمی نیست، آزادی را باید در طبیعت آدمی کاشت. این حرف خیلی مهمی بود، در واقع ماکیاولی حرفش این بود که نظام سیاسی می‌تواند قوانینی تنظیم بکند که به تدریج این قوانین آزادی را وارد ذهنیت افراد جامعه کند تا اینکه انسان احساس کند که آزاد است. حرفش این بود که می‌گفت نظم سیاسی درست، وقتی می‌ماند که قوانین درستی وضع بشود و شهروندان آزاد بشوند یعنی قوانین، شهروندان آزاد تربیت کند. معنی قضیه این است که نظم سیاسی دارد یک امر مهم اخلاقی را وارد تک تک افراد می‌کند و به قول خودشان وارد فردیت انسان می‌کند و بعد می‌گوید که این اتفاق رخ نمی‌دهد مگر اینکه قانون‌گذار، قانون‌گذار درستی باشد. اتفاقاً در آنجا حرفش مهم است که می‌گوید قانون‌گذاری کار پیامبران است یعنی مقوله قانون‌گذاری خیلی مهم است. بعضی جاها هم می‌گوید که قانونگذار - این مطلب را از افلاطون می‌گوید - نباید خودش مجری باشد چرا که در این صورت به اقتضای اجرا، قانون را تراش می‌دهد و در نتیجه آن را خراب می‌کند. وی در ادامه می‌گوید که نظم سیاسی مستقر و پایدار نمی‌شود مگر اینکه انسان‌ها آزاد باشند. مطلب دوم این است که انسان‌ها با قوانین درست، آزاد می‌شوند. در اینجا ماکیاولی برای آزادی، اولویت را به امر سیاسی می‌دهد. در واقع اصلاح زندگی را از سیاست شروع می‌کند و نه از فرهنگ یا امور دیگر؛ یعنی در ساختن انسان آزاد، اولویت را به دولت می‌دهد. بعد می‌گوید که این قوانین این قدر باید تکرار بشوند و انسان‌ها عمل کنند تا عادت ثانویه شان شود. اصطلاحش کاشتن آزادی است. نظریه‌های لیبرال نظریه‌هایی هستند که معتقدند انسان‌ها به طور ذاتی آزاد است ولی این نظام سیاسی است که خرابشان می‌کند. بنابراین منظور آزادی لیبرال این است که شما اگر این موانع را بردارید آدم آزاد می‌شود، ولی نظر ماکیاولی بر خلاف آنها است. ماکیاولی در سنت مسیحی حرف

می‌زند و حرف دیگری دارد و می‌گوید: شما این موانع را هم بردارید تا انسان‌ها آزاد نباشند احساس آزادی نمی‌کنند و اگر این نظم برداشته شود هرج و مرج پدید می‌آید و برداشتن نظم استبدادی، فقط آنارشیزم درست می‌کند. پس در واقع آزادی لزوماً فقدان مانع نیست بلکه آزادی ایجاد یک انگیزه است در آدم‌ها که این انگیزه را دولت ایجاد می‌کند.

صفی‌حیات بنابراین کسی که در رأس این قدرت و دولت قرار می‌گیرد باید فردی اخلاقی باشد.

■ نه تنها باید فردی اخلاقی باشد بلکه لازم است هنر تبدیل اخلاق به قوانین را هم داشته باشد تا این قواعد و قوانین بتوانند در جامعه جاری و تکثیر بشود و دیگران هم مثل فرمانروا بشوند. البته ماکیاولی معتقد است که وجود چنین فرمانروای اخلاقی یک اتفاق است که اگر در جامعه ای بخت یارشان باشد یک چنین حاکمی ممکن است پیدا شود. معمولاً در جوامع، به طور اتفاقی رهبران فضیلت‌مند (virtue) پیدا می‌شوند که بلافاصله بعد از آنها هم اوضاع نابسامان می‌شود. البته اگر جامعه این بخت را داشته باشد که رهبران فضیلت‌مند در پی هم بر جامعه حکومت کنند در این صورت نسلی شکل می‌گیرد که با قوانین درست، تربیت شوند و این قوانین بتواند انسان‌ها را اخلاقی کند، آن وقت چرخه کامل می‌شود و همین انسان اخلاقی، نظم سیاسی را شکل می‌دهد. این حرفی است که ماکیاولی در گفتارها می‌زند و شبیه همین حرف‌ها را دیگران هم دارند. حتی در ادبیات ویحانی هم بحث همین گونه است. اصلاً فلسفه نبوت به خاطر همین است که بتوان نظم شایسته ای را تبدیل به قوانین کرد و این قوانین، توسط افراد جامعه مرتب عمل شوند تا نهادینه گردند. در ادبیات دینی ما هم مفهوم شریعت همین است یعنی پیدا کردن راه. در ادبیات ایرانی هم آیین یعنی راهی که قاعده مند شده است. اینها را در واقع می‌شود گفت که قوانین یونیورسال و جهانی هستند. حالا ممکن است در دنیا یک جا کسی دنبال فیلسوفی برود که چنین کاری بکند، در جای دیگر متفکر سیاسی مثل ماکیاولی در پی فرمانروای فضیلت‌مند می‌رود که اخلاق مردانگی داشته باشد، یکی دنبال پیامبر است که چنین کاری را انجام بدهد. در واقع مسأله از همین قانون شروع می‌شود که قانون باید اندک اندک به نرم اخلاقی تبدیل شود. در نظریه‌های کلاسیک و جدید حرف بسیار مهمی زده می‌شود و آن حرف این است که در واقع اخلاق فردی و اخلاق در سیاست هر دوتایشان از جناب واحدی جدا شده‌اند و از جنس واحدی شکل گرفته‌اند. اما در مقایسه بین این ارزش، اولویت با سیاست است، چون گفتند که این سیاست است که با وضع قوانین درست و پشتیبانی از این قانون‌ها، جامعه را به سمت اخلاقی شدن می‌برد. البته ممکن است در ابتدا مردم عادی از ترسشان قوانین را انجام دهند اما به تدریج عادت می‌کنند و نظم شکل می‌گیرد.

صفی‌حیات با این دیدگاه در حقیقت سیاست

ابزاری برای اخلاقی ساختن شهروند است؟

■ بله در واقع سیاست هم ظرفی است برای اخلاق و هم ابزار بزرگی است برای اخلاق. چونکه اگر بنا باشد که انسان اخلاقی نباشد

فلسفه سیاست، محقق نمی‌شود. اقتصاد هم ابزاری است برای اخلاق؛ چرا که در واقع آدمی دنبال این است که آرامشی در هستی پیدا کند.

صفرحیات **حتی دیکتاتورها هم این گونه فکر**

می‌کنند؟

بله در واقع همه شان این طوری هستند یعنی فلسفه اصلی همین است منتها راه گم می‌شود. مثلاً فرض کنید که کسی که حریص می‌شود در جمع کردن پول، این فرد همیشه دنبال سعادت است فقط مصداقش را گم کرده و هیچ فرقی نمی‌کند با کسی که حریص است در قدرت و عملاً فرقی ندارند چون هر دو نفر دنبال آرامش هستند. حرفی که برخی از فیلسوفان مثل مارکس و امثال او می‌گویند که اگر ثروت از یک حد قاعده مندی خارج بشود - البته منظور حجم ثروت نیست بلکه به قاعده نبودن خود ثروت است - آن وقت این سرمایه مالک خود را تبدیل به ابزار خودش می‌کند. واژه ای که مارکس به کار می‌برد، الیناسیون است. الیناسیون یعنی مست شدگی از خود و بیگانگی، یعنی آدمی تبدیل می‌شود به ابزار پول. در نتیجه، هدف نظم سیاسی و همین طور هدف اقتصاد به طور کلی انسان است.

صفرحیات **دیدگاه ماکیاولی در کتاب گفتارها**

با دیدگاه‌های او در کتاب شهریار در باره رابطه اخلاق و سیاست اختلاف دارد. این تفاوت دیدگاه چگونه قابل توجیه است؟

ظاهر قضیه این است که دیدگاه برخی محققان ما نسبت به شهریار درست نیست. کتاب شهریار ماکیاولی در واقع مقدمه‌ای برای استقرار یک نظم در جامعه‌ای است که هنوز نظمی در آن مستقر نشده و سیاست، وضعیت جنگی دارد و وقتی هم سیاست، وضعیت جنگی دارد این قاعده مطرح است که «الحرب خدعه»؛ یعنی در واقع شهریار، سیاست هدایت جنگ است نه اداره شهر، در حالی که کتاب گفتارها سیاست اداره شهر است و این دو با هم به شدت فرق می‌کنند چرا که در جنگ شما خدعه و فریب و خیلی چیزهای دیگری دارید چون که خود شما هم به نوعی با خدعه مواجه هستید.

صفرحیات **نقل شده ایتالیای زمان کتاب**

شهریار ده‌ها خرد حکومت داشت و تکه تکه شده بود.

درست است و در واقع یک دولت واحد فراگیر شکل نگرفته بود تا جامعه را اداره کند. بحث ماکیاولی در کتاب شهریار مربوط به ماقبل شهر است. اصلاً در دوره ای شهریار مهم شد که شرایط استعمار وجود داشت و در اروپا، دولت‌های ملی داشتند شکل می‌گرفتند ولی در حال حاضر این طور نیست و هیچ کشوری الان به ادبیات آن دوران نگاه مثبت ندارد.

صفرحیات **اگر این دیدگاه درست باشد که**

یک وحدت (و حتی تقدم) میان اخلاق و سیاست وجود دارد و سیاست ابزاری برای اخلاق است پس حرف صوفی‌ها یا حتی سکولارها چگونه قابل فهم است که نسبت داده شده صوفی‌ها در رابطه با سیاست لایشرط

هستند حتی می‌گویند باید گوشه نشینی کرد و از سویی سکولارها نسبت به دین لایشرط هستند؟

■ ادبیات فلسفی کلاسیک از یونان تا الآن بیشتر فرض شان بر این است که انسان در جامعه، انسان است و انسان خارج از شهر یا خدا است یا دد؛ یعنی گرگ و موجودی وحشی. مفهومش این است که انسان، انسان بودنش در شهر است. این نظریه البته مخالفانی دارد که لیبرال‌ها هستند، چون لیبرال‌ها معتقد هستند که انسان‌ها می‌توانند خودشان را بدون شهر هم اداره کنند، چرا که شهر فقط برای بهزیستی است. در حالی که نظریه ماکیاولی، یونانی و بخشی از نظریه مسیحی و بخش بزرگی از نظریه اسلامی فرض شان بر این است که شهر برای زیستن است. یعنی تا اصل شهر نباشد زیست رخ نمی‌دهد و شاید هم به همین دلیل است که در سخنان حضرت امیر(ع) آمده که می‌فرمایند: «لا بُد من امیر برّ او فاجر» یعنی نظم بد هم از بی نظمی بهتر است. منتها بحث این است که برای تأسیس نظم به چه قیمتی و وسیله ای متوسل شویم و در واقع بحث در آنجا دارد خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی ما می‌توانیم مثلاً برای حفظ امنیت مردم آزادی شان را بگیریم؟ این بحث در واقع یک معادله ای است که در حوزه سیاست شکل می‌گیرد و به همین دلیل هم هست که از افلاطون خیلی‌ها نقل کردند - به رغم گرایش‌های اقتدارگرایی که افلاطون دارد - که می‌گوید: سیاست اداره آزادانه انسان‌های آزاد است، اداره نباشد سیاست نیست، آزادانه نباشد بردگی است و اگر انسان نباشد گله است. بنابراین آنچه که شهر را، شهر می‌کند این است که چه جور انسان‌های آزاد، آزادانه اداره بشوند. این حرفی است که ماکیاولی در گفتارها می‌زند که اصلاً چه طور می‌شود و چه باید کرد که انسان آزاد بشود و بعداً آزادانه اداره بشود؟ آن وقت اولویت‌ها را بیان می‌کند. در حالی که در ادبیات لیبرال‌ها و بعضی از اهل تصوّف، اولویت را به فرد می‌دهند که اول باید فرد اصلاح بشود. حالا کدامش مهم است و اولویت دارد باید انتخاب کرد. ولی

قُدما بین

اخلاق و سیاست

رابطه ای تنگاتنگ ایجاد

کرده اند و گفته اند که اگر

سیاست درست نباشد

قواعد اخلاقی نهادینه

نمی‌شود و اگر قواعد

اخلاقی نهادینه نشود

سیاست ثبات ندارد

که اصطلاحاً در ادبیات

منطقی ما به آن می‌گفتند:

ارتباط معی یا دور معی.

بر این اساس،

رابطه این دو کاملاً

گسست ناپذیر است. بنابر

این اگر در حوزه سیاست

مشکلی پیدا بشود، قواعد

اخلاقی می‌شکند و افراد،

غیر اخلاقی می‌شوند

و همین که افراد

غیر اخلاقی شدند

نظم سیاسی یا ثبات

هم به سمت بی ثباتی و

ناهنجاری می‌رود.



نه تنها باید فردی اخلاقی باشد بلکه لازم است
هنر تبدیل اخلاق به قوانین را هم داشته باشد
تا این قواعد و قوانین بتوانند در جامعه
جاری و تکثیر بشود و دیگران هم مثل فرمانروا بشوند.

به سود خودم هست و در این صورت شهروند آن را می‌پذیرد. در حقیقت، نظام توجیهی که پشت این دست از الزام است، این را فطرت آدم می‌فهمد. اما وقتی که دولت الزام می‌گوید مالیات بده، چون آدم نمی‌داند این مالیات سودش چه زمانی به آدم برمی‌گردد یا اصلاً سودی دارد یا نه مثل بستن کمر بند، به راحتی قبول نمی‌کند چون که احساس می‌کند فعلاً ثروتش دارد از دست می‌رود. اما اگر کسانی که مالیات می‌گیرند و آن را الزام می‌کنند، نظام توجیه آنها هم شفاف باشد و به عیان و سماع و نظر مردم برسد، مثلاً ببینند فلان جاده یا پارک از پول مالیات پرداختی احداث شده، در این صورت این الزام عادت را درست می‌کند. به همین دلیل است که در حوزه سیاست، صداقت مهم است. اگر جایی صداقت شکل بگیرد این اصطلاح هم برمی‌گردد به واژه ای به نام حکمرانی خوب؛ حکمرانی خوب در واقع هم الزامش شفاف است و هم نتایج الزامش شفاف است. به این ترتیب وقتی که ماکیاولی در کتاب گفتارها از قانون صحبت می‌کند این چنین قانونی را می‌گوید؛ یعنی قوانینی که نظام توجیهش برای موضوع قانون که فرد است روشن می‌باشد. بنابراین دولت به فرد نمی‌گوید چون من می‌گویم اطاعت کن بلکه من می‌گویم اطاعت کن به این دلیل که صادقانه و بالعیان برایت روشن شده است. یعنی در واقع حاکمی که در مدت زمامداری خود صادق باشد در پی آن اصطلاحاً نظامی پیدا می‌شود به نام اعتماد. یعنی اگر شما بر فرض ده قانون را احساس کردید که توجیه دارد، قانون یازدهم و دوازدهم خیلی دیگر نیاز به دلیل و توجیه ندارد چون شما نسبت به حاکم و قانون چیزی پیدا کرده‌اید به نام اعتماد یا تراست (trust). تراست یا اعتماد مفهومش این است که با اینکه من نمی‌خواهم به من توضیح بدهی اما می‌دانم که اگر توضیح خواستم، قطعاً توضیح دارد. به عنوان مثال درباره صداقت یک حاکم، من می‌دانم و اطمینان دارم وقتی او حرف می‌زند راست می‌گوید به همین دلیل نمی‌پرسم آیا راست می‌گویی؟ اما اگر هم بپرسم همین اتفاق خواهد. اوباما روزی در مدرسه ای در

بسیاری از بزرگان حتی آنهایی که نسبتاً گرایشات دموکراتیک و لیبرال هم دارند آنها هم اولویت را به سیاست داده اند مثل نائینی. اما در مورد سکولارها؛ سکولارها بحث اخلاق را حذف نمی‌کنند، مهم این است که آنها می‌گویند اخلاق امری فرادینی است یعنی از درون ادبیات دینی اخلاق در نمی‌آید. اتفاقاً فکر می‌کنم که در بین دین داران هم بعضی مواقع چنین حرفی وجود دارد که ارزش‌ها، ارزش‌های جهان شمولی هستند.

صفیر حیات به نظر می‌رسد آنچه که ماکیاولی

در کتاب گفتارها در باره تربیت انسان‌های آزاد مطرح می‌کند یک فرایند زمان بری است تا انسان قاعده‌مند شود. پرسش این است که به عنوان یک عمل موقت و اورژانسی آیا سیاست و دولت می‌تواند یک سری نرّم‌های اخلاقی را بر جامعه الزام نماید؟ همین پرسش در حکومت دینی به نحو ویژه هم مطرح است.

■ بر خلاف نظریه رایج، عادت زیاد زمان نمی‌خواهد. فرض کنید که آدم دو بار چایی را ترک کند یواش یواش بار سوم رغبتش کم می‌شود یعنی ضریب رغبت، ضریب مساوی نیست بار اول که ترک می‌کند حرص زیادی دارد بار دوم ممکن است این حرص بیاید هفتاد و پنج در صد و بار سوم دیگر در حد پنجاه درصد تا به مرور رغبت به صفر می‌رسد.

صفیر حیات اگر حاکمیت الزام به ترک کند آیا

حرص و رغبت به انجام بیشتر نمی‌شود؟

■ این بحث مطرح هست که «الانسان حریص علی ما مُنع» ولی سخن از الزام‌های نظامی است که توجیه این الزام‌ها در خود نظام سیاسی هست؛ یعنی وقتی الزامی از ناحیه دولت پیدا می‌شود آدمی احساس می‌کند که در آن نفعی وجود دارد. مثلاً بستن کمر بند در هنگام رانندگی، با دادن مالیات فرقی این است که پلیس می‌گوید کمر بندت را ببند! آدم می‌گوید این که برای او سودی ندارد و احتمالاً

اگر آن قانون را هم بردارند، مردم آن را رعایت می‌کنند. نمونه دیگر مسأله صداقت است. بحثی وجود دارد تحت عنوان اینکه کسی که دارد داوطلب یک نهاد عمومی می‌شود - مثل نماینده مجلس - باید رزومه زندگی خود اعم از مثبت و منفی را بنویسد؛ مثلاً حتی بنویسد کجا یک بار در حال مستی رانندگی کرده است. این به صورت قانون درآمده چرا که می‌گویند کسی که یک بار کار خلاف قانون در خفاء کرده الان هم می‌تواند انجامش دهد و بنابراین چنین آدمی نباید خودش را داوطلب ریاست بکند. اما همین قانون در واقع یک جریمه هم دارد که می‌گوید اگر خلاف فرد کشف شد منصب را از او می‌گیرند. این نوع قوانین برای این وضع شده که اگر افرادی به فکر کسب مناصب عمومی هستند کاری نکنند که در آینده به ضررشان تمام شود. این قانون در اثر مداومت، اخلاق می‌شود. یعنی هیچ کسی بچه مدرسه را الزام قانونی نکرده که درست رانندگی کند و در رانندگی شراب نخورد، این مسأله اخلاقی است، اما مسأله‌ای است که قانون آن را اخلاقی کرده است. برای مثال وقتی قضیه پدر آقای کامرون در مورد فرار مالیاتی در اسناد پاناما کشف می‌شود، آن جوانی که در آرزوی نخست وزیری انگلستان است به لحاظ اخلاقی خودش را الزام می‌کند که چنین کاری را نکند. در همین موارد است که سیاست اولویت دارد پیدا می‌کند. یا مثلاً مورد دیگرش در نروژ بود که یکی از نمایندگان حزب پیروز، داوطلب نخست وزیری بود و بعد کشف شد که آن موقع که این خانم، زندگی عادی داشته مستخدمی داشته که غیر رسمی بوده برای اینکه مالیات ندهد. وقتی با این اتهام روبرو می‌شود، ادعا می‌کند که در آن موقع من نیاز داشتم، چون دو تا بچه داشتم و نمی‌توانستم مالیات بدهم این کار را کردم یعنی آن استثنایی که مؤید قاعده است. البته رسانه‌ها حقوق خودش و شوهرش را در آن زمان بررسی کردند که مردم دیگر هم در آن موقع با این درآمد مالیات می‌دادند و این باعث شد که از نخست وزیری استعفاء بدهد. این قانون است و از این پس کسی جرأت ندارد کار خلاف قانون بکند. میلیون‌ها نفر ممکن است از این قانون بهره اخلاقی بگیرند اما هیچ کدام هم داوطلب نخست وزیری نباشند این دیگر اخلاق است.

صفر حیات

البته به نظر می‌رسد عمل غیر اخلاقی عملی است که هر فرد در هر شرایطی باید آن را انجام ندهد گر چه مطمئن باشد که اصلاً هم کشف و افشاء نمی‌شود.

■ اتفاقاً بحثی که در اولویت سیاست مطرح است این است که این قانون چگونه نُرَم اخلاقی را تقویت می‌کند
اگر آدمی مدّت‌ها در چنین جوامعی زندگی کند چوری می‌شود که گویا اصلاً بلد نیست خلاف قانون رفتار کند.
صفر حیات

■ مواردی هست که فرد مثلاً از کشورهای توسعه یافته به وطن خود برگشته اما رفتارهایش در این جا مغایر با آن جا است.
■ بحث ما بر سر قاعده است. می‌خواهم عرض کنم قاعده این طوری است البته دائمی هم نیست؛ یعنی اگر شما ده بار عمل

آمریکارفته و گفت: آن موقعی که ما بچه بودیم می‌توانستیم خیلی چیزها را پنهان کنیم اما شما تبلت دارید، اینترنت دارید، اگر می‌خواهید رئیس جمهور شوید از همین حالا حواس تان جمع باشد. وقتی که چنین بچه ای که از حالا شروع می‌کند حواسش جمع باشد به مرور، صداقت برایش عادت شده و به قاعده تبدیل می‌شود. البته چنین آدمی ممکن است اگر به جایی دیگر کوچ کند که در آنجا وقتی راستگو باشد ضرر می‌کند چرا که برای مردم آن منطقه عادت و فرهنگ نشده، در این صورت آهسته آهسته توجیه پیدا می‌کند که به مرور دروغ بگوید و می‌رود به سمت ردّایل.

صفر حیات

در بُعد الزام خود شهروار و حاکم به رعایت نرم‌های اخلاقی، چه علل و عواملی می‌تواند مؤثر باشد؟ ما می‌بینیم که خیلی‌ها در بُعد نظری ممکن است حرف‌های اخلاقی زیبایی هم بزنند اما وقتی که به قدرت و ثروت رسیدند جور دیگری عمل می‌کنند!

■ در باره نکته ای که اشاره کردید باید گفت همه متفکران حوزه اخلاق فرضشان این است که نُرَم‌های اخلاقی وابسته به افراد نیستند، یعنی این گونه نیست که حاکم چیزی بگوید و من حرف دیگری بزنم، بلکه اخلاق آن است که در فطرت عمومی جامعه سریان دارد یعنی اخلاق یک نُرَم اجتماعی است؛ مثلاً صداقت چیزی است که حتی دزد هم صداقت را می‌پذیرد و وقتی می‌گوید که چرا دزدی کردی توجیه می‌کند.

صفر حیات

بنابر این، مشکل در این جا نوع برداشت از صداقت است؟

■ یعنی صداقت، دزدی نکردن، اموال مردم را غصب نکردن و خیلی چیزهای دیگر، در نزد همه افراد جامعه عمل اخلاقی است این نشان می‌دهد که حاکم، منبع اخلاق نیست و منبع اخلاق بیرون از مجموعه حکومت است. سرچشمه‌های اخلاقی در ارزشهایی است که در عمق جامعه وجود دارد. بنابراین اگر حاکم الزام بکند به آن چه که ارزش اخلاقی است، این الزام، الزام مثبتی است و در همه جای دنیا این الزام، مثبت است. در ادبیات ماکیاوولی و متأخران و متفکران سیاسی، اخلاق از قوانین تولید شدند. مثلاً شما چیزی دارید به نام الزام به توقف پشت خط عابر پیاده؛ این قانون است که در صورت تخلف، فرد را جریمه می‌کند، البته همین الزام بعد از مدّتی تبدیل به عادت می‌شود. این دیگر الزام اخلاقی است که ریشه آن کرامت عابر پیاده است.

صفر حیات

در واقع قانون هست ولی دیگر جریمه کننده و پلیس لازم نیست.

■ در واقع این شهروندی که راننده است دیگر به وجه قانونی توجهی نمی‌کند بلکه به وجه انسان بودن آن عابر و حق حیات او نظر دارد، این دیگر عمل اخلاقی است. متفکرانی که اولویت را به سیاست می‌دهند، می‌گویند سیاست، ارزش‌های درست را که هنوز درست هستند ولی در جامعه اجرا نمی‌شوند تبدیل به قانون می‌کنند و وقتی که این ارزش‌ها قانون شدند، در اثر تکرار مداوم توسط افراد جامعه نُرَم اخلاقی می‌شوند و دیگر آن وجه قانونی حذف می‌شود و حتّی

کردید عادت می‌کنید و از قضای روزگار دو بار هم خلاف اخلاق عمل کنید یواش یواش دوباره عادت شما عوض می‌شود. چون فطرت اولیه که نیست یا بگوییم این موارد که جزو ویژگی‌های بیولوژیک آدمی نیست که تغییر ناپذیر باشد. این عادت است، عادت مثبت را اگر تکرار بکنید مثبت می‌شود و برعکس. مثلاً کسی که دزد است، ترک دزدی برایش سخت است اما می‌تواند با تلاش و تحت شرایط قانون و مسائل دیگر در هر صورت دزدی را ترک کرد و شروع دوباره به دزدی سخت است اما اگر یکی دوبار دزدی کرد، آن عادت دوباره برمی‌گردد. اصلاً تربیت از جنس عادت است و مفهومش این است که عادات تربیتی برای همیشه پایدار نیست. هیچ التزامی و تضمینی وجود ندارد آدمی که امروز اخلاقی است برای همیشه اخلاقی بماند و آدمی که امروز اخلاقی نیست برای همیشه غیراخلاقی باشد. به همین دلیل است که قانون همیشه لازم است.

صفحه‌چای

اگر این چنین است، اینکه علمای اخلاق اسلامی، اخلاق را ملکه راسخ در نفس می‌دانند چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

■ اصلاً ملکه مفهومش دائمی بودن نیست بلکه ملکه بودن یعنی استمرار. استمرار به معنی دوام نیست. انسان عادل برای همیشه عادل نیست به همین دلیل هم در ادبیات عرفانی، مراقبه وجود دارد منتها متفکران مدرن این مراقبه را بیشتر به سیاست و به نهادهای قانونی می‌دهند.

صفحه‌چای

پرسش دیگر من این است که در رابطه با اخلاق و سیاست در میان فلاسفه سیاسی اسلامی یا در میان برخی از حکما، نهضت اندرزنامه نویسی برای حاکمان، وجود داشته است اما فقهای سیاسی اگر چه پراکنده یا به نحو جزئی در بعضی جاها این موضوع را مطرح کرده‌اند اما چرا به نحو مدون و منسجم به این بحث نمی‌پردازند؟

■ آنچه که برای یک عالم اخلاقی یا یک فیلسوف، مهم است توصیه است اما کار فقیه توصیه نیست فقیه شبیه حقوقدان و قانون‌گذار است که به دنبال وضع قواعد است، قواعدی که بنا به تعریف باید نرم را ایجاد کند و نرم باید تبدیل به ملکه بشود.

صفحه‌چای

یعنی فقه در مقام بیان تکلیف است؟

■ همه جا تکلیف نیست. قواعد یا قوانین و حقوق هم ایجاد می‌کند بنابراین همه جا تکلیف نیست؛ این طور نیست که قانون همه جا تکلیف باشد بلکه قانون، حقوق هم به آدم می‌دهد. مثلاً قانون، حق تقدّم شهروند را در عبور از خط، به عابر می‌دهد؛ این قانون است هر چند تکلیف به راننده است. بنابراین الزام‌هایی که در قواعد است و فقیه به دنبالش هست، فلسفه قانون‌گذاری، تولید نرم و بعد ملکه است. چرا می‌گویند در جامعه اگر دیدید حج تعطیل شده، حاکم با خرج بیت‌المال افرادی را برای انجام این فریضه بفرستد؟ برای این که این نرم فراموش نشود. یا مثلاً در جامعه‌ای که ایام ماه رمضان است، فضا رضانی باشد؛ این نرم است.

صفحه‌چای

احتمال خطا در این سنخ قانون گذاری وجود ندارد؟

■ فقیه دو قانون در فقه وضع می‌کند. یک سری از قوانین، قوانینی هستند که نیاز به الزام ندارند مثل عبادات و مستحبات که در این گونه موارد، الزام بیرونی ندارند، اینها صرف تذکرات است و شاید هم فطرت آدمی و باور آدمی به خودی خود الزام درست می‌کند که نیازی به الزام بیرونی نباشد. اما قوانین نوع دوم قوانینی هستند که الزام دارند که در اینجا ما دو جور قانون داریم: یکی قانون برای الزام کردن جامعه است و دیگری قانون برای ضمانت آن الزام است که هر دو قانون‌گذاری است اما به یکی می‌گویند قانون‌های اولیه و دیگری را قانون‌های ثانویه می‌گویند؛ فلسفه این قوانین، تولید نرم می‌باشد. حالا بحث سر این است که این قوانین درست چیست؟ در قوانین اولیه ممکن است خطا صورت بگیرد؛ در اجرا یا در ضمانت‌ها بگیرد؛ در هر صورت، مشکل در دست حکومت است یعنی هم قانون و هم قوانین تضمینی را درست وضع کردن به دست حکومت است. این دو هر دوتایش مشکل دارند یعنی ممکن است در اینجا خطایی صورت بگیرد. وقتی که نگاه می‌کنید در همه جای دنیا حقوقدان‌ها هم همین کار را می‌کنند؛ مثلاً هارت، در آن کتاب معروفش به نام مفهوم قانون - که آقای راسخ از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده - شبیه همین حرف را می‌زند. یعنی یک حقوقدان فرق می‌کند با یک فیلسوف؛ فیلسوف فقط توصیه می‌کند اما یک حقوقدان دنبال این است که چه باید بکند که ضمانت‌هایی پیدا بشود، نرم‌ها باید بمانند تا اخلاقیات جاری بشود. به همین دلیل هم است که می‌گوییم ذات فقه یا وظیفه سازمانی فقه، توصیه اخلاقی نیست و اتفاقاً وظیفه سازمانی فقه، کاوش در چگونه وضع کردن قوانین و چگونگی ضمانت کردن است که این نرم‌ها شروع عملی داشته باشند و آن توصیه‌ای که یک فیلسوف اخلاق می‌کند چگونه عملی شود. این فرایند همه اش که با صرف نصیحت و اندرزنامه نامه حاصل نمی‌شود، چرا که از سنخ دیگر است. به همین دلیل است که می‌گویند وقتی که پای اجرا به میان می‌آید فیلسوف فقط ناظر است و این فقیه است که درگیر عمل زندگی و مسیر روان زندگی است و آنجا باید دید قانون درست و

در نظریه‌های کلاسیک و جدید حرف بسیار مهمی زده می‌شود و آن حرف این است که در واقع اخلاق فردی و اخلاق در سیاست هر دوتایشان از جنات و احدی جدا شده‌اند و از جنس واحدی شکل گرفته‌اند. اما در مقایسه بین این ارزش، اولویت با سیاست است، چون گفتند که این سیاست است که با وضع قوانین درست و پشتیبانی از این قانون‌ها، جامعه را به سمت اخلاقی شدن می‌برد.

قانون غلط چیست؟

صفرحیات و از همین جا بحث معیار قانون

درست و نادرست به بونه بحث گذاشته می‌شود.

درست است. این جا از حالا به بعد بحث‌های خوبی شروع شده در مورد اینکه اصلاً معیار یک قانون درست چیست؟ که فلاسفه سیاسی یا متفکران سیاسی پاسخ این پرسش را داده‌اند. به عنوان مثال می‌گویند قانونی که فلسفه قانون‌گذاری را برآورده نکند قطعاً قانون درستی نیست. یعنی شما وقتی که دارید می‌گویید پشت خط عابر پیاده اولویت با عابر پیاده است و برای ماشین جریمه تعیین می‌کنید، فلسفه اصلی این قانون حفظ جان است اما اگر این قانون به گونه‌ای باشد که جان را به خطر بیندازد...

صفرحیات یا تأثیری نداشته باشد مانند قانون

اعدام قاچاقچیان مواد مخدر که اثر چندانی در کاستن مواد مخدر نداشته یا سنگسار و یا قوانینی که سوء استفاده در آن زیاد است.

یکی از معیارهای قانون درست این است که فلسفه قانون‌گذاری را نقض نکند، یا بی تأثیر نباشد. یعنی اصطلاحاً یک رنج یعنی محدوده می‌گذارند تا قانون سودمندی به نفع فلسفه آن قانون داشته باشد. فلسفه قانون‌گذاری حفظ ارزش‌ها و مقاصد بنیادین پنج گانه است که شامل جان، مال، عقل، دین و باور مردم است. منظور از عقل و خرد این است که قانون یک جوری باشد که من از حالا بتوانم فردای خودم را پیش بینی کنم مثلاً اگر چقدر کار کنم می‌توانم به زیارت امام رضا(ع) در مشهد بروم. این عقل است که باید بتواند این محاسبه را داشته باشد. اما اگر جامعه این قدر بی نظم باشد که من نتوانم چنین محاسبه‌ای را بکنم یعنی گرونی پشت سر هم اتفاق بیفتد و نفهمم چکار کنم، یا جاده‌ها ناامن باشند و موارد دیگر، در این صورت من هرگز نمی‌توانم محاسبه‌ای برای فردای زندگی خودم داشته باشم، آن وقت عقلم از محاسبه می‌افتد. بنابراین وقتی در ادبیات سیاسی می‌گویند عقل و جامعه را حفظ کنید منظور این عقل محاسبه گر است نه عقل در مقابل جنون.

صفرحیات اخیراً کتابی از حضرت عالی منتشر

شده در شرح تنبیه الامه مرحوم نائینی؛ آیا در این کتاب و دیگر آثاری که به اندیشه‌های نائینی می‌پردازد به بحث رابطه اخلاق و سیاست پرداخته شده است؟

خیلی زیاد! نائینی حرفی آنجا دارد که حرف بسیار جدی است و آن اینکه اصلاً یک نظام سیاسی با دو ارزش بنیادین اخلاقی یعنی آزادی و برابری چه نسبتی دارد؟ با توجه به این که اینها نرم‌ها و ارزش‌های اخلاقی هستند. از جمله مباحث دیگر نائینی این است که اصلاً استبداد شرک است! و بعد حرف جدی دیگری دارد که می‌گوید: دینی بودن و غیردینی بودن استبداد مهم نیست بلکه در ذات استبداد شرک وجود دارد. چون که آن اراده‌ای که خدا به انسان داده، استبداد آن را سلب و انسان را خلع اختیار می‌کند و چون چنین کاری می‌کند شرک است پسوندش مهم نیست دینی باشد یا غیر آن.

صفرحیات بیشتر توضیح دهید که از دیدگاه

مرحوم نائینی چه ارتباطی بین استبداد و شرک وجود دارد؟

نائینی با ادبیات خاص خود یک حرف بسیار مهمی می‌گوید. اولاً یک گزاره‌ای دارد و می‌گوید نظام‌های استبدادی آزادی و عدالت را که دو ارزش اخلاقی هستند از آدمیان سلب می‌کنند که این خود مشکل بزرگی است. اما این از نظر الهیاتی چه مشکلی دارد؟ معتقد است در واقع نظام‌های استبدادی نه تنها اراده آدمی را سلب می‌کنند بلکه در تکوینیات آدم هم وارد می‌شوند، یعنی وقتی می‌گویند مثلاً نوع غذا و پوشش باید فلان شکل خاص داشته باشد، در واقع وقتی که به این حوزه‌ها وارد می‌شوند، دارند الوهیت می‌کنند یعنی همان اقتداری که خداوند راجع به بنده دارد و بنا به تعریف، غیر او کسی ندارد، استبداد آن اقتدار خدایی را اجرا می‌کند. در این صورت از آن طرف خداوند می‌گوید که غیر از من از هیچکس در این مسائل اطاعت مطلق نکنید و مطاع بودن تنها شأن خداوند است و هر نوع اطاعت غیر خدا شرک است؛ در نتیجه نائینی معتقد است نظام‌های استبدادی نه تنها حقیقتاً نظام سیاسی نیست بلکه به لحاظ اعتقادی هم شرک است. بعد شروع می‌کند به توضیح دادن. بیش از این را باید هم در کتاب و شرح آن ملاحظه کرد. مرحوم نائینی کتابش فشرده است و دو تا پیچیدگی دارد یکی پیچیده بودن لغات است که من سعی کردم لغاتش را کنار متن با توضیح بیاورم. بعضی مواقع و بلکه اغلب، نائینی اصطلاحاتی را به کار می‌برد که در این کتاب توضیح ندارد. مثلاً واژه ای به کار می‌برد تحت عنوان حقیقت حکومت و حکومت امانتی؛ اما هیچ توضیحی نداده است اما در اصول نائینی بحث حقیقت اشیاء آمده است که من مجبور بودم که برای تبیین آن به کتب اصولی و فقهی او مراجعه کنم و توضیح این واژه را بیاورم. کتابی که من در شرح تنبیه الامه نوشتیم ویژگی‌اش این است که متن اصلی حفظ شده و بعد لغات و اصطلاحات نظریه نائینی شرح داده شده است علاوه بر این، توضیحات مرحوم طالقانی بر این کتاب حفظ شده است. مرحوم طالقانی در سال ۱۳۳۴، کتاب نائینی را همراه با شرح مختصری چاپ کرده و من هم در سال ۱۳۹۴ شرحی نوشتیم که ۶۰ سال فاصله است با آن شرح. من توضیحات مرحوم طالقانی را هم درج کردم تا خواننده امروز متوجه بشود که ۶۰ سال قبل چه گونه می‌فهمیدند و برداشت‌ها چگونه می‌تواند متفاوت باشد.



نظام اخلاقی در قرآن



محمد جواد نجفی
عضو هیات علمی
دانشکده الهیات و معارف اسلامی

در فرهنگ دینی ما پیوند اخلاقی انسان با پدیده‌های هستی، استوارترین و شکوهمندترین خاستگاه همه پیوندهای دیگری است که زوایای زندگی فردی، گروهی و اجتماعی را در هم تنیده است.

نظام اخلاقی قرآن بر پایه خداگرایی، نگرش معنوی به هستی، معنا داری زندگی و انسان گرایی استوار است. ویژگی‌های این نظام در نوع خویش، بی همانند است. روشن است که بخش گسترده ای از آیات قرآن، ویژه آموزه‌های اخلاقی است. گونه شناسی آیات، نشان گر آن است که حتی در شماری از احکام آیات به ارزش‌های اخلاقی در هدف گذاری و تشریح احکام اشاره شده است. همچنین نتیجه گیری‌های اخلاقی از رویدادهای تاریخی، پافشاری بر آرمان‌های اخلاقی در عرصه نظام اجتماعی، نظام خانواده، جامعه و جهان در جای جای قرآن کریم به چشم می‌خورد.

از سوی دیگر، کوشش برای شناخت نظام اخلاقی قرآن از این دیدگاه برخاسته است که پیامبر خاتم بر پایه نص قرآن والاترین منش‌های اخلاقی را در سراسر زندگی به اوج رسانده و با اعجاز اخلاقی خود توانسته است، دل‌های سیاه و سختی را برای باور به توحید، هموار کند چنان که این حقیقت در قالب منت و مهر خدا به پیامبر به بیان آمده است سرانجام این که میدان جاذبه اخلاقی او در گذر قرن‌ها انسان‌های بسیاری را دلداده دیانت اسلام بر محور شخصیت او ساخته، چنان که از زبان گهر بار خود او گزارش شده است که فرمود: من برای تحقق والایی‌های اخلاقی برانگیخته شدم.

البته به گفته برخی پژوهشگران، قرآن، یک نظام اخلاقی جدا از نظام دینی، عرضه نمی‌کند و بنابر این مفاهیم اخلاقی آن تابع مفاهیم دینی اند. حتی خود واژه اخلاق یا واژه ای که ساخت معنایی معادل آن داشته باشد هیچ گاه در قرآن به کار نرفته است (واژه خلق دو بار در قرآن آمده است که فقط در یک مورد معنای رایج اخلاق از آن استفاده می‌شود) از لحاظ قرآن معنی اخلاق، در دین نهفته است.^(۱)

دیانت اسلام، آکنده از آموزه‌های گوناگون اخلاقی در عرصه گسترده زندگی و در مراحل آن است. چنان که گوهر همه ادیان، پرورش معنوی شهروندان، آموزش دیگرخواهی و رعایت حقوق دیگران است و این چیزی نیست جز صورت بندی قواعد اخلاقی برای پی افکندن پایه‌های زندگی بر شالوده معنادار ساختن زیست انسانی.

ادیان چه تعلیم یافته و چه تعلیم نیافته مخصوصا در گفتگویی جدی با مقتضیات حیات اخلاقی پدید می‌آیند و تحول می‌پذیرند. این ادیان، قوانین عمل، طریقه استدلال اخلاقی و معیارهای فضیلت را به تفصیل بیان می‌کنند. برای این که تعهد به حیات اخلاقی را تقویت کنند، جهان را به صورت نظامی

پایه ی بنیادین اسلام،
 نظام اخلاقی ای است که بر
 بنیان دستگاه جهان بینی توحیدی،
 خدا را سرچشمه همه ارزش های دینی می داند؛
 او خود ارزش‌گذار و پشتوانه
 استوار ارزش های اخلاقی است.
 خدای اسلام که خود اخلاقی است
 ارزش های جاودان را می آفریند.
 و از بندگان می خواهد با زندگی اخلاقی
 به او نزدیک شوند.
 او اخلاق مداری را نزدیک ترین راه
 پیوستن به پروردگار می شناسد.

اخلاقی تصویر می‌کنند که در نهایت حاضرند این نظام اخلاقی را به صورتی اصلاح و تطیف کنند که به همه اجازه دهد به عالی‌ترین مرحله فضیلت اخلاقی نایل شوند و سنت‌های دینی در همه این راه‌ها به تکامل اخلاقی بشر و خودشناسی وی کمک کرده‌اند و ادیان، آن چنان که برخی متفکران قرن نوزدهم استدلال کرده‌اند به اخلاق قابل تحویل نیست چون دین به دغدغه‌ها و نیازهای مختلفی از انسان نظر دارد؛ میل زیبا شناختی، کنجکاوای علمی و تاریخی، تمایلات آیینی و تعقلی همه در ایمان دینی به گونه‌ای بروز می‌یابند. ولی هیچ کس را یارای انکار این نیست که دغدغه‌های اخلاقی به اتم معنا، از محوری‌ترین جنبه‌های حیات دینی بوده است.^(۲)

از میان پایه‌های بنیادی نظام اخلاقی اسلام، یکی رهیافت به هستی با رویکرد خدامحوری است که واقعیت هستی را با حضور خدا به عنوان آفریدگار و همچنین تدبیرکننده‌ی آفریدگان، تفسیر می‌کند. در جهان بینی اسلامی، خدا حی و قیوم، زنده و پاینده و پایدار ساز جهان است.

بر پایه‌ی این نگرش آنتولوژیک (هستی‌شناسانه)، نظام اخلاقی استوار است که منظومه‌ی ارزش‌های اخلاقی را بر بنیان پیوندی ریاضی با نظام اعتقادی به عنوان هدف گسیل پیامبران به سوی مردم معرفی می‌کند. نظامی که در آن، ارزش گذار، تنها خداست و پیامبران، نمودهای والای عینی ارزش‌های خدایی‌اند.

عنصر برجسته‌ی دیگر هم‌بسته با نظام اخلاقی، دستگاهی حقوقی است که در پیوندی استوار با نظام اخلاقی و اعتقادی، زندگی بیرونی، ظاهری، فردی و اجتماعی انسان را پوشش می‌دهد.

احکام، روانی زنده و زاینده دارد به نام عدالت که بر پایه روایت اسلامی «لعدل حیاة الاحکام» (دادگری، مایه‌ی زندگی و اصالت احکام است)، برگوهر عدالت سامان می‌یابد که آن هم اصل محوری اخلاق است. عدالت اصل والای اخلاقی و هدف اجرای احکام است که چون روح به پیکره ایمان زندگی می‌بخشد و بر سبک زندگی انسان‌ها اثر می‌نهد.

بنابراین هویت اخلاقی انسان مومن، سرشتی ترکیبی و جامع نگر دارد که بر پایه نگرش معنوی به سراسر هستی، تکلیف اخلاقی و حقوقی او را مشخص می‌کند و به وی شخصیتی کل نگر و سامان مند می‌دهد که چهره‌ی او را از دیگران برتر می‌نماید.

پایه‌های نظام اخلاقی قرآن ۱. رهیافت به هستی

محور اصلی همه مفاهیم دین و اصلی‌ترین محور اندیشه اسلامی خداست. کانون اصلی دستگاه اندیشگی همه فرقه‌های مسلمان که در قلمرو جهان اسلام و بر پایه قرآن و روایات اسلامی شکل گرفته است، به رغم همه اختلاف‌های فکری، باور به یگانگی خدا بوده است؛ رویکرد اسلامی به هستی بر محور وجود و حضور پروردگار شکل می‌گیرد چنان که سراسر هستی بدون وجود مطلق و محض و بسیط او تحقق ندارد. پروردگار آفریدگار،

تدبیرگر و هستی‌بخش همه چیز است؛ هیچ موجودی مستقل از ذات پاک او هستی ندارد. این هستی همواره از سوی پروردگار جریان دارد، او علت محدثه و مقیله همه چیز است، همه چیز آیت و آینه هستی اوست. از دیدگاه خدا به هستی اندیشه می‌شود. جهان یکسره ملک خدا و از آن اوست و در حرکت خود به او باز می‌گردد.

در قرآن کریم بیش از هر چیز بر قیاس ناپذیری خدا با دیگر موجودات تاکید شده است: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»^(۳)

در قرآن، خدا، از دو وجه وصف می‌شود. از سویی خداوند متعالی است: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ»^(۴) و هیچ همانندی ندارد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^(۵) و با دیگر پدیده‌ها سنجش ناپذیر است: «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^(۶). از سوی دیگر در تعامل با آدمیان و در پیوند با ایشان است؛ از رگ گردن به آن‌ها نزدیک تر است: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^(۷)، آن‌ها را دوست می‌دارد: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ»^(۸) و حتی آدمیان می‌توانند دوست (خلیل) او باشند^(۹) در تاریخ بشر مداخله می‌کند و تاثیر می‌گذارد و حتی رفتارهای آدمیان را همانند ایشان پاسخ می‌دهد: «وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ»^(۱۰).

همچنین در تقسیم بندی دیگری می‌توان گفت از سویی بر جنبه سلبی و تنزیهی اوصاف او تکیه می‌شود و از سوی دیگر به جنبه‌های ثبوتی و ایجابی اشاره می‌گردد (تشبیه و تنزیه).

اوصاف گوناگونی که در قرآن به خدا نسبت داده شده است، بر پایه تقسیم بندی امروزی در دامنه سه وصف عمده در خور تقسیم بندی است: قدرت، علم مطلق و خیر خواهی محض خدا. گرچه متکلمان این اوصاف را ذیل هفت اصل بررسی کرده‌اند، آنان اراده، حیات، سمع، بصر، و کلام را بر دو مورد نخست افزوده‌اند.^(۱۱)

امام علی (ع) در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «حمد باد خداوندی را که سخنوران در ثنایش فرو مانند و شمارندگان از شمارش نعمتهایش عاجز آیند و کوشندگان حق نعمتش را آن سان که شایسته اوست، ادا نتوانند کرد. خداوندی، که اندیشه‌های دور پرواز او را درک نکنند و زیر کان تیزهوش، به عمق جلال و جبروت او نرسند. خداوندی که فراخانی صفاتش را نه حدی است و نه نهایتی و وصف جلال و جمال او را سخنی درخور نتوان یافت، که در زمان نکتجد و مدت نپذیرد. آفریدگان را به قدرت خویش بیافرید و بادهای باران زای را بپراکند تا بشارت باران رحمت او دهند و به صخره‌های کوهساران، زمینش را از لرزش بازداشت.

اساس دین، شناخت خداوند است و کمال شناخت او، تصدیق به وجود اوست و کمال تصدیق به وجود او، یکتا و یگانه دانستن اوست و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست. دور از هر شایبه و آمیزه‌ای، و پرستش او زمانی از هر شایبه و آمیزه‌ای پاک باشد که از ذات او نفی هر صفت شود، زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است.

هر کس خداوند سبحان را به صفتی زاید بر ذات وصف کند، او را با قربینی پیوسته، و آنکه با قرینش پیوند دوتایش دانسته، و هر آنکه دو تایش خواند، جزء جزئیش داند، و آنکه او را جزء جزء داند، او را نداند، و آنکه او را نداند در جهتش نشاند، و آنکه در جهتش نشاند محدودش انگارد، و آنکه

رعیات عدالت و
فرزانی اخلاقی گوهر
شخصیت انسان را شکل
می‌بخشد. در تاریخ
اندیشه اسلامی به
دگرگونی‌هایی بر
می‌خوریم که سرنوشت
پرورش معنوی انسان
را به خود گره زده،
چهره‌های متفاوتی از
انسان اخلاق اسلامی به
یادگار نهاده است.

جهان، ملکوت هستی و باطن عالم و عوالم عقول از آن یاد می‌شود. بحث در باره فرشتگان از دیرباز با پیدایش هستی و آفرینش انسان گره خورده است و بحث از سرشت آنها و سپهر هستی شان در سراسر کتاب خدا پراکنده است.

۲. جهان شناسی. جهان هستی تنها به جهان محسوس محدود و منحصر نیست و گستره آن بسیار پهناورتر از جهان دیدنی‌هاست. قرآن جهان محسوس را «شهادت» می‌خواند و آن را در برابر «غیب» می‌نهد. (۱۵) ۱/۲ طبق جهان شناسی اسلام، موجوداتی در جهان به نام ملک (فرشته) وجود دارند. قرآن بارها و بارها از فرشتگان سخن گفته است. فرشتگان موجودات مجردی اند که یک سر عقل اند و از هر شائبه مادی پیراسته اند؛ فرشتگان بندگان گرامی خدا هستند و هیچ گاه از فرمان او سر نمی‌پیچند. (۱۶) مولانا گفته است:

در حدیث آمد که خلاق مجید خلق عالم را سه گونه آفرید: یک گروه را جمله عقل و علم بود، او فرشته است و نداند جز سجود؛ اینان آفریده‌هایی والا مقامند که میان خداوند و عالم مشهود نقش میانجی دارند. هیچ رویداد کوچک و بزرگی در عالم نیست، مگر آن که آنان عهده دار صورت پذیرفتن آنند.

فرشتگان با نگرش به شمار بسیارشان، هر یک در مرتبه‌ای قرار دارند و مرتبه‌ها دارای درجه‌های بالا و پایین است. به عبارت دیگر برخی از آنان دستور می‌دهند و برخی فرمان می‌برند. فرشتگان کارها و وظایف مختلفی بر عهده دارند. مثلاً رقیب و عتید بر انسان موکلند و کردار و گفتار وی را ثبت و ضبط می‌کنند. برخی از آنان روز قیامت در زمره کسانی‌اند که در حق گنهکاران شفاعت می‌کنند. (۱۷) پاره‌ای دیگر که بسیار نیرومند و دل‌سخت هستند، در روز قیامت به عذاب دادن انسان‌های ناسپاس و بدکار می‌پردازند. (۲۰)

۲/۲. آنچه از آیه‌های قرآن در زمینه آفرینش آسمان و زمین بر می‌آید، این است که آفرینش آن دو از عدم محض نبوده، بلکه پیش از این شکل ظاهری، ماده‌ای انباشته و مترکب بوده که اجزای آن در دو روز یا دو برهه از زمان گسترش یافته، و زمین کنونی به وجود آمده است. بن‌مایه آفرینش آسمان‌ها دود است که آن نیز گشوده و باز شده، و در دو برهه به صورت هفت آسمان در آمده است. در میان این آسمان‌ها، آسمان دنیا همین جهان پر ستاره بالای سر ماست. قرآن از شش آسمان دیگر چیزی نگفته است. برخی آیه‌ها گویای این امر هستند که آسمان جایگاه فرشتگان است و درهایی دارد که به روی کافران بسته است و اشیاء و روزی‌ها را از آن جافرو می‌فرستد. (۲۱)

۳/۲. در فرهنگ اسلامی انسان از میان همه آفریدگان برتر است حتی از فرشتگان که در عالمی فراتر از عالم انسانی هستند، انسان جانشین خدا بر زمین است و هیچ آفریده دیگری نتوانسته جای او را در ساختار هستی پر کند؛ اعتراض فرشتگان در آغاز آفرینش هم به جایی نرسید. خداوند، جامه کرامت بر قامت انسان پوشانده و او را هدف اصلی آفرینش جهان خوانده است. انسان خلیفه خدا در زمین است و با خداگونه شدن این قوه را به فعلیت می‌رساند؛ انسان کامل تبلور اسما و اوصاف الهی است و از همین روست که اخلاق والاترین هدفی می‌شود که انسان برای عینیت آن پا بر زمین نهاده است.

۴/۲. از دیدگاه فرهنگ اسلامی، پیامبران در نظام هستی جایگاهی

محدودش انگارد، معدودش شمارد، و آنکه گوید در کجاست در چیزش در آرد، و آنکه گوید در چیزی است، دیگر جای‌ها را از او خالی دارد.

خداوند همواره بوده است و از عیب حدوث، منزّه است. موجود است، نه آن سان که از عدم به وجود آمده باشد؛ با هر چیزی هست، ولی نه به گونه‌ای که همنشین و نزدیک او باشد؛ غیر از هر چیزی است، ولی نه بدان سان که از او دور باشد. کننده کارهاست ولی نه با حرکات و ابزارها. به آفریدگان خود بی‌نا بود، حتی آن زمان، که هنوز جامه هستی بر تن نداشتند. تنها و یکتاست زیرا هرگز او را یار و همدمی نبوده که فقدانش موجب تشویش گردد. موجودات را چنانکه باید بیافرید و آفرینش را چنانکه باید آغاز نهاد. بی آنکه نیازش به اندیشه‌ای باشد یا به تجربه‌ای که از آن سود برده باشد یا به حرکتی که در او پدید آمده باشد و نه دل مشغولی که موجب تشویش شود. آفرینش هر چیزی را در زمان معینش به انجام رسانید و میان طبایع گوناگون، سازش پدید آورد و هر چیزی را غریزه و سرشتی خاص عطا کرد. و هر غریزه و سرشتی را خاص کسی قرار داد، پیش از آنکه بر او جامه آفرینش پوشد، به آن آگاه بود و بر آغاز و انجام آن احاطه داشت و نفس هر سرشت و پیچ و خم هر کاری را می‌دانست.

۲/۱. خدای اسلام به خلاف خدای فلسفه یونان که به جهان بی‌اعتناست و در تاریخ جهان دخالتی ندارد، حتی از دیدگاه فیلسوفان مسلمان، شارع، فرستنده پیامبران و تعیین کننده تکلیف و بازخواست کننده در روز جزاست. (۲۲) خدای فلسفه یونان از جهان جداست و جنبه فاعلی بودن آن تنها به وسیله غایبی بودن اوست. در قرآن خدا نور آسمان‌ها و زمین: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، ولی و سرپرست ایمان حق پرستان: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، همچنین زنده و برپا دارنده است.

۳/۱. پیوند پروردگار با هستی از راه ساختاری است که او خود پرداخته است. آفرینش جهان و پدیده‌های هستی جدا از پدیدآوردن نظام آن نیست. بدین ترتیب در تکوین جهان، فرشتگان با انجام ماموریت‌های گوناگون ابزار خدا در اداره جهان اند. در قرآن کریم، ایمان به فرشتگان بخشی از باورمندی گروه‌ها را شکل می‌دهد، فرشتگانی که در گستره هستی، دنیا و آخرت، غیب و شهود، هر یک، قلمرو و ماموریتی ویژه دارند، قرآن می‌فرماید: «أَمَّا الرَّسُولُ بَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ». (۲۳) همچنین می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجْوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ»، نیکی آن نیست که روی را سوی خاور و باختر بگردانید، بلکه نیکی (از آن) کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد. (۲۴) در این آیه، یاد نام فرشتگان در کنار نام پروردگار آمده است.

همچنین کارهای گوناگونی همچون نظارت و مراقبت انسان، آورنده وحی، یاری رسان در اوضاع خاص زندگی، گیرنده جان انسان‌ها و نگهبانی بهشت و جهنم در قرآن به فرشتگان نسبت داده می‌شود که نشانه وجود کار ساز آنان در کارگاه هستی است و این جزو باورهای بنیادین دستگاه اندیشگی اسلامی است. پس در جهان شناسی اسلامی، جهان در طبیعت چکیده نمی‌شود بلکه مراتبی فراتر از آن هست که به عبارات گوناگونی چون غیب

برجسته دارند؛ چنان که خداوند با گسیل آنان نظام تشریح را پی افکنده، فیض پیوسته خود را نثار بندگان فرموده و همگان را زیر پوشش هدایت خویش گرفته است. پیامبران از سویی با نوید و مژده بهشت و از دیگر سو با هشدار و بیم دوزخ، بندگان را با آیین پرستش آشنا می‌سازند، پرستشی از سر آگاهی و برای گسترش ظرفیت وجودی انسان در عین بی‌نیازی خدا. زندگی انسان باورمند در پرتو راهنمایی فرستادگان خدا، روحی معنوی و بالنده به خود می‌گیرد و از انبوه پلیدی‌هایی که می‌تواند دام‌گیر انسان شود، می‌پیراید. قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل/۱۶)؛ البته در میان هر مردمی پیامبری برانگیختیم (تا بگویند) خدا را پرستش کنید و از طاغوت بپرهیزید».

پرهیز از هر چه جز خداست، انسان را خداگونه می‌سازد و به والایی‌های انسانی می‌آراید.

نظام اخلاقی

پایه‌ی بنیادین اسلام، نظام اخلاقی‌ای است که بر بنیان دستگاه جهان بینی توحیدی، خدا را سرچشمه همه ارزش‌های دینی می‌داند؛ او خود ارزش‌گذار و پشتوانه استوار ارزش‌های اخلاقی است. خدای اسلام که خود اخلاقی است ارزش‌های جاودان را می‌آفریند. و از بندگان می‌خواهد با زندگی اخلاقی به او نزدیک شوند. او اخلاق مداری را نزدیک‌ترین راه پیوستن به پروردگار می‌شناسد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^(۳۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا برخیزید و گواهان بر دادگری باشید و بدی گروهی شما را وادار نکند که از دادگری روی برتابید دادگری کنید که نزدیکترین راه به پارسایی است و از خدا پروا کنید که خدا به آن چه می‌کنید آگاه است».

بدین ترتیب رعایت عدالت و فرزاندگی اخلاقی گوهر شخصیت انسان را شکل می‌بخشد. در تاریخ اندیشه اسلامی به دگرگونی‌هایی بر می‌خوریم که سرنوشت پرورش معنوی انسان را به خود گره زده، چهره‌های متفاوتی از انسان اخلاق اسلامی به یادگار نهاده است.

۱. اخلاق درون‌گرا. بررسی متون دینی نشان می‌دهد درون‌گرایی در اخلاق از سفارش‌هایی است که متون اخلاقی کهن از آن حکایت می‌کند و در متن قرآن هم نشانه‌هایی برای آن می‌توان یافت تا آن‌جا که پایش نفس جز با پرداختن همیشگی به آن ممکن نیست.

امام علی(ع) در سخنی می‌فرماید: ای مردم، خوشا کسی که پرداختن به عیب خویشتن او را از عیب دیگر مردم بازمی‌دارد و خوشا کسی که در خانه‌اش بماند و روزی خود بخورد و به طاعت پروردگارش مشغول باشد و بر گناهان خود بگریزد.^(۳۳) عارفانی چون مولانا جلال‌الدین رومی، شغل اصلی انسان را اشتغال به نفس دانسته هر کار دیگر را بی‌کاری می‌انگارد:

در زمین مردمان خانه مکن

کار خود کن کار بیگانه مکن

کیست بیگانه تن خاکی تو

کز برای اوست غمناکی تو

تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی

جوهر خود را نبینی فریبی^(۳۴)

مولوی تمثیلی شایسته دارد؛ فرض کنید انسان زمینی جهت ساختمان برای خودش تهیه کرده، به هر علتی نمی‌رود آن‌جا ساختمان کند. هنگام شب عمله و بنا و مهندس و مصالح می‌فرستد آن‌جا تا یک ساختمان بسازند برای آنکه در آن سکونت بکنند. پول‌ها خرج می‌کند، خانه‌ای می‌سازند مکمل و مجهز و او هم خاطرش جمع که خانه خیلی خوبی برای خودش ساخته است. آن روزی که حرکت می‌کند برود داخل خانه، وقتی نگاه می‌کند می‌بیند خانه را در زمین دیگران ساخته؛ خانه را ساخته ولی نه در زمین خودش، در زمین دیگران. زمین خودش چطور؟ لخت و عور آنجا مانده. چه حالتی به انسان دست می‌دهد؟ می‌گوید این، حالت همان آدمی است که وارد قیامت می‌شود، خودش را می‌بیند مثل یک زمین سخت؛ آن‌که که برایش کار نکرده خودش است و آن‌که که برایش کار کرده او نبوده.

گر میان مشک، تن را جا شود

وقت مردن گند آن پیدا شود

اگر این بدن را همیشه توی مشک بگذارم، همین قدر که مرد، دو روز که بگذرد عفونت می‌گیرد و مردم مجبورند برای فرار از عفونتش آن را دو متر زیر خاک مخفی کنند.

مشک را بر تن زن، بر جان مال

مشک چه بود نام پاک ذوالجلال

این درون‌گرایی رویه دیگر آخرت‌گرایی است که انسان را بر آن می‌دارد که در همه کارهایش در دنیا به انگیزه رستگاری در آخرت به عمل بپردازد. «وَإِنِّي فِيمَا اتَّكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»^(۳۵)؛ و بجزو در آنچه خدا به تو داده خانه آخرت را».^(۳۶)

قرآن در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^(۳۷)؛ و زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و بی‌گمان برای کسانی که پرهیزگاری می‌ورزند سرای واپسین نیکوتر است؛ آیا نمی‌اندیشید؟»

بدین سان زندگی دنیا بستری برای دستیابی به آرمان اخروی است. در ادبیات دینی، از نسبت دنیا و آخرت به گونه‌های متفاوتی اشاره شده است؛ چونان این که دنیا کشتزار آخرت، جایگاه بازرگانی انسان، بازداشتگاه انسان و دیگر مضمون‌هایی که دستاویز درون‌گرایی شماری از صوفیان و عارفان در گذر تاریخ اسلام بوده است و آنان را به گوشه‌های عزلت و چله نشینی‌ها کشانده از عرصه‌های عمومی بیرون برده است و گونه‌ای اخلاق دیگر گریز را نمایندگی می‌کند. جستجوی معرفت و پیوستگی حق از راه دوری از خلق و بی‌اعتنایی به انبوه رنج‌های اجتماعی که شمار بسیاری از بندگان خدا را در تنهایی تحمل آن فرو نهاده است.

درون‌گرایی مطلق

در نظام اخلاقی قرآن، درون‌گرایی مطلق سفارش نمی‌شود بلکه شکوفایی اخلاقی انسان در متن جامعه و در گرما گرم کنش‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فکری رقم می‌خورد، گوشه‌گیری، دوری‌گزینی و انزوا در فرهنگ اسلام نكوهش و نفی شده است. عبارت معروف: «لا رهبانية فی الاسلام» با تعبیر «رهبانية امتی الجهاد». کمال می‌یابد. در ادبیات ادیبان

می‌کند. امام علی(ع) می‌فرماید: اَتَزْعَمُ اَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكٌ اَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ؛ آیا می‌پنداری جرم کوچکی هستی در حالی که جهان بزرگ تر در تو نهفته است. بنابراین درون‌گرایی به گوشه‌گیری و برون‌گرایی به گریز از معنویت تفسیر نمی‌شود. در اخلاق اسلامی انسان موجودی چند بعدی شناخته می‌شود که دارای نیازهای فردی و اجتماعی، درونی و بیرونی و حواس ظاهری و باطنی است که همه اینان در یک هماهنگی پیشین بنیاد زندگی انسانی را شکل می‌دهند در قرآن آیه ای هست که این هماهنگی در اوج معنوی و در پیوند مستقیم فردی با خدا از همدردی با بندگان او کوتاه نمی‌آید.^(۳۳)

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»^(۳۴)؛ جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده‌اند، همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادای زکات می‌کنند در حالی که در رکوع نمازند...»

اگر انجذاب خیلی کامل شد، در آن، حالت برگشت است یعنی شخص در عین اینکه مشغول به خدا هست، مشغول به ماوراء هم هست. بعضی افراد در همه احوال در حال خلع بدن‌اند مثلاً الآن با ما و شما نشستند و در حال خلع بدن هستند. به نظر آنها آن حالتی که در وقت نماز تیر را از بدنش بیرون بکشند و متوجه نشود، ناقصتر از آن حالتی است که در حال نماز توجه به حال فقیر دارد، نه اینکه در اینجا از خدا غافل است و به فقیر توجه کرده، بلکه آنچنان توجه به خدایش کامل است که در آن حال تمام عالم را می‌بیند.^(۳۵)

در اخلاق دینی دنیا از نگاه آخرت و برون از رهگذر درون و ظاهر با عینک باطن به تماشا گرفته می‌شود، جهاد که روشن ترین صحنه درگیری زندگی دنیوی است تنها برای خدا و ستردن چهره جهان از زنگار آلودگی به ستم، معنا می‌یابد هر گناهی

ظاهری دارد و محتوایی باطنی: «وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ سَجِرُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»^(۳۶)؛ گناه ظاهر و نهان را واگذارید، کسانی که گناه می‌کنند به زودی سزای اعمالی را که می‌کرده‌اند خواهند دید...»

مطهری در سخنی جامع، موضع اسلام را چنین بیان کرده است: «ولی اسلام ضمن آنکه همه آنچه را که در مورد دل و عشق و سیر

و سلوک و علم افاضی و علم معنوی و تهذیب نفس گفته می‌شود تأیید می‌کند، انسان کاملش انسان جامع است، برون‌گرا هم هست، جامعه‌گرا هم هست، همیشه سر در گریبان خودش فرو نبرده است؛ اگر شب سر در گریبان خود فرو می‌برد و دنیا و مافیها را فراموش می‌کند، روز در متن جامعه قرار گرفته است. درباره اصحاب حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) - که نمونه‌هایی از مسلمان کامل هستند - مکرر در مکرر در اخبار آمده است که: رُهْبَانُ بِاللَّيْلِ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ اِذَا رُجِعَ فِي سُرَاغِشَانِ بَرُو، گویی سراغ یک عده راهب رفته‌ای، سراغ عده‌ای رفته‌ای که در دامنه یک کوه در غاری زندگی می‌کنند و جز عبادت چیز دیگری سرشان نمی‌شود. ولی در روز، شیران نرند. آنها راهبان شب و شیران نر روز هستند. خود قرآن هم اینها را با یکدیگر

که بستر رواج اخلاق دینی در گذر تاریخ بوده است همین دیدگاه بازتاب یافته است:

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

سخنی از شهید مطهری برای روشن کردن مرزهای اخلاقی نقل می‌شود:

«مسئله دیگری که در انسان کامل عرفان وجود دارد و اسلام آن را تأیید نمی‌کند، این است که در عرفان فقط درون‌گرایی مطرح است، یعنی برون‌گرایی خیلی تحت الشعاع قرار گرفته است؛ جنبه فردی در آن زیاد است و جنبه اجتماعی محو شده یا بگوییم کمرنگ شده است. انسان کامل عرفان انسان اجتماعی نیست، انسانی است که فقط سر در گریبان خودش دارد و بس.»^(۳۸)

۲. اخلاق برون‌گرا. در آموزه‌های دینی پرداختن به اخلاق اجتماعی و کوشش در استوارسازی هنجارهای اجتماعی چندان برجسته می‌نماید که که گویی برون‌گرایی در دین اصل است. به عنوان نمونه:

«فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكَّ رَقَبَةَ اَوْ اِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ اَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»^(۳۹)؛ اما او از گذرگاه سخت نگذشت؛ و تو چه دانی که گذرگاه سخت چیست؟ آزاد کردن برده‌ای است، یا خوراک دادن در روز گرسنگی به یتیمی خویشاوند یا به بینوایی زمین‌گیر. آنگاه از کسانی خواهد بود که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به شکیبایی و یکدیگر را به مهرورزی سفارش می‌کنند. آنان، خجستگانند؛^(۴۰) بدین ترتیب آیات قرآنی از ویژگی‌هایی در انسان مومن خبر می‌دهد که برون‌گرایی را اصل می‌نمایند.

در سخنی از پیامبر آمده است که: «اللهم بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بیننا و بینة فلول الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا اذینا فرائض ربنا پروردگارا، نان را برایمان مبارک فرما! (که) اگر نان نباشد، نه می‌توانیم نماز بخوانیم و نه روزه بگیریم و نه دیگر واجبات پروردگار عزوجل را انجام دهیم.»^(۴۱)

و امام علی(ع) در نهج البلاغه بی‌دردی رادردی بزرگ می‌شناسد: «وَ حَسْبُكَ دَاءٌ اَنْ تُتَبَّ بِبَطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ اءٌ كَبَادٌ تَحْنُ اِلَى الْقَدِّ؛ درد تو این بس که شب سیر بخوابی و در گرداگردت جگرهایی بود در آرزوی پوست بزغاله‌ای.»^(۴۲)

و از ابوذر غفاری نقل شده است که: «عجبت لمن له عیال ولیس له مال کیف لا یخرج علی الناس شاهراً سیفه؛ در شگفتم از کسی که غذا در خانه پیدا نمی‌کند، چگونه شمشیر خود را بر مردم نمی‌کشد؟»^(۴۳)

این نمونه‌ها از روایات بسیار دیگری چینش شده است که آشکارا اخلاق برون‌گرا را جزو هسته اصلی شخصیت انسان می‌داند. اما آیا به راستی اخلاق اسلامی برون‌گراست؟

۳. اخلاق فراگیر

در منطق اخلاق اسلامی درون‌گرایی در متن برون‌گرایی معنا می‌شود زیرا انسان موجودی پیچیده است که ابعاد گوناگون او در هم تنیده است و در عین زندگی در متن طبیعت در فراسوی آن، در جهان‌های دیگری هم زندگی

در اخلاق دینی دنیا از نگاه آخرت و برون از رهگذر درون و ظاهر با عینک باطن به تماشا گرفته می‌شود، جهاد که روشن ترین صحنه درگیری زندگی دنیوی است تنها برای خدا و ستردن چهره جهان از زنگار آلودگی به ستم، معنا می‌یابد هر گناهی قالبی ظاهری دارد و محتوایی باطنی.



نسبت احکام با اخلاق

احکام با اخلاق نسبتی معنادار دارد چندان که احکام، بستر ساز پیدایش روح اخلاقی است و در همه احکام نگرش اخلاقی زیربنای تعیین حکم و هدف نهایی آن است. هیچ حکمی پیراسته از هدف اخلاقی نیست در پشت هر حکم فقهی راز و رمزی اخلاقی نهفته است که با تکرار و تمرین انجام حکم شرعی دستیابی به والایی اخلاقی ممکن می‌شود. نماز که ستون شریعت است درهاله ای از ارزشهایی برین اخلاقی قرار دارد. خدا در قرآن می‌فرماید: «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»^(۳۶)؛ آنچه از کتاب به تو وحی شده بخوان و نماز به یادار که نماز از فحشاء و منکرات جلوگیری می‌کند و ذکر خدا بزرگتر است و خدا می‌داند که چه می‌سازید.»

نماز که سرآمد احکام شرعی و روح بندگی است با آثار گسترده فردی و اجتماعی همراه است. انسان سرآمد دین مدار از هرگونه زشتی دور می‌شود و فراتر از هر والایی و بالندگی اجتماعی از نیروی آرامش برآمده از یاد خدا برخوردار می‌گردد.

دیگر احکام شریعت نیز هریک به تناسب، دارای اهداف و راه‌آوردی اخلاقی اند به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ حکم شرعی بدون نتیجه و هدفی اخلاقی در عرصه فرد و اجتماع وضع نشده است.

اصالت اهداف و فلسفه احکام

در انجام تکالیف شرعی تنها انجام دستور بدون هدف دستیابی به نتایج واحکام در نظر گرفته نشده است بلکه باید هر رهنمود شریعت با نگاه به دستاوردها و پیامدهای آن در نگرش انسان مؤمن نهادینه شود. دین‌اهدایی کلی و اساسی در آوردن شماری از احکام دارد که هر مکلف شرعی باید سهم خود را در برآوردن آن با نگرش به وظیفه ای که انجام می‌دهد، بازشناسد. نتیجه آنکه هیچ حکم غیراخلاقی در شریعت راه ندارد و دستیابی به اهداف در همه مراحل انجام وظیفه شرعی باید نگاهی هدفمند و استوار بر انگیزه‌های متعالی داشته باشد. فقه با همه زوایای آن در طول اخلاق قرار دارد.

در روایات اسلامی از قول پیامبر اسلام آمده است که: إنما الأعمال بالنیات.^(۳۷)

عمل در لغت آن چنان که راغب ذکر می‌کند معنایی اخص از فعل دارد و تنها به فعلی که از قصد صادر شود گفته می‌شود. سپس راغب

جمع می‌کند: التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ. اینها همه، آن جنبه‌های درونی است. بعد می‌فرماید: الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. فوراً وارد جنبه‌های جامعه‌گرایی آنها می‌شود: آنها مصلحان جامعه خود هستند. یا در آن آیه کریمه می‌فرماید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ، در اینجا اول جنبه جامعه‌گرایی را می‌گوید: پیامبر و همراهانش (حال بنا بر بعضی تفاسیر، خصوص همراهانش را می‌گوید) أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ در مقابل پوشندگان حق و حقیقت و کسانی که با حقیقت عناد می‌ورزند، با صلابت و محکم و مانند دیواری روئین هستند و نسبت به اهل ایمان یک پارچه محبت، مهربانی، خیر و رحمت. بعد می‌فرماید: تَرِبُّهُمْ رُكْعًا سَجْدًا هَمِينَ جامعه‌گراها را در حال رکوع و سجود می‌بینی. يَتَّبِعُونَ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا از خدای خود فزونی می‌خواهند و به آنچه دارند قانع نیستند و رضای حق را می‌خواهند؛ یعنی افرادی نیستند که برای خود، دنیا یا آخرت را بخواهند، برای آنها رضای حق از هر چیزی برتر و بالاتر است. سِيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ در چهره آنها آثار عبادت و آثار سجود را می‌بینی. این یک نقطه ضعف دیگری است که در انسان کامل تصوف دیده می‌شود. البته بسیاری از پیشروان عرفان چون شدیداً تحت تأثیر تعلیمات اسلامی بوده‌اند، متوجه این نکته بوده‌اند و در کلمات خود به این نکته اشاره کرده‌اند. اما به هر حال گاهی کم و بیش این افراط پیدا شده است؛ یعنی درون‌گرایی به حدی رسیده که دیگر برون‌گرایی نفی شده است. اسلام این جهت را تأیید نمی‌کند.^(۳۸)

نسبت نظام اخلاقی قرآن با ساختار کلی آموزه‌های دینی

باورمندی به نظام حقوقی برآمده از سرچشمه وحی از مولفه‌های فرهنگ اسلامی است. متن قرآن و روایات اسلامی آکنده از آموزه‌هایی است که تکلیف‌ها، باید‌ها و نبایدهایی را برای انسان بیان می‌کند که سرسپردن به آنان در شکل بخشیدن به هویت انسان مسلمان تعیین کننده است. این احکام قلمرو گسترده زندگی آدمی را در بر می‌گیرد و عرصه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در می‌نورد. برخورداری از جهان بینی توحیدی و آراستگی به ارزش‌های اخلاقی برای شکل‌گیری هویت اسلامی بسنده نیست بلکه افزون بر آن پایبندی به احکامی مسلم در قالب شریعت، مکمل هویت دینی انسان است.



با استناد به آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره نساء، عمل را اعم از عمل صالح و سیئه می‌داند.^(۴۱)

انگیزش، روح پیکر عمل به شریعت را تشکیل می‌دهد. و هر عملی با روح خویش سازنده و زاینده است. اهداف، انگیزه‌ها و فلسفه احکام پیشاپیش نظام حقوقی روشنگر دوری احکام از هرگونه توجیه غیرعقلانی و تعصب همراه نا آگاهی است. احکام شرعی باید تضمین گر عدالت در همه قلمرو زندگی انسان باشد. در روایات اسلامی عدل که اصل عقلانی پذیرفته شده نزد همه خردمندان است، مایه زندگی و گوهر اصلی احکام شمرده شده است: العدل حياة الاحکام^(۴۲) با عدالت، احکام زنده می‌ماند. چنان که امام خمینی بر آن است که: اسلام برای تاسیس حکومت عدل آمده است و تمامی قوانین مدنی و جزایی اسلام بر اساس عدالت و سهولت است.^(۴۳)

اندیشمند دینی معاصر، مرتضی مطهری پیرامون جایگاه عدل در دستگاه حقوقی اسلامی می‌نویسد: اصل عدالت از مقیاس‌های اسلامی است که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلولات، نه این است که آن چه دین گفت عدل است بلکه آن چه عدل است دین می‌گوید.^(۴۴) وی در آسیب شناسی فقه، کاستی دستگاه کنونی اجتهاد را در عدم کاربست این اصل مهم می‌داند: اصل عدالت اجتماعی با همه اهمیت آن در فقه ما مورد غفلت واقع شده است و در حالی که از آیاتی چون «بالوالدین احسانا» و «واوفوا بالعقود» عموماً در فقه به دست آمده است ولی با این همه تأکیدی که در قرآن کریم بر روی مسأله عدالت اجتماعی دارد مع هذا یک قاعده و اصل عام در فقه از آن استنباط نشده است و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است.^(۴۵)

همچنین علامه طباطبایی در توضیح نسبت میان احکام و اخلاق می‌نویسد:

« و چه بسا بتوان از آیه شریفه بویی از عدم جواز تفرقه میان احکام فقهی و معارف اخلاقی استشمام نمود، و می‌توان گفت که آیه، اشعاری هم به این معنا دارد که صرف عمل به احکام فقهی، و جمود به خرج دادن بر ظواهر دین کافی نیست، (برای اینکه احکام فقهی دین مانند اسکلت ساختمان است، اسکلتی که به هیچ وجه زندگی در آن قابل تحمل نیست، و احکام اخلاقی به منزله سفید کاری و سیم کشی و دکوربندی آن ساختمان است، مثلاً احکام فقهی و قانونی زناشویی، احکامی است خشن، که نه شوهر حق دارد به زن خود فرمانی دهد و

نه زن حق دارد بدون اذن او از خانه در آید، ولی همین قوانین فقهی وقتی توأم شد با احکام اخلاقی که اسلام در باب زناشویی داده آن وقت قانونی بسیار گوارا و قابل عمل می‌شود و نیز احکام فقهی راجع به عبادت و دعا و ذکر، اسکلتی است که مجرد آن انسان را به فرض دین که همان سعادت بشریت است نمی‌رساند، ولی وقتی این جسد توأم با روح و معنای عبادت شد که همان ورزیدگی و تزلزل‌ناپذیری روح است، آن وقت قوانینی خواهد شد که بشریت بی نیاز از آن نخواهد بود و هیچ قانونی جایگزین آن نمی‌شود.»^(۴۶)

پویایی احکام

پایبندی به احکام شریعت به هیچ روی به معنای بازگشت به زندگی نخستین صدر اسلام نیست بلکه احیای روح معنوی و انسانی ای بود که پیامبر در پیکر انسان دمید و او را از عصر جاهلی به دوره تمدن اسلامی کشاند، تمدنی که به گمان شماری اندیشمندان چهره آن فقهی است.

تمدن اسلامی را باید تمدن فقه و حقوق بدانیم نه تمدن فلسفی. این فقیه پروری یک ذهنیت قانونگرا و قانون اندیش به تمام مسلمانان داده است که در واقع یک ذهن تکلیف اندیش به مسلمان داده شده است. مسلمانان در تمام زمینه‌ها باید به مقررات شریعت توجه نمایند، هنگام کار، استراحت، استحمام، خوردن و آشامیدن و سایر امور. فقه یک دانش تکلیف اندیش است. تکیه بر عنصر قانون سالاری در تمدن اسلامی راه ما را به دموکراسی بسیار نزدیک خواهد کرد و آنچه که کم داریم مفهوم حق است که آنرا هم از طریق جهاد فرهنگی باید وارد این بدنه عظیم تمدنی بکنیم.^(۴۷)

قالب احکام بر پایه‌ی دستگاه اجتهاد پیوسته و پویا، شکل‌های گوناگون زندگی را در گذر زمان، جهت می‌بخشد و بر سبک زندگی انسان‌ها اثر می‌گذارد. روند اجرای احکام شریعت به نگرش نیازهای نوشونده انسان، سبک زندگی را دگرگون می‌سازد. عنصر زمان و مکان و گسترش نیازهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با ابزار اجتهاد که سازکاری درون دینی با کمک خرد پیشرو انسانی، احکام زنده و پویایی را صورت بندی می‌کنند که با پاس‌داشت اهداف و آرمان‌های بنیادی و کلی شریعت شکل زندگی را سامان می‌دهد.

در منطق اخلاق

اسلامی درون گرایی

در متن برون گرایی

معنا می‌شود زیرا

انسان موجودی

پیچیده است که ابعاد

گوناگون او در هم

تنیده است و در عین

زندگی در متن طبیعت

در فراسوی آن، در

جهان‌های دیگری هم

زندگی می‌کند. امام

علی می‌فرماید: اُنزعم

انک جرم صغیر و فیک

انطوی العالم الاکبر:

آیا می‌پنداری جرم

کوچکی هستی در

حالی که جهان بزرگ‌تر

در تو نهفته است.

نگرش سیستمی به اخلاق

در نظام اخلاقی قرآن منظومه ارزش‌های اخلاقی از هماهنگی کارآمدی برخوردار است چنان که در ارزش‌های اخلاقی در فرد و جامعه، حریم خصوصی و عمومی، جنگ و صلح و تربیت و سیاست یکسان است.

انسان آرمانی

در نظام اخلاق قرآن پیامبر اکرم انسان آرمانی است که رهروی او از سوی مؤمنان سرمایه زندگی اخلاقی و آرمانی است. از آن چه گذشت روشن شد که در نگرش اسلامی انسان سرآمد، شخصیتی است چند بعدی که زوایای شخصیت او با ویژگی‌هایی برجسته نشان داده می‌شود. بهترین نشان از انسان سرآمد و فرهیخته را می‌توان در آیه ای از قرآن یافت:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^(۴۸)؛ نیکی آن نیست که روی خود را به طرف مشرق کنید (که چون مسیحی هستید) و یا به طرف مغرب (که چون یهودی هستید) بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد و مال خود را با آنکه دوستش می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و دربوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و کسانیکند که به عهد خود وقتی عهدی می‌بندند وفا می‌کنند و از فقر و بیماری و جنگ، خویشان دارند اینان هستند که راست گفتند و همین‌ها باید که تقوی دارند».

در نظام اخلاقی قرآن منظومه ارزش‌های اخلاقی از هماهنگی کارآمدی برخوردار است چنان که در ارزش‌های اخلاقی در فرد و جامعه حریم خصوصی و عمومی در جنگ و صلح تربیت و سیاست یکسان است.

نگرش به این آیات قرآنی به روشنی طیفی از ویژگی‌های انسان سرآمدتر از دیانت را بر شمرده است که منظومه‌ای از اندیشه جهان‌شناسی اسلام است. اسلام دین توحید است، و تمامی فروع آن به همان اصل واحد بر می‌گردد، و آن اصل واحد است، که در تمامی فروع دین منتشر شده است.

از اینجا روشن می‌گردد که اصل توحید، طهارت هم هست، طهارت کبرا نزد خدای سبحان، و بعد از این طهارت کبرا و اصلی، بقیه معارف کلیه نیز طهارت‌هایی است برای انسان، و بعد از آن معارف کلیه اصول اخلاق فاضله نیز طهارت باطن از رذائل است، و بعد از اصول اخلاقی احکام عملی نیز که به منظور صلاح دنیا و آخرت بشر تشریح شده طهارت‌هایی دیگر است، و آیات مذکوره نیز بر همین مقیاس انطباق دارد، هم آیه: بَرِيْدٌ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ هَمَّ آيَةٌ: وَ يُطَهَّرُكُمْ تَطْهِيراً وَ هَمَّ آيَاتٍ دِيْكَرَى كَهْ فِي مَعْنَى طَهَارَتٍ وَارِدَةٌ شَدِيدَةً^(۴۹)

رستگاری در گرو وارستگی اخلاق

در نگرش قرآنی رستگاری و پیروزی در گرو آراستگی به اخلاق است نه صرف انجام احکام و فرمان‌های ظاهری. از همین رو در مورد احکام با

تعبیراتی حکایت‌گر شاید و احتمال و در باره اخلاق با قاطعیت از دستیابی به رستگاری سخن می‌گوید.

در آغاز سوره مؤمنون با قطعیت به رستگاری انسان در پرتو آراستگی به مجموعه ای از فضائل فردی، خانوادگی و اجتماعی می‌پردازد که سرانجام آن جاودانگی در بهشت خداوندی است:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتِغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحْفَظُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ بی‌گمان مؤمنان رستگارند. همانان که در نماز خویش فروتنند. و آنان که از یلوه رویگردانند. و آنان که دهنده زکاتند. و آنان که پاکدامند. جز با همسران خویش یا کنیزهاشان که اینان نکوهیده نیستند. پس کسانی که بیش از این بخواهند تجاوز کنند. و آنان که سپرده‌های نزد خویش و پیمان خود را پاس می‌دارند. و آنان که بر نمازهای خویش نگهداشت دارند. آنانند که میراث برند. همانان که بهشت را به میراث می‌برند؛ آنان در آن جاودانند».

این در حالی است که در باره احکام ظاهری که به تاکید از انسان پابندی به آن‌ها خواسته می‌شود، با احتمال به دستیابی به دستاوردها اشاره می‌شود. برای مثال پس از اشاره به وجوب روزه در سوره بقره و بایستگی آن حتی در شریعت‌های پیشین، می‌فرماید شاید پارسا شوید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^(۵۰) ای مؤمنان! روزه بر شما مقرر شده است چنان که بر پیشینیان شما مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری ورزید».

یا در باره پرهیز از گناهانی چون میگساری، قمار و... (در آیه ۹۰ سوره مائده) باز با احتمال امکان به نتیجه بخش بودن آن‌ها در سرنوشت دنیوی و اخروی اشاره شده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ»؛ ای مؤمنان! جز این نیست که شراب و قمار و انصاب و ازلام، پلیدی (و) کار شیطان است پس، از آن‌ها دوری گزینید باشد که رستگار گردید».

بدین ترتیب دانسته می‌شود که انجام فرمان‌های شریعت و پرهیز از ناروایی‌هایی که از انسان خواسته می‌شود، در صورتی به برآیند نهایی تحقق آرمان‌های رسالت در زندگی انسان می‌انجامد، که به فضیلت اخلاق و ملکه ای نفسانی پایان یابد.

در قرآن کریم آشکارا وصف اخلاقی عدالت نزدیک‌ترین راه برای نزدیکی انسان به خدای بزرگ و گسترش هویت وجودی او شناخته شده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^(۵۱)؛ ای مؤمنان! برای خداوند بیابیزید و با دادگری گواهی دهید و نباید دشمنی با گروهی شما را وادارد که دادگری نکنید، دادگری ورزید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از خداوند پروا کنید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است».

در قرآن کریم، اوصافی برای انسان آرمانی قرآن، آرمان شهر قرآنی و

پانویسها:

۱. ر. ک. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره ای مقدمه، ص ۴۵.
۲. الیاده، فرهنگ و دین: مجموعه مقالات، زیر نظر بهاء الدین خرمشاهی، تهران، طرح نو ص ۴۷.
۳. مومنون / ۹۱.
۴. اسرا / ۴۳.
۵. شوری / ۱۱.
۶. اخلاص / ۴.
۷. ق / ۱۶.
۸. مائده / ۵۴.
۹. نساء / ۱۲۵.
۱۰. آل عمران / ۵۴.
۱۱. علامه حلی حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۹۳-۴۰۴.
۱۲. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، ص ۴۷۹-۴۹۵.
۱۳. بقره / ۲۸۵.
۱۴. بقره / ۱۷۷.
۱۵. رعد / ۹.
۱۶. انبیاء / ۲۶-۲۷.
۱۷. صافات / ۱۶۴؛ تکویر / ۱۹-۲۱.
۱۸. ق / ۱۷-۱۸.
۱۹. انبیاء / ۲۸.
۲۰. تحریم / ۶.
۲۱. ترجمه تفسیر المیزان / ۱۰، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ ج ۱۷، ص ۳۶۹-۳۷۰.
۲۲. مائده / ۸.
۲۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، (ترجمه آیتی ص ۴۱۸).
۲۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم.
۲۵. قصص / ۷۷.
۲۶. مرتضی مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۱۷۸-۱۷۹.
۲۷. انعام / ۳۲.
۲۸. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۰۹.
۲۹. سوره بلد / ۱۱-۱۸.
۳۰. سوره بلد، ترجمه موسوی گرمارودی.
۳۱. وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۴، ص ۲۳۳.
۳۲. نهج البلاغه، نامه شماره ۴۵ (ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی ص ۳۱۸).
۳۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۷-۲۴۸.
۳۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵.
۳۵. مائده / ۵۶.
۳۶. مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۷۹۰-۷۹۱.
۳۷. انعام / ۱۲۰.
۳۸. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۰۸.
۳۹. عنکبوت / ۴۵.
۴۰. تهذیب الاحکام (شیخ طوسی) (ره) - م - ۴۶۰ ج ۱ ص ۸۳ ج ۴، ص ۱۸۶.
۴۱. مفردات الفاظ القرآن ص ۵۸۷.
۴۲. غرر الحکم، ج ۷، ص ۲۳۶.
۴۳. البیعه، ج ۲، ص ۴۶۰.
۴۴. مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۱۴.
۴۵. همان، ص ۲۷.
۴۶. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۵۳.
۴۷. عبدالکریم سروش، سایت www.drseroush.com.
۴۸. بقره / ۱۷۷.
۴۹. ترجمه تفسیر المیزان ج ۲، ص ۳۱۵؛ ج ۲، ص ۳۱۵.
۵۰. بقره / ۱۸۳.
۵۱. مائده / ۸.
۵۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۴۸.
۵۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۹.

جامعه آرمانی بر شمرده می‌شود. شاید بتوان گفت در سوره فتح، وصف این هرسه در یک آیه گرد هم آمده است:

« مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا: محمد، پیامبر خداوند است و آنان که با وی‌اند، بر کافران سختگیر، میان خویش مهربانند؛ آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی که بخشش و خشنودی‌یی از خداوند را خواستارند؛ نشان (ایمان) آنان در چهره‌هایشان از اثر سجود، نمایان است، داستان آنان در تورات همین است و داستان آنان در انجیل مانند کشته‌ای است که جوانه‌اش را برآورد و آن را نیرومند گرداند و ستبر شود و بر ساقه‌هایش راست ایستد، به گونه‌ای که دهقانان را به شگفتی آورد تا کافران را با آنها به خشم انگیزد، خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند نوید آرزوش و پاداشی سترگ داده است.»

علامه طباطبایی در توضیح آیه می‌نویسد: معنای آیه این است که: مثل مؤمنین مثل زراعت و گیاهی است که از کثرت برکت جوانه‌هایی هم در پیرامون خود رویانده باشد، و آن را کمک کند تا آن نیز قوی و غلیظ شده، مستقلاً روی پای خود بایستد، بطوری که بزرگان از خوبی رشد آن به شگفت درآمده باشند. (۵۲)

بدین سان میوه کوشش‌های تاریخی پیامبران، در پرورش یارانی وفادار و وارسته تا برپایی جامعه‌ای ایستاده بر بنیان‌های استوار خود سر بر آستان حق نهاده آهنگ پیشرفت را در همه زمینه‌های معنوی و مادی، نواخته و جامعه آرمانی نوید می‌دهد که در سوره نور به پیروزی نهایی آنان پیرو وعده‌های خدا اشاره می‌شود:

« وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را به یقین در زمین جانشین می‌گرداند- چنان که کسانی پیش از آنها را جانشین گردانید- و بی‌گمان دینی را که برای آنان پسندیده است برای آنها استوار می‌دارد و (حال) آنان را از پس هراس به آرامش بر می‌گرداند؛ (انان) مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نمی‌گردانند و کسانی که پس از این کفر ورزند نافرمانند.»

در نتیجه این آیه وعده جمیل و زیبایی است برای مؤمنین که عمل صالح هم دارند، به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین متمکن می‌سازد، و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند می‌کند، امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان، و از کفار و جلو گیریهایشان بیمی نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند، و چیزی را شریک او قرار ندهند. (۵۳)



محمد تقی فاضل میبیدی
محقق و پژوهشگر دینی

رابطه اخلاق و سیاست

از راه به در می‌برد و بی‌دین می‌سازد؛ اما در واقع سقراط آموزنده نوعی دانایی بود، او دو چیز بزرگ به جهان داده است. روش‌های اخلاقی و شیوه حکمروایی بر خود و دیگران. سیاستمدار کسی است که اول بر خود حاکم باشد و سپس بر دیگران. او نمی‌توانست تحمل کند انسان‌ها نادان بمانند، به یکدیگر دروغ بگویند یا نادرست ببینند. او پس از مرگ بیدارگرانه خود، در خاور و باختر به صورت «قدیس» و پیامبر گونه درآمد. در کتاب «تاریخ الحکماء ابن القفطی» آمده است که سقراط «همواره یونانی‌ها را بر عبادت اصنام نکوهش کردی و به حجت‌ها و دلایل رؤسای ایشان را مغلوب و منکوب داشتی». افلاطون که از سقراط بهره گرفته بود، بر این باور بود که هدف حکمران باید معطوف به خوشبختی و سلامت اخلاقی جامعه باشد و از نظر او سعادت به نحو آشکاری با اخلاق بستگی دارد و ارسطو نیز به تبع استاد خود در کتاب اخلاق نیکوماخوس، اخلاق را به عنوان مدخلی بر سیاست قرار می‌دهد و پیوند میان این دو مقوله، بستر تفکر فلسفی او را شکل می‌دهد. ارسطو، اداره شهر را مبتنی بر اخلاق دانسته و عمل مطابق عقل را مبنای عمل اخلاقی می‌داند. به عبارت دیگر در بینش ارسطویی موضوع اخلاق تصمیم عقلانی درباره اموری است که به ما بستگی داشته و ما قادر به تحقیق آن هستیم. در اندیشه ارسطو، سعادت تنها در زندگی مدنی تحقق یافته و این زندگی جز با عمل به فضیلت که موضوع بحث اخلاق است قابل وصول نیست. لذا مفهوم سعادت از مجرای اخلاق و در عرصه مطلوب‌ترین نظام سیاسی مطرح می‌شود. بنابراین وی جامعه‌ای را سیاسی می‌داند که اخلاقی باشد. تعبیر وی چنین است: «جامعه سیاسی باید فضیلت را پاس بدارد.» از فیلسوفان بزرگ آتن و یونان که بگذریم، اندیشه‌های پیشوایان اسلامی، در این باره، که سیاست باید بر مدار اخلاق بچرخد، شاید آموزنده تر و درخشان‌تر باشد. در فرهنگ و آموزه‌های کتاب شریف نهج البلاغه بن مایه حکمرانی و سیاست ورزی تقوای الهی است که می‌توان آن را تقوای سیاسی و یا اخلاق باز زندگی نام نهاد.

تقوای سیاسی

در میان پیشوایان دین شاید کسی به وسعت و ژرفنای امام علی(ع) در این باره سخن نگفته باشد. جای جای سخنان حضرت در نهج البلاغه و سفارشات او به کارگزارانش لزوم رعایت تقواست. و تقوا را بازدارنده سرکشی‌ها، خود رأیی‌ها و طغیان‌ها، که غالباً در زمام داران و مراکز قدرت رخ می‌دهد، می‌داند و تقوا همچون لگامی است که اسب سرکش خود خواهی و خود رأیی را مهار می‌نماید. ذمّتی بما أقول رهینة، وأنا به زعیم! إن من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثالات حجزه التقوی عن التقمح فی الشبهات «ألا وإن الخطایا خیل شمس حمل علیها راکبها وخلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار؛» عهدهام را در گرو سخنانم قرار می‌دهم، و نسبت به آن ضامن و پای بندم. کسی که عبرت‌ها و پند آموزی روزگار را با چشم ببیند و کیفی‌های پیش رویش را بر او آشکار نماید، تقوا را از در افتادن در اشتباهات مانع می‌گردد... بدانید که خطاکاری‌ها همانند توسنان چموش و سرکشند که خطا کاران را بر آنها سوار کرده اند. آن اسبان لجام گسیخته به ناگاه می‌تازند و سواران خود را به آتش دوزخ سرنگون می‌کنند. ألا وإن التقوی مطایبا دُلل حمل علیها راکبها وأعطوا أزمتهما فأوردتهم الجنة؛

رأس السیاسة استعمال الرفق. امام علی(ع) ذکر مهوریان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث ما در حسن طبع و خوبی اخلاق بود (حافظ)

از دیر باز این سخن و این سؤال مطرح بوده که آیا رابطه و نسبتی میان اخلاق و سیاست برقرار است؟ چرا که اخلاق در پی اتصال به حقایق و فضایل است و سیاست در پی جلب مصالح و پایداری حاکمان. و در جهان سیاست مصلحت را با حقیقت چندان سر سازگاری نیست. چه بسا فضایل اخلاقی که در مسلخ مصالح سیاسی قربانی می‌شوند. و سیاستمداران فضیلت کش همواره در پی جلب مصالح خویشند. و یا این که مصلحت‌های سیاسی باید از بطن حقایق اخلاقی برخیزد. و سیاست باید به دنبال اخلاق و برای احیای فضیلت‌ها اعمال شود؟ و سیاستمداران باید در مدار اخلاق، سیاست ورزی نمایند؟ هر چند به گواهی تاریخ غالب سیاستمداران، اخلاق را در سیاست ورزی پشت سر گذاشته و راهی را رفته‌اند که ماکیاول، زاده ایتالیا در قرن شانزدهم آن را در کتاب «شهریار» تئوریزه کرده است؛ یعنی اگر فضیلت‌ها مانع حکومت شوند باید آنها را زیر پا گذاشت.

خداوندان اندیشه سیاسی یونان باستان، سیاست را بر مقوله و پایه اخلاق بنا کرده بودند، سقراط بر این باور بود که دانش سیاسی باید پیش از هر چیز، آدمیان را به وظایف اخلاقی شان آشنا سازد. سقراط پایه سیاست را اخلاق و پایه اخلاق را خود شناسی می‌دانست. بر سر درگاه معبد دلفی نوشته بود: خود را بشناس. تا خود را نشناختی در این معبد وارد نشو. در رساله‌ای که افلاطون به نام «پولوژی» یعنی دفاعیه نوشته، و مجموعه‌ی مدافعات سقراط در دادگاه می‌باشد، سقراط می‌گوید: «من هیچگاه در مقام شناختن جهان نبوده‌ام، من همیشه در مقام شناختن خود بوده‌ام. می‌خواستم انسان شناسی کنم نه جهان شناسی، برای من جهان شناسی هیچ اهمیتی ندارد.» به قول آقای ملکیان: «اگزستانسالیست‌های امروز از این نظر، پدر فرهنگی و فکری خود را سقراط می‌دانند.» در ادبیات دینی ما نیز عرفان نفس بر عرفان پروردگار پیشی دارد. هر چند موضوع بحث ما در این جا سقراط و یا خود شناسی نیست؛ اما نمی‌توان از اخلاق و سیاست سخن گفت و سقراط را در این مقوله مهم نادیده انگاشت. کسی که می‌گوید: «بیدار را با بیدار نباید پاسخ گفت.» او در پابندیش به قانون از زندان و کیفر نوشیدن جام شوکران فرار نکرد، با اینکه می‌دانست بی‌گناه است و داوران دادگاه در حکم خود، بر او بیدار روا داشته اند. دلیل او این بود، گریز از زندان به معنای نادیده گرفتن قانون است. اطاعت نکردن از قانون برخلاف اخلاق است و روح قانون را آزرده می‌سازد. ما باید با عمل اخلاقی و دادگرانه، بیدار بیدادگرایان را پاسخ بدهیم. اگر بیدار با بیدار پاسخ دهیم، بی اخلاقی را رواج داده ایم و در بی اخلاقی و بی نظمی، جامعه مدنی موجود نمی‌شود و از هم می‌پاشد. شاگرد او افلاطون در کتاب «جمهوریت» حکومت‌ها را با معیارهای اخلاقی محک می‌زند. در تاریخ فلسفه، کمتر فیلسوفی را به بزرگی و نفوذ سقراط می‌بینیم. درست است که او چیزی نوشت و فقط به گفت و شنود پرداخت؛ اما با این همه، تأثیر اندیشه‌های او تا امروز، باقی مانده است. او را متهم کردند که باوری به خدایان آتن ندارد و خدایان جدیدی را به مردم می‌شناساند و جوانان را

**سقراط**

بر این باور بود که دانش سیاسی باید پیش از هر چیز، آدمیان را به وظایف اخلاقی‌شان آشنا سازد.

سقراط**پایه سیاست را****اخلاق****و پایه اخلاق****را خود شناسی****می‌دانست. بر سر درگاه****معبد دلفی نوشته بود:****خود را بشناس.****تا خود را نشناختی****در این معبد وارد نشو.**

اما تقوا، چونان مرکب‌های فرمانبرداری هستند که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می‌کنند. حق و باطل همیشه در پیکارند، و برای هر کدام طرفدارانی است، اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیر باز چنین بوده، و اگر طرفداران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند، اما کمتر اتفاق می‌افتد که چیز رفته باز گردد. (خطبه ۱۶)

لهذا از جمله مؤلفه‌هایی که بیدار کننده و بیان کننده پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه امام علی علیه‌السلام است، سفارشات آن حضرت به مسئولان سیاسی نسبت به رعایت تقوای الهی در عرصه زندگی فردی و اجتماعی است. حضرت به این مطلب اذعان دارد که زمامداران و حاکمان می‌بایست، اخلاق سیاسی را در حوزه مأموریت خود مراعات نمایند. شاید سندی به اتقان و استحکام عهد نامه حضرت به مالک اشتر، که در نامه ۵۳ نهج البلاغه آمده است نباشد. امام در سرآغاز نامه، مالک اشتر را به عنوان یک مدیر سیاسی که می‌خواهد منطقه‌ای به وسعت مصر را مدیریت نماید به رعایت تقوای الهی دعوت می‌نماید.

«امرہ بتقوی اللہ، و ایثار طاعتہ، و اتباع ما امر بہ فی کتابہ: من فرائضہ و سننہ، التی لا یسعد احدًا الا بتباعہا و لا یشقی الا مع جحودہا و اضاعتہ»؛

«و را به پرهیزگاری و ترس از خدا و برگزیدن فرمان او،

و پیروی از آنچه در کتاب خود به آن فرمان داد؛ از واجبات و مستحبات که کسی نیکیخت نمی‌شود مگر به پیروی از آنها، و به شقاوت نیفتد مگر به انکار آنها و ضایع گذاشتن آنها.»

بازگرداندن زمامداران به کتاب و سنت یعنی قرار گرفتن آنان در چارچوب و حدودی که خدا برای آنان مقرر داشته است. امام علی علیه‌السلام در فرازی دیگر از نامه خود به مالک اشتر چنین می‌فرماید:

«انصف اللہ و انصف الناس من نفسک و من خاصۃ اهلک و من لک فیہ ہوی من رعیتک فانک الا تفعل تظلم»؛ «با خدا به انصاف رفتار کن، و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری در باره مردم انصاف را از دست مده، که اگر نکنی ستم‌کار باشی.»

مسأله انصاف با خداوند جایی مطرح می‌شود که انسان در برابر نعمت‌های خداوند شاکر باشد. زور و قدرتی را که خدا در بازوی او نهاده است و بر کرسی ریاست نشسته است، شکر آن را درست به جا آورد و در راه خدمت مردم بکار گیرد. و بداند که زور بازو برای زورگویی با مردم و نادیده انگاشتن حقوق مردم نیست. به قول ناصر خسرو:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت**در نزد خداوند بدی نیست فراموش**

انصاف این است که انسان حتی ناخن خود را که کمترین ابزار کار است، برای گره گشایی کار مردم به کار گیرد، نه برای خراشیدن قلب و روح مردم. به قول صائب تبریزی:

به هوش باش دلی را بقهر نخراشی**به ناخنی که گره گشایی توانی کرد.**

انصاف با مردم، یعنی این که حق هر کسی همان گونه که هست ادا شود و حقوق هر انسانی به طور کامل و به گونه‌ای مساوی رعایت گردد. حاکم در مقام حکومت، از دو جهت بایستی با مردم با انصاف رفتار کند؛ نخست در رابطه با خود (چه در مسائل حکومتی و چه در مسائل شخصی) و دیگری در رابطه با خویشان، دوستان و کسانی که به وی نزدیک ترند. انصاف و عدالت از اساسی‌ترین فضایل اخلاقی است که غالب دولتمردان تاریخ آن را فاقدند. هیچ تمدنی در تاریخ بشری نتوانسته است بدون تکیه بر ارزش‌های اخلاقی و عدالت به حیات و بالندگی خود ادامه دهد. اخلاق و عدالت عامل پیوند انسان‌ها با یکدیگر است به گونه‌ای که نبود آن ناگزیر به فروپاشی جوامع می‌انجامد. سعدی در بوستان چه زیبا می‌گوید:

شنیدم که خسرو به شیرویه گفت**در آن دم که چشمش زدیدن بخت****بر آن باش تا هرچه نیت کنی****نظر در صلاح رعیت کنی****الا تا نیچی سر از عدل و رأی****که مردم ز دستت نیچند پای****گریزد رعیت ز بیداد گر****کند نام زشتش به گیتی سمر**

در نهج البلاغه بارها بر این نکته تأکید گشته که سیاست برای سیاست نیست، بلکه سیاست وسیله‌ای است برای ادای حق مردم و به پا داشتن عدالت. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِذِي قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ (ع) وَ اللَّهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعُ بَاطِلًا؛ امام (ع) به ابن عباس در راه بصره در ذی قار می‌گوید: سوگند به خدا این نعلین پاره از فرمان‌روایی بر شما نزد من محبوب‌تر است، مگر آن که حقی را به پای دارم یا باطلی را دفع کنم. (نهج البلاغه خ ۳۳)

پس از رحلت رسول خدا، که ابابکر به عنوان خلیفه مسلمین بر گزیده شد، گروهی که سیاست را فقط برای مطامع خود می‌دانستند و در راس آنان ابوسفیان قرار داشت، عباس را جلو انداخت تا از امام بخواهد که برای باز پس گیری خلافت اقدام نماید؛ اما از آن جا که امام کسی نبود که بخواهد قدرت را از راه‌های غیر اخلاقی به دست آورد، پیشنهاد آنان را رد کرد و مردم را به آرامش و مسالمت جویی دعوت نمود و فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفَتَنِ بِسُنَنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ صَعُوا تَبِجَانَ الْمُنَافَرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ... ای مردم، امواج فتنه را با کشتی نجات بشکنید، و راه اختلاف و درگیری را سد کنید، و تاج کبر و غرور را از سر بگیرید. پیروز آن کس که به پشتیبانی یاران بپا خیزد و گرنه آرام گیرد و راحت گذارد، که این خلافت و ریاست، گنبدابه‌ای را ماند و یا لقمه‌های گلوگیر و مرگ آور باشد. اکنون زمان قیام نیست، که میوه نارس چین، چون کشت در زمین غیر، بهره بیگانه است. اگر از خلافت سخن گویم، شیفته آنم خوانند و اگر دم فرو بندم، هراس از مرگ را به من بندند.»

امام (علیه السلام) در هیچ شرایطی حاضر به عدول از مبانی اخلاقی

هیچ تمدنی در تاریخ بشری نتوانسته است بدون تکیه بر ارزش‌های اخلاقی و عدالت به حیات و بالندگی خود ادامه دهد. اخلاق و عدالت عامل پیوند انسان‌ها با یکدیگر است به گونه ای که نبود آن ناگزیر به فروپاشی جوامع می‌انجامد.

هستید، از سه اصل اساسی برخوردارید:

- ۱- لَا تَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ اِنَّ تَذْكُرُوا فِيهَا اِسْمَهُ؛
از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم.
- ۲- لَا تَمْنَعُكُمْ مِنَ الْفِيءِ مَا دَامَتْ اَءْيِدُكُمْ مَعَ اَءْيِدِنَا؛
تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت المال، شما را محروم نمی‌کنیم
- ۳- لَا تُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُوْنَا؛
با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید.
(دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۹۳)

اگر این نوع سیاست ورزی توأم با اخلاق در تاریخ سیاسی اسلام تداوم داشت و حاکمان دینی اخلاق را معیار کار خود قرار می‌دادند، یقیناً حال مسلمین در این روزگار چنین نبود که می‌بینیم. حاکمانی که مخالفین فکری و سیاسی خود را با اندک بهانه‌ای به زیر شکنجه می‌برند و آنان را به انواع کیفرها مجازات می‌کنند، و بر چسب اسلام را به آن می‌زنند، همان تداوم سیاست معاویه است و نه علی. در پایان این مقال حکایتی از گلستان سعدی را که در بخش سیرت پادشاهان آمده است، می‌آورم.

یکی از ملوک خراسان، محمود سبکتکین را در عالم خواب دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشمخانه همی‌گردید و نظر می‌کرد. سایر حکما از تأویل این فرو ماندند مگر درویشی که بجای آورد و گفت: هنوز نگران است که ملکش با دگران است.

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند
کز هستیش به روی زمین یک نشان نماند
وان پیر لاشه را که نمودند زیر خاک
خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشیروان به خیر
گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر
زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

و فضایل انسانی نگشتند؛ چه پیش از خلافت و چه پس از خلافت. زمانی که به خلافت رسیدند بعضی دوستان و یاران امام توصیه‌هایی که، در ظاهر با حسن نیت و در نظر گرفتن مصالح امام و حکومت همراه بود، به ایشان می‌دادند؛ اما آن بزرگوار از هر گونه مصلحت اندیشی که با اصول اخلاق و عدالت نا سازگار بود پرهیز می‌کردند و در جواب این قبیل پیشنهادات می‌فرمودند: «أتأمرونی أن اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه و الله لا اطور به ما سمر سمیر. و ما ام نجم فی السما نجماً؛ آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می‌کنم استمداد جویم. به خدا سوگند تا عمر من باقی است و تا شب و روز برقراراند و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب کنند هرگز چنین کاری نخواهم کرد.» (خطبه ۱۲۶) این ابی‌الحدید در شرح این خطبه می‌گوید: «سیاست امام علیه السلام در واقع همان سیاست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.»

می‌دانیم در تاریخ نخستین خلیفه ای که برای امر حکومت از مرز اخلاق عبور کرد معاویه فرزند ابوسفیان بود. برخی او را سیاستمداری با هوش می‌پنداشتند. امام (ع) حرکات سیاسی معاویه را چنین توصیف می‌کند: «والله ما معاویه بادهی منی ولکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس ولکن کل غدره فجره و کل ف جره کفره. (نهج البلاغه کلام ۲۰۰) سوگند به خدا معاویه از من سیاستمدارتر نیست؛ اما او نیرنگ می‌زند و مرتکب انواع گناهان می‌شود. اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود من سیاستمدارترین مردم بودم ولی هر نیرنگی گناه است و هر گناهی یک نوع کفر! این ابی‌الحدید می‌گوید: «کان علی لایستعمل فی حربه الا ما وافق الكتاب والسنة و کان (معاویه) یستعمل خلاف الكتاب والسنة و یستعمل جمیع المکاید حلالها و حرامها.» امام (علیه السلام) در جنگ‌ها از چیزهایی که با کتاب و سنت پیامبر موافق نبود استفاده نمی‌کرد ولی معاویه علاوه بر اینکه از امور مخالف قرآن و سنت بهره می‌گرفت تمام مکر و حیلها را خواه حلال یا حرام به کار می‌بست. شک نیست که مکر و غدر بر خلاف اصول اخلاق و فضایل انسانی است. حکومت‌هایی که به نام دین آمدند و در لفافه اسلام سیاست ورزیدند مکر و غدر را تار و پود حکومت خود نمودند. و ما امروز شاهد بدترین نوع بی‌اخلاقی و خشونت در جوامع اسلامی هستیم. سیاستمداران جز برای بقای خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند. و انواع بی‌اخلاقی‌ها را برای مخالفین خود روا می‌دارند. «والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» که از مهمترین دستورات اخلاقی قرآن است، پاک از یاد برده‌اند. امیرالمؤمنین با خوارج در نهایت درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه بود و آنها رعیتش؛ هرگونه برخورد سیاسی برایش مقدور بود، اما خوارج را زندانشان نکرد و شلاق بر تنشان فرو نیاورد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست. این نوع سیاست‌ورزی در تاریخ خلافت علی عجیب نمی‌نماید، اما چیزی است که در دنیا و در میان حکومت‌های اسلامی کمتر نمونه دارد. آنها در همه جا در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند، طرفین استدلال می‌کردند، استدلال یکدیگر را جواب می‌گفتند. که دست به شمشیر نبردید، و با ما

فلسفہ اخلاق و علم و زبان سادہ



محمد حسین ارجمندنیا
پژوہشگر دینی

چکیده:

حیات انسانی با اخلاق نمود پیدا می‌کند و ظهور آن در روابط اجتماعی دو چندان می‌شود. در این پژوهش که طی چند مقاله متوالی ارائه می‌شود بنابراین است که اخلاق، علم اخلاق و فلسفه اخلاق با بیانی ساده تبیین شود. در آغاز اهمیت و پیشینه بحث و سپس واژه اخلاق و معنای آن توضیح داده می‌شود. پس از آن انواع پژوهش‌های اخلاقی که عبارتند از اخلاق توصیفی، هنجاری و فرا اخلاق بیان می‌شود و در ادامه جهات مختلف فرا اخلاق با عناوین هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، معناشناختی و منطقی را یادآور می‌شویم و در پایان نگاهی به تعریف فلسفه اخلاق، موضوع و مسائل آن می‌اندازیم و بحث از جزئیات آن را به مقالات بعدی وا می‌گذاریم.

کلید واژه: اخلاق، علم اخلاق، فلسفه اخلاق، اخلاق توصیفی، اخلاق هنجاری فرا اخلاق، اخلاق کاربردی.

مقدمه:

اخلاق از مفاهیمی است که سهل و ممتنع می‌نماید، همه می‌دانند چیست ولی آن گاه که عمیق می‌شوند، در درک مفاهیم، مبانی و مبادی آن با چالش‌های جدی مواجه می‌شوند.

اخلاق به ابعاد مختلف حیات انسانی (اندیشه و رفتار) نظم و نسق می‌دهد و در حقیقت ناظم رفتار فردی و مدیر روابط اجتماعی انسان‌هاست. اخلاق مهمترین عامل شکوفایی حقیقت در درون آدمی و موجب بروز و ظهور آنها در حیات فردی و اجتماعی آدمیان است. بر ماست که با تبیین این اصول و فضایل، مقدمات عمل را برای فرد و جامعه مهیا کنیم.

اهمیت علم و فلسفه اخلاق:

جهت تبیین این مهم نکاتی را یادآور می‌شویم

یکم: انسان در بدو خلقت به گونه‌ای است که در بعد انسانی قوه محض است. اوست که باید به کمک اندیشه و با اراده و اختیار استعدادهايش را شکوفا نماید «بخشی از استعدادها و ابعاد انسانی همان خلقیاتی است که باید انسان کسب کند اخلاق استعدادی است که در وجود انسان نهفته است و برای آنکه انسان به کمال لایق خود برسد باید این جنبه از وجودش را نیز شکوفا سازد این نوع کمال به واسطه یک سیستم اخلاقی میسر است.»^(۱)

دوم: یکی از مهمترین اهداف پیامبران و به ویژه پیامبر گرامی اسلام «ص» داشتن اخلاق نیکوست که اگر چنین نبود نهال ضعیف اسلام به درختی چنین مستحکم مبدل نمی‌شد که خداوند به پیامبر «ص» می‌فرماید «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ»^(۲)

اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند.

به همین دلیل است که پیامبر گرامی اسلام در روایتی معروف می‌فرماید:

«لما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق»^(۳)

به راستی که من مبعوث شدم تا شرافت‌های اخلاقی را کامل و تمام کنم.

سوم: اخلاق عامل شاکله ساز است. شاکله هیئت و شمایی است که آدمی با انتخاب‌های پی در پی خود در مواجهه با رخدادهای گوناگون در

درون خویش نهادینه می‌کند و با این شاکله زندگی می‌کند و می‌میرد و محسوس می‌شود به عبارتی با این ویژگیهای اخلاقی است که حیات دنیوی و اخروی او رقم می‌خورد.

«ملکات و خلقیات و اعمال ما صورتی ملکی دارد که فانی و موقت است و آن هم ظاهر اعمال است که در این جهان تحقق می‌یابد. حقیقت و وجهه‌ای ملکوتی دارد که پس از صدور از ما هرگز فانی نمی‌شود و آن از توابع و لوازم و فرزندان جدانشدنی اعمال و رفتار ماست.

ملکات و خلقیات و اعمال ما از وجهه ملکوتی و چهره غیبی باقی است و روزی خواهد رسید که ما به آنها واصل خواهیم شد و آنها را با همان وجهه و چهره مشاهده خواهیم کرد و زمینه و موجبات نعیم و لذت یا جحیم و عذاب ما همین امور خواهند بود.»^(۴)

چهارم: با توجه ارتباطات بسیار قوی در جامعه به خصوص در این دهه‌های اخیر و کنجکاو‌های ذاتی انسان، نیاز مبرم به بحث‌های نظری و فلسفی در باب فلسفه اخلاق وجود دارد هم برای اقناع اشخاص و هم برای پاسخ‌گویی به پرسشهای جامعه در فضاهای حقیقی و مجازی و ...

پنجم: گاهی در مرحله عمل به قوانین و احکام اخلاقی تعارض و تراحم‌هایی پیش می‌آید برای تقدم بعضی بر دیگری و یا کنار گذاشتن اساس بعضی از آنها نیاز به یک مبنا وجود دارد، که این مبنا بایستی در فلسفه اخلاق به بحث گذارده شود و بطور کلی باید یک نظام منسجم اخلاقی با اندیشه ورزی و دقت، طراحی شود که هم بتواند پاسخ‌گوی نیازهای فردی باشد و از طرفی هم بتواند جاذبه عقلانی داشته باشد. و این مهم با داشتن مبنایی صحیح و مستحکم و نگاهی دقیق و عمیق میسر خواهد بود

بنابر وجوه بالا اهمیت پرداختن به اخلاق و فلسفه اخلاق نمود بیشتری خواهد داشت و ضرورت پرداختن به آن بر همگان به ویژه اندیشمندان نمایان می‌شود.

پیشینه بحث

اخلاق و رعایت اصول اخلاقی، از بدیهیات تاریخ بشر برای رسیدن به تعادل فردی و اجتماعی بوده است. همه جوامع دینی (به معنای عام) و غیر دینی روابط خود را در چارچوب قواعد و قوانینی تنظیم کرده‌اند که اکثر این قواعد اخلاقی بوده، بقاء نسل آدمی حکایت از رعایت این اصول و قوانین بوده است که اگر چنین نبود امروز انسان با این ماهیت وجود نداشت. البته و صد البته اساس تعالیم پیامبران و سفیران وحی نیز بر پایه اخلاق و رعایت اصول اخلاقی بنا نهاده شده است.

بنابراین اخلاق از آغاز آفرینش آدمی حاکم بر او بوده و هم اکنون نیز ادامه دارد اگر چه حاکمان ظالم همواره این اصول را نادیده گرفته‌اند ولی تمدن‌سازهای واقعی مردمان گمنام بوده‌اند و آن اصول را نسل به نسل تا به امروز ادامه داده‌اند.

اما فلسفه اخلاق، بدین شکل که امروزه به عنوان یک رشته مستقل و علمی مطرح است. سابقه چندانی ندارد به نظر برخی از اندیشمندان جورج ادوار مور^(۵) فیلسوف شهیر و برجسته انگلیسی اولین فردی است که فلسفه اخلاق را با این عنوان مطرح نموده، اندکی بیش از یک سده از عمر آن

عقل عملی و عقل نظری و بحث‌های حقیقی و یا اعتباری بودن مفاهیم فلسفی که در برگیرنده مباحث اخلاقی است و نیز مباحث جبر و اختیار، اراده و انگیزه و ... در کتب فلسفی مطرح بوده است که امید است با توجه به داشته‌های فراوانی که در متون اصیل دانشمندان اسلامی وجود دارد بتوانیم فلسفه اخلاق متقن و محکمی که در عرصه جهانی نیز مخاطبان فراوانی دارد تبیین کنیم.

واژه اخلاق

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق به معنای صورت باطنی و ناپیدای انسان است که سرشت و سیرت نیز نامیده می‌شود «و حقیقتی که انصاف انانسان الباطنه»^(۳۱) در کتابهای لغوی ماده مشترک خلق و خلق «خاء، لام، قاف» است با این تفاوت که خُلُق به معنای آفرینش و گویا نوعی جبر در آن حاکم است و وقتی گفته می‌شود فلانی دارای خلق زیبایی است یعنی دارای اندام متناسب و ظاهری زیباست که خودش در آن دخالتی نداشته است ولی خُلُق نیز آفرینش است یعنی آفریدن صفات و ویژگیهایی که باطنی هستند و با نیت و انگیزه انسان با اختیار خویش در درون خود نهادینه می‌کند و زمانی که گفته می‌شود فلانی دارای خلقی نیکوست یعنی دارای سرشت و سجهی ای زیبا می‌باشد که از درونش می‌جوشد بنابراین می‌توان گفت خُلُق آفرینش ظاهری و جبری انسان است و خُلُق آفرینش باطنی و اختیاری اوست.

معنای اخلاق

اخلاق هیئتی استوار در جان آدمی است که کارها به آسانی و بدون نیاز به اندیشه از او صادر می‌شود «الخلق عبارة عن هیته للنفس راسخه، تصدر عنها الافعال بسهولة و یسر من غیر حاجة الی فکر و رویه»^(۳۲) که البته اگر این هیئت به گونه ای باشد که در نظر عقل و شرع مورد پسند باشد آن را اخلاق نیکو و اگر زشت و ناپسند باشد آن را اخلاق بد می‌نامند.

البته برای اخلاق معانی دیگری نیز ذکر نشده است که بنابر مبانی مختلف، متفاوت است، که مثلاً مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی شناخت شناسانه تعریف می‌کند و چنین می‌فرماید:

«اخلاق علمی است که به آن که نفس انسان چگونگی خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده از او صادر می‌شود جمیل و محمود بود»^(۳۳)

و یا بر اساس نظریه هنجاری یک فرد و یا یک گروه و الگوگیری از آن مطرح می‌شود. همانند اخلاق عملی پیامبر(ص) و یا اخلاق رواقیون و اپیکوریان و ...

و گاهی هم اخلاق به معنای «نهاد اخلاقی زندگی»^(۳۴) به کار می‌رود در این کاربرد اخلاق معنایی هم عرض هنر، علم و حقوق خواهد داشت.

می‌گذرد و بسیار نوظاست، وی کتاب مبانی اخلاق^(۳۵) را در سال ۱۹۰۳ میلادی به رشته تحریر در آورد و در آن به تبیین اصول و مبانی اخلاق در شش فصل پرداخت که عبارتند از: موضوع اخلاق، اخلاق طبیعت گرایانه، لذت اخلاقی، اخلاق مابعدالطبیعی، فلسفه اخلاق در رابطه با رفتار، آرمان یگانه^(۳۶) آقای مور پس از آن در کتابها و مقالات و سخنرانی‌های مختلف به تفسیر نظریه اش پرداخت. بنابراین می‌توان او را اولین مبیین فلسفه اخلاق با ادبیات خاص نام نهاد که به طور مستقل به این مباحث می‌پردازد. البته مباحث این حوزه (فلسفه اخلاق) از دوران یونان باستان تاکنون وجود داشته است که با مراجعه به تاریخ و رخدادهای آن می‌توان به این مهم پی برد مثلاً زمانی که سقراط^(۳۷) در زندان محکوم به مرگ شده بود، زمینه فرار از زندان را برای او مهیا کردند، او حاضر به زیر پا گذاشتن قانون نشد و مجازات را پذیرفت و این تمکین عملی از قانون یک رفتار اخلاقی بود اگر چه به ضرر او باشد.

پس از سقراط، افلاطون^(۳۸) و سپس ارسطو^(۳۹) پی گیر این مباحث بودند و سپس اپیکوریان^(۴۰) و رواقیون ادامه دادند تا در قرون وسطا آگوستین هیپویی^(۴۱) و پس از آن سنت آنسلم^(۴۲) و به طور ضمنی به مباحث فلسفه اخلاق پرداخته اند تا در دوران رنسانس^(۴۳) و پس از آن دوران مدرن (مدرنیسم)^(۴۴) شخصیت‌های همانند جان لاک^(۴۵)، دیوید هیوم^(۴۶)، جرمی بنتام^(۴۷) جان استوارت میل^(۴۸) فرد ریش^(۴۹) نیچه مطالبی از این دست بیان داشته اند تا اینکه از قرن بیستم به بعد این مطالب مدون و بطور جدی مورد بحث و نقد قرار گرفته است.

مسلمانان نیز از هنگام بعثت پیامبر گرامی اسلام(ص) توجه به اخلاق را امری ضروری می‌دانستند و آن را بخش بسیار مهمی از دین می‌پنداشتند و به همین دلیل دانشمندان بسیاری به پیروی از تعالیم اسلام کتابهای فراوانی تالیف نموده اند.

به عنوان نمونه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق یحیی بن عدی، اخلاق ناصری خواجه طوسی، ارشاد القلوب دیلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدین طوسی، احیاء علوم الدین محمد غزالی، محجة البیضاء فیض کاشانی، جامع السادات ملامهدی نراقی و دهها کتاب دیگر اخلاقی ... که در باب اخلاق و علم اخلاق نگاشته شده است ولی در این میان توجه کمتری به فلسفه اخلاق به صورت مستقل شده است و شاید مهمترین دلیل آن با این باشد که مسلمانان متکی به دین اسلام بوده اند و امر و نهی‌های آن را از جانب خداوند می‌دانستند و آن راهها را بدون خطا می‌پنداشتند نیازی به بحث‌های عقل و فلسفی در باب اخلاق و مبادی و مقدمات آن نمی‌دیدند

با این وجود مباحثی همچون حسن و قبح عقلی در ضمن کتابهای کلامی اصولی و فلسفی مطرح بودن و همینطور مباحث

مسلمانان
نیز از هنگام بعثت
پیامبر گرامی
اسلام(ص) توجه به
اخلاق را
امری ضروری
می‌دانستند و آن را
بخش بسیار مهمی از
دین می‌پنداشتند و به
همین دلیل دانشمندان
بسیاری به پیروی
از تعالیم اسلام
کتابهای فراوانی
تالیف نموده اند.

علم اخلاق

علم اخلاق، علمی است که دستورالعمل‌های کلی برای زیستن مقدس متعالی و ارزشمند را مورد بحث قرار می‌دهد. به عبارت دیگر علم اخلاق، علم قالب‌های کلی چگونه زیستن متعالی و با قداست می‌باشد. این چگونگی، هم شامل رفتار می‌شود و هم شامل ملکات نفسانی، یعنی انسان باید چگونه رفتار کند و چگونه ملکاتی باید داشته باشد تا زیستن او با ارزش باشد. ملکاتی مانند عدالت، تقوا، شجاعت، عفت، حکمت، استقامت، وفا، صداقت و...^(۳۵)

پژوهش‌ها و مطالعات اخلاقی

اندیشمندان معاصر در جوامع مختلف، اخلاق را از زوایای گوناگون و متفاوتی مورد پژوهش و مطالعه قرار می‌دهند در این میان سه حوزه، توصیفی، هنجاری و فرا اخلاق (تحلیلی) از اهمیت بیشتری برخوردارند که به اختصار توضیح می‌دهیم:

۱- اخلاق توصیفی^(۳۶)

اخلاق توصیفی به توصیف و معرفی اخلاقیات افراد، گروه‌ها و جوامع مختلف می‌پردازد اخلاق توصیفی عاری از هر گونه ارزیابی اخلاقی و ارزش داوری است. در این صورت در اخلاق توصیفی از درستی و نادرستی احکام و معیارهای اخلاقی سخنی به میان نمی‌آید از این رو هدف تحقیقات توصیفی در اخلاق فقط آشنایی با چگونگی رفتارهای اخلاقی افراد و جوامع مختلف است نه ارائه تحلیل عقلی و فلسفی از اخلاقیات و یا توصیه و ترغیب افراد به عمل بر طبق آن‌ها یا اجتناب از آن‌ها^(۳۷) این دست از پژوهش‌ها معمولاً در حیطه کاری جامعه‌شناسان مردم‌شناس و با مورخان و تاریخ نگاران قرار دارد.

۲- اخلاق هنجاری^(۳۸)

این قسم از پژوهش که آن را دستوری و یا توصیه ای می‌نامند به بررسی افعال اختیاری انسان و ارزش گذاری و قضاوت درباره آن می‌پردازد که به عنوان مثال کدام فعل خوب است و کدام بد و ... اخلاق هنجاری دو وظیفه اساسی را عهده دار است. **یک:** طرح معیارها و ملاک‌های فراگیر اخلاقی برای اینکه معلوم شود که کدامیک از افعال اخلاقی درست یا نادرست و با خوب و بد و با زشت و زیباست.

دو: تعیین مصداق خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، درستی و نادرستی افعال خاص جزئی بنابراین ارائه معیارهای اخلاقی برای خوبی و بدی و با بستگی و نوابستگی و تعیین مصداق خوب و بد اخلاقی و باید و نباید اخلاقی از وظایف اخلاق هنجاری است و گفتنی است روش بحث در این نوع پژوهش اخلاقی، استدلالی و عقلی است، نه نقلی و تجربی^(۳۹) در اخلاق هنجاری نظریه‌هایی برای ارائه معیار عام اخلاقی مطرح شده است که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم نمود:

- ۱- نظریه نتیجه گرا و یا غایت گروانه^(۴۰) ۲- نظریه وظیفه گروانه^(۴۱)
 - ۳- نظریه فضیلت گروانه^(۴۲)
- نظریات نتیجه گرا، ملاک خوبی و درستی عمل را وابسته به هدف و

غایت می‌دانند. البته این غایبات ممکن است، لذت، سود، قدرت، معرفت و ... باشد نظریات خود گروانه، با سود گروانه و یا دگر گروانه نیز از همین دست هستند یعنی جز نظریات نتیجه گرا هستند. بنابر نظریه وظیفه گرا یک عمل ممکن است با صرف نظر از میزان خیر و خوبی که در نتیجه آن به بار می‌آید به دلیل ویژگیهای درونی و ذاتی اش، خوب و بایسته باشد و مانند عمل احسان که با صرف نظر از نتایج فردی و اجتماعی اش به دلیل عادلانه بودن با متعلق فرمان خدا بودن، خوب و بایسته شمرده می‌شود.

بنابر نظر فضیلت گرایی به جای تمرکز بر ذات عمل، نتایج حاصل از آن در تشخیص خوبی با بایستگی اخلاقی بر ویژگیها و خصایل شخصی اهمیت قائل است.^(۴۳)

درباره تفاوت این مکته‌ها در حد ساده سازی چنین می‌توان گفت که تمام بحث بر سر این است که چه چیزی به یک فعل ارزش می‌دهد. در واقع ارزش مثبت یا منفی می‌دهد؟!

دیدگاه وظیفه گرایانه می‌گوید خود فعل است که فی نفسه دارای ارزش مثبت یا منفی است اما دیدگاه نتیجه گرایانه می‌گوید: فعل مطلقاً ارزش ندارد بلکه به اعتبار آثار و نتایج است که دارای ارزش می‌شود. اما در اخلاق فضیلت نه خود فعل فی نفسه ارزش دارد نه به اعتبار آثار و نتایج بلکه به اعتبار فاعل فعل است که دارای ارزش می‌شود. پس اخلاق فضیلت گرا، فاعل محور است.^(۴۴)

اخلاق کاربردی^(۴۵) زیر مجموعه اخلاق هنجاری است البته در حوزه‌های خاص زندگی همانند معاشرت، معیشت، دانشجویی، نقد، گفتگو، محیط زیست، سیاست جنسی، تجارت پزشکی و ... این رشته از اخلاق مورد اقبال فراوان اندیشمندان غربی قرار گرفته است و آثار متعددی در خصوص مباحث متنوع اخلاقی پدید آمده است و مطمئناً با توسعه بیشتری در آینده پیش خواهد رفت و از این جهت که به خصوص یک حرفه و موضوع خاص می‌پردازد، می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

فرا اخلاق^(۴۶) (اخلاق تحلیلی)

فرا اخلاق به بررسی تحلیلی درباره مفاهیم و احکام اخلاقی می‌پردازد. فرا اخلاق مفاهیم و عبارات و جملاتی که در اخلاق هنجاری مورد بحث قرار می‌گیرند بررسی و تحلیل می‌کند دغدغه محلل در این شاخه از اخلاق، درستی و نادرستی و حق و باطل بودن عبارات و قضایا نیست بلکه یک فیلسوف اخلاق در اینجا فقط به بررسی معنای خوب و بد و تحلیل گزاره‌ها می‌پردازد. در فرا اخلاق از جهات گوناگون، گزاره‌های اخلاقی مورد بررسی قرار می‌گیرند که اهم آن جهات عبارتند از هستی شناسی، معرفت شناسی معنا شناسی و منطقی:

۱- هستی شناسی^(۴۷)

در اینجا بحث بر سر این است که آیا مفاهیم اخلاقی ما بازا خارج از دارند یا خیر؟

یعنی آیا حاکمی از وقایع خارجی هستند یا فقط ذهنی هستند و حکایت از امور ذهنی می‌کنند، به عبارت دیگر در چه جایگاهی قرار دارند. آیا جزء معقولات اولیه هستند و یا معقولات ثانیه فلسفی و یا معقولات ثانیه منطقی



علم اخلاق، علمی است که دستورالعمل‌های کلی برای زیستن مقدس متعالی و ارزشمند را مورد بحث قرار می‌دهد. به عبارت دیگر علم اخلاق، علم قالب‌های کلی چگونه زیستن متعالی و با قداست می‌باشد. این چگونگی، هم شامل رفتار می‌شود و هم شامل ملکات نفسانی، یعنی انسان باید چگونه رفتار کند و چگونه ملکاتی باید داشته باشد تا زیستن او با ارزش باشد.



که البته به این بخش از فرا اخلاق کمتر توجه شده است.

۲- معرفت‌شناسی (۳۸)

اینکه آیا گزاره‌های اخلاقی، مطلق اند یا نسبی و یا اینکه اخباری و یا انشایی هستند باید با روش عقلی بحث کرد که در چه دسته‌ای قرار دارند یعنی با اعتبار معتبر ایجاد می‌شوند که نسبی باشند یا خبر از واقع می‌دهند و ... و به بحث‌هایی از این دست می‌پردازد.

۳- معنا شناسی (۳۹)

در مباحث معنا شناختی بحث بر سر این است که موضوع و محمول در گزاره‌های اخلاقی به چه معنایی هستند گر چه بیشتر از محمولات در گزاره‌های اخلاقی بحث می‌شود ولی در موضوعات هم بحث این است که آیا مثلاً در گزاره دروغ بد است آیا دروغ یک فعلی از افعال ارادی و اختیاری آدمی است و یا اینکه یک صفت و ویژگی اوست که خارج از اراده او رخ می‌دهد و ...

۴- منطقی (۴۰)

بحث اساسی در اینجا این است که «باید» از «هست‌ها» بدست می‌آیند یعنی نتیجه منطقی هست بعنوان یک واقعیت خارجی باید بعنوان یک ارزش هست یا خیر و یا اساساً چه ارتباطی بین گزاره‌های متفاوت اخلاقی وجود دارد و ... همه در جهت منطقی قابل بحث است.

فلسفه اخلاق (۴۱)

فلسفه اخلاق نه فلسفه است و نه اخلاق بلکه در فلسفه اخلاق، چپستی و چرایی مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی بررسی می‌گردد در این دانش مبادی و مبانی علم اخلاق به صورت عقلانی بررسی می‌شود.

به طور کلی فلسفه اخلاق از پیش فرضها و مبادی و مقدمات علم اخلاق بحث می‌کند برخی از بحث‌های فلسفه اخلاق درباره تعریف و تبیین پایه‌ای از مفاهیم (مبادی تصویبه علم اخلاق) مثل بحث درباره مفهوم خبر، حسن، ضرورت، باید و نباید و مسئولیت ... و برخی دیگر درباره اثبات و تبیین تصدیقات (مبادی تصدیقه) گزاره‌هایی است که قبل از علم اخلاق به عنوان پیش فرض مطرح می‌شود مانند اینکه «انسان کمال جو است» دیگر از بحث‌های فلسفه اخلاق، بحث در مکتب‌های اخلاقی است که ضمن آشنایی با آراء و اندیشه دانشمندان و فیلسوفان اخلاق آنها با همدیگر مقایسه و مورد نقد و بررسی قرار داده می‌شوند.

بنابراین می‌توان گفت: فلسفه اخلاق علمی است که درباره برخی مفاهیم اساسی و نیز پیش فرض‌های زیربنایی و مهم در علم اخلاق و همین طور طرح آراء اندیشمندان و مکاتیب اخلاقی با روش عقلی و فلسفی به بحث و بررسی می‌پردازد.

فلسفه اخلاق معرفت درجه اول است یا دوم؟ (۴۳)

در اینکه فلسفه اخلاق معرفت درجه اول است یا درجه دوم باید توجه کنیم که فلسفه اخلاق با فلسفه علم اخلاق متفاوت است.

فلسفه اخلاق به بررسی مبانی و احکام خود اخلاق می‌پردازد و فلسفه علم اخلاق به بررسی مبانی عناصری از مسائل و موضوعات جاری در متن علم اخلاق و مشخصاً مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی را موضوع کاوش عقلانی خود قرار می‌دهد.

بنابراین موضوع فلسفه اخلاق به معنای دانش درجه اول، همان موضوع علم اخلاق است و تنها تفاوت در روش است: فلسفه اخلاق موضوع اخلاق را که همان خوب و بدها و ارزش‌های اخلاقی و ملکات نفسانی «با توجه تعاریفی که از اخلاق و موضوع آن می‌شود» با روش فلسفی، عقلی و استدلالی بررسی می‌کند.

ولی فلسفه علم اخلاق معرفت درجه دوم است زیرا که ناظر به علم اخلاق است که محدود به مباحثی نظیر معانی، مفاهیم و جملات اخلاقی، چگونگی وجود اوصاف اخلاقی که امروز، تحت عنوان فرا اخلاق می‌باشد.

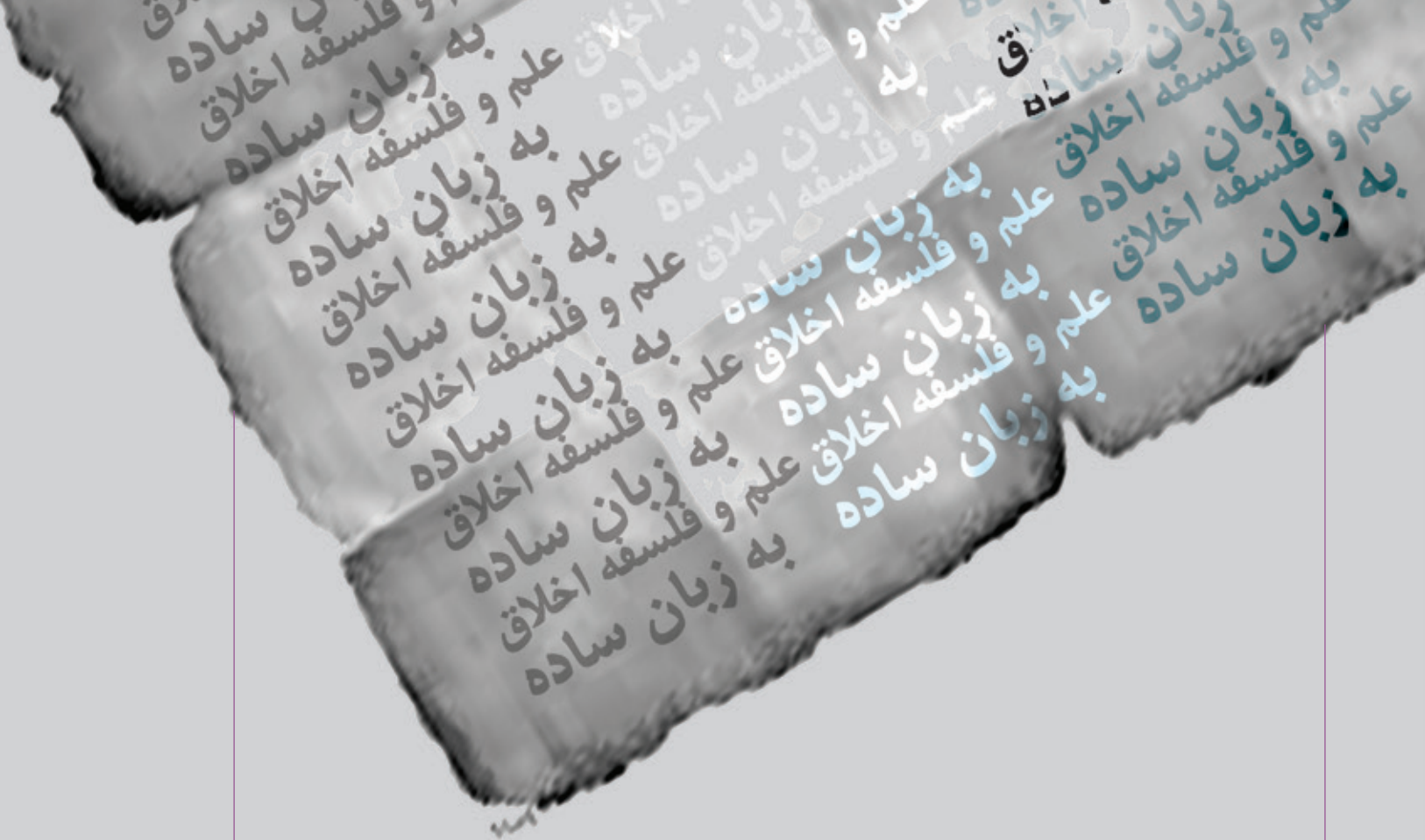
موضوع فلسفه اخلاق

اگر قائل باشیم که هر علمی لزوماً نیازمند موضوعی است، می‌توان گفت موضوع فلسفه اخلاق عبارتست از: پیش فرض‌ها، مفاهیم و مقدماتی که در علم اخلاق مطرح می‌شود.

مسائل فلسفه اخلاق

مسائلی که در فلسفه اخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرند، قابل توسعه اند یعنی می‌توان مسائل دیگری به آن افزود و البته مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱- فعل اخلاقی چیست؟
- ۲- معیار فعل اخلاقی کدام است؟
- ۳- ریشه ارزش اخلاقی کجاست؟
- ۴- مفاهیم اخلاقی چه نوع مفاهیمی هستند (معنا دارند یا فقط برای ابراز احساسات و عواطف و امیال افراد به کار می‌روند)؟
- ۵- مبادی فعل اخلاقی کدام است؟
- ۶- آیا فعل اخلاقی هدف مند است؟
- ۷- آیا اخلاق مطلق است یا نسبی؟
- ۸- رابطه اخلاق و دین کدام است (آیا می‌توان از اخلاق سکولار (بدون دین) سخن گفت یا خیر؟
- ۹- احکام و گزاره‌های اخلاقی از چه سنخی هستند.
- ۱۰- معیار و ملاک توجیه و معقولیت احکام و ارزش‌های اخلاقی چیست؟
- ۱۱- آیا انسان دارای مسئولیت اخلاقی است.



۲۰. Jhon stuart mill (۱۸۰۶-۱۸۷۳)
 ۲۱. محمد مرتضی الزبیدی، تاج العروس، ج ۱۳، ص ۱۱۲۴.
 ۲۲. محمد بن المرتضی الموعد بالمولی محسن الکاشانی، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء جلد ۵، ص ۹۵ - دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۳. خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری، تهران - کتابفروشی اسلامی، بی تا، ص ۱۴.
 ۲۴. فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، طه، قم، ۱۳۸۹، ص ۲۹.
 ۲۵. یادنامه استاد شهید مطهری، زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش، ج ۱، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰، ص ۴۰۶.
 ۲۶. Descriptive ethics.
 ۲۷. وارنوک، مری، فلسفه اخلاق در قرن بیستم، ترجمه ابوالقاسم ختایی، قم - بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۳۳.
 ۲۸. Normative ethics.
 ۲۹. فرانکنا، ویلیام کی، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم - کتاب طه، ۱۳۸۹، ص ۲۷.
 ۳۰. Teleological theory
 ۳۱. Dentological theory.
 ۳۲. Uirtue theory.
 ۳۳. جیل پورتر، اخلاق فضیلت، ترجمه انشالله رحمتی، چهلم قیسات، شماره ۱۳، ص ۱۴۵.
 ۳۴. برگرفته از آثار استاد مصطفی ملکیان.
 ۳۵. Applid ethics
 ۳۶. Meta ethics
 ۳۷. Ontological
 ۳۸. Epistemological
 ۳۹. Semantical
 ۴۰. Logical
 ۴۱. philosophy of Ethics
 ۴۲. به طور کلی اضافه فلسفه در سده اخیر، به رشته های گوناگون از جمله علوم اجتماعی، اقتصاد، ریاضیات، فیزیک و ... عنوان ایرانی، فلسفه های مضاف به این رشته ها به دلیل روشی است که در فلسفه به کار می رود و آن پاسخ به «چرایی» در مبانی و مبادی این علوم با استفاده از روش عقلی و استدلالی است.
 ۴۳. معمولاً هر علم و معرفتی موضوعی دارد اگر موضوع علمی، علم دیگر باشد آن علم و معرفت را درجه دوم گویند؛ اگر موضوع علم، موضوع خود علم باشد آن را معرفت درجه اول گویند.

۱۲- آیا مسئولیت اخلاقی تنها در برابر فعل اختیاری و ارادی صورت می گیرد و یا در برابر نتایج، ترک فعل، انگیزه، عواطف و ... قابل تصور است؟
 ۱۳- آیا اخلاق از امور ماقبل دینی است یا پس دینی محسوب می شود؟
 ۱۴- منشاء الزام اخلاقی چیست؟
 مسائلی که مطرح شد و حواشی آنها بسیار گسترده و مهم اند و هر کدام را می توان در مقاله ای جدا مورد بررسی قرار داد که ان شاء الله و به حول و قوه الهی اگر توفیق رفیق راه شود سعی می کنیم با زبانی ساده و در حد توان اهم آن مسائل را بررسی کنیم.

پانویست‌ها :

۱. مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق، صدرا، ۱۳۷۰، ص ۳۰۷.
 ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.
 ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، جلد ۶۸ ص ۳۸۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
 ۴. مطهری، مرتضی، عدل الهی، صدرا، ص ۲۴۷، فلسفه اخلاق، ص ۳۰۷.
 ۵. Gorge Edward moor (4 1873 november - 2 october 19۸۵)
 ۶. principia ethica.
 ۷. جورج ادوارد مور، مبانی اخلاق، ترجمه غلامحسین توکلی، علی عسگر یزدی، ویراستار مصطفی ملکیان و پژوهشگاه علوم اسلامی، ۱۳۸۵.
 ۸. Socrates . ۴۶۹/۴۷۰ - ۳۹۹ b.c
 ۹. plato lin classical attic . ۴۲۸/۴۲۴ - ۴۲۳/۳۴۸ - ۳۴۷ b.c
 ۱۰. Aristotles ; ۲۸۴ - ۳۲۳ b.c.
 ۱۱. مکتبی فلسفی که به همت اپیکوروس در یونان باستان (متولد ۳۴۲ ق. م) پایه گذاری شده است.
 ۱۲. Augustin of hippo (۳۳۵ - ۴۳۰)
 ۱۳. Anselm of canterbury (۱۶۳۳ - ۱۱۰۹)
 ۱۴. دوران رنسانس یا نوزایی از قرن چهاردهم میلادی شروع شد و تا قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت.
 ۱۵. دگرگونی‌هایی که از قرن هفدهم به بعد از انگلستان شروع شد و سپس در اروپا و آمریکا ادامه داشت و با انقلاب صنعتی در قرن هیجدهم در دیگر بخشهای اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی بروز و ظهور نمود.
 ۱۶. jhon locke (۱۶۳۳ - ۱۷۰۴)
 ۱۷. pavid hume (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶)
 ۱۸. jermy bentham (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲)
 ۱۹. friedrich Nietzsche (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰)

یادداشت‌هایی درباره اخلاق و ادب‌ارزیابی



محمد‌هادی فلاح
دانش‌آموخته
حوزه
و پژوهشگر دینی

چکیده:

اخلاق و ادب، یکی از نیازهای اساسی انسان به خصوص در زندگی جمعی است. هیچ فرد و گروه و جامعه ای، از این مهم، بی نیاز نیست. بدون اخلاق و ادب، فرومردگی همه جا را فرا می گیرد. همه کارهای حرفه ای محتاج یک نظام اخلاقی هستند. کار ارزیابی و بررسی های مربوطه هم از این مهم، مبرا نیست. ارزیابی در موضوعات مختلف با شکل های مختلف هر چند همه جا خدمتی است لازم ولی باید از آلودگی های اخلاقی و ادبی دور باشد. بلکه ضرورت آن نسبت به خیلی از کارهای مشهود و معهود، ضرورتی دو صد چندان دارد. کمبود در این خصوص، به شدت حس می شود. از این رو باید که فراتر از دستورهای اخلاقی و بایدها و نیایدهای پندآمیز و فرمایشی، مبتنی بر مبانی و اصول انسانی و دینی، مهندسی و طرح ریزی و عملیاتی شود.

نوشتار پیش رو مجموعه یادداشتی است در خصوص «اخلاق و ادب ارزیابی» که به ترتیب پای عنوانین ذیل، حضور شما خوانندگان گرامی، ارائه می شود:

۱. تعریف؛
۲. اهمیت؛
۳. موضوعات؛
۴. مبانی و اصول؛
۵. آثار و پیامدها؛
۶. آسیب ها.

۱. تعریف

۱-۱. در لغت

در زبان فارسی، ارزیابی را «عمل یافتن ارزش هر چیز. تقویم»^(۱) یا «نتیجه ای که از عمل ارزیابی به دست آید؛ مثل ارزش خانه»^(۲) دانستند. ارزیاب را هم «کسی که ارزش هر چیزی را معین کند. مقوم»^(۳) معنی کرده اند.

به عربی، ماده «قیمه»، «تقویم»، «تقدیر»، «سعر» و «ثقف»، «نقد»، «صرف» مرتبط یاد شدند. «مقوم» کلمه عربی، هم خانواده «قیمت»^(۴) «تقویم» و به معنی تقدیر^(۵)، تعیین قیمت و ارزش گذاری است.^(۶)

«تَقَوَّمَ الشَّيْءَ: تَبَيَّنْتَ قِيَمَتَهُ.»^(۷)

«قَوَّمَ السَّلْعَةَ تَقْوِيْمًا: سَعَرَهَا، وَ ثَمَّنَهَا.»^(۸)

«و فی الحدیث الشریف: «قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ قَوَّمْتَ لَنَا، فَقَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ الْمُقَوِّمُ.»^(۹) أی: لو سعرت

لنا، و هو من قیمة الشیء. أی: لو حددت القیمة. - الشیء: ثقفه.»^(۱۰)

«و نَأْقَدُهُ فِي الْأَمْرِ: نَأْقَشُهُ، وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ: «إِنْ نَأْقَدْتَهُمْ نَأْقَدُوكَ.»^(۱۱)

«و نَقَدَ الْكَلَامَ: نَأْقَشَهُ، وَ هُوَ مِنْ نَقَدَةِ الشُّعْرِ وَ نَقَادِهِ، وَ تَقُولُ: هُوَ أَشْبَهُ بِالنَّقَادِ مِنْهُ بِالنَّقَادِ. مِنَ النَّقْدِ وَ

النَّقْدِ. وَ انْتَقَدَ الشُّعْرَ عَلَى قَائِلِهِ.»^(۱۲)

«الصَّرَافُ: صَرَفَ الدَّرَاهِمَ وَ نَقَادَهَا، مِنَ الْمَصَارِفَةِ.»^(۱۳)

۲-۱. در اصطلاح:

ارزیابی، عملی است حرفه ای، تخصصی، آگاهانه، تحلیلی، آشکار و رسمی یا مخفیانه، با واسطه یا بی واسطه، به منظور یافتن و شناخت و معلوم کردن ویژگیهای مادی یا معنوی، نقاط قوت یا ضعف، مثبت یا منفی، ظاهر یا پنهان در موضوعی خاص، و بررسی و قضاوت درباره وجود و ارزش و اعتبار و اصالت و در نهایت قبول یا عدم قبول و رد آن.

از رد و قبول دگران باک ندارم

یک ذره قبول نظر یار مرا ده^(۱۴)

ارزیابی، عملی است حرفه ای، تخصصی، آگاهانه، تحلیلی، آشکار و رسمی یا مخفیانه، با واسطه یا بی واسطه، به منظور یافتن و شناخت و معلوم کردن ویژگیهای مادی یا معنوی، نقاط قوت یا ضعف، مثبت یا منفی، ظاهر یا پنهان در موضوعی خاص، و بررسی و قضاوت درباره وجود و ارزش و اعتبار و اصالت و در نهایت قبول یا عدم قبول و رد آن.

مثل کارشناسیهایی که دربارهٔ ویژگی‌های مادی یک چیز منقول یا غیر منقول و تعیین ارزش و قیمت برای آن انجام می‌شود؛ نیز مانند ارزیابی ظاهر یا باطن افراد و گروه‌های اجتماعی؛ همچنین مانند بررسی و تحلیل یک رخداد یا یک اثر علمی و تخصصی.

منظور ما از اخلاق در اینجا: مجموعه صفات باطنی و بایدها و نبایدهای مرتبط با مسئلهٔ ارزیابی است، همچنین مراد ما از ادب: مجموعه صفات ظاهری است که منش و روش و کلاس کار ارزیابی به حساب می‌آیند. با این حال، تعریف اخلاق و ادب ارزیابی در قالب‌های رسمی، کار مشکلی است، اما امیدواریم در این نوشتار آن را برای تأمل بیش تر، نزدیک به واقع، تحلیل کرده و به هدف خود در جهت یافتن اخلاق و ادب ارزیابی و استاندارد و نشاندار شدن آن، دست یافته باشیم.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سبیه روی شود هر که در او غش باشد^(۱۵)

مقصود ما از «ارزیابی» در این نوشتار، کاری است مسؤولانه و بیرون از حوزهٔ فردی که طرف دیگر آن منافع و حقوق و اعتبار یک شهروند یا یک خانواده و یا یک گروه اجتماعی قرار دارد، خواه در ازای این ارزیابی، اجرت و مزدی دریافت شود یا نشود.

به عقیدهٔ ما عمل ارزیابی با تعریفی که از آن ارائه شده است چه به صورت فردی انجام شود یا به صورت گروهی و در واحدهای اجتماعی و سازمانی، باید که دست کم با اخلاق و ادب مربوطهٔ لازم همراه باشد. بخصوص اگر مرتبط با سازمان‌های حکومتی، یا مجامع علمی و تخصصی، شکل حرفه‌ای به خود گرفته، بابت آن اجرت و مزد دریافت شود. در این صورت اخلاق و ادب ارزیابی از سنخ اخلاق و ادب کار، شغل، حرفه، صنف و سازمانی خواهد بود. ولی با این حال، ما در این نوشتار، اخلاق و ادب ارزیابی را فراتر از منشورات و مرامنامه‌های معمول و معهود سازمانی در نظر داریم. چون همهٔ افراد و طبقات اجتماعی، دانسته و ندانسته، خواسته یا ناخواسته به آن مشغول و مبتلا هستند و در منافع و اعتبار و سرنوشت یکدیگر، نقداً تأثیر مثبت یا منفی دارند.

افسوس از آن کلام مؤثر که می‌فکند

هم لرزه در زمین و هم آشوب در جدار

۲. اهمیت

۲-۱. اهمیت «اخلاق و ادب ارزیابی» بیش تر به این خاطر است که مسؤولیتی است انسانی و دینی که با حقوق و منافع و اعتبار و آبرو و سرنوشت مردم سر و کار دارد. این تأثیر تا اندازه‌ای است که ممکن است یک شهروند، یا یک خانواده و یا یک گروه اجتماعی را از فرش به عرش برساند و یا آنها را از صعود به سقوط بکشانند و از هستی ساقط کند.

روزی که شرار بغض و کین شعله ور است

وز آتش فتنه، خشک و تر در خطر است

افسوس من این است که در آن هنگام

بیچاره تر آن بود که بیچاره تر است^(۱۷)

از این رو، قصور و تقصیر در این مهم به هر شکل و از هر فرد و گروهی که باشد خدشه و خلل در نظام تعلیم و تربیتی به شمار می‌آید و

نابخشودنی است.

بر زبان و دل، چو کج باشد نبخشاید کسی

از دم عقرب گره جز سنگ نگشاید کسی^(۱۸)

۲-۲. اخلاق و ادب ارزیابی از جنس دانسته‌های صرف و انتقال اطلاعات و یافته‌های علمی و مفهومی صرف نیست. بلکه بیش از آنکه از جنس مفاهیم و آموزش صرف باشد از جنس کاربرد است. اخلاق و ادب ارزیابی هرچند آموزش، لازم دارد، ولی برای رسیدن به این مهم، آموزش کافی نیست. آموزش، پیش درآمدی است برای تغییر و تحول در فکر و رفتار ارزیابی. به قول سعدی: «تو نیز اگر توانی بند بار تحول.»^(۱۹)

۳-۳. اخلاق و ادب ارزیابی، صیورت، شدن، گردیدن، به عمل آمدن خمیرهٔ وجودی یک انسان برای انجام درست عمل ارزیابی به شمار می‌آید. میوهٔ رسیده‌ای است که در بوستان زندگی جمعی، رنگ آن چشم نواز، بوی آن دل انگیز، و مزهٔ آن گواراست و تشخیص و هویت انسان و جامعه‌ای انسانی را رقم می‌زند.

تو بیا تا بدان دیار شویم

با هم از روی صدق، یار شویم^(۲۰)

۲-۴. همچنین اخلاق و ادب ارزیابی بیش از آنکه اخلاق و ادب یک کار باشد، اخلاق و ادب صاحب فعل و کنندهٔ کار است. از این رو دخالت و سرایت اخلاق و ادب سابق فردی (درست یا نادرست)، در اخلاق و ادب ارزیابی، اجتناب ناپذیر است. سال‌ها پیش در کتابی اخلاقی - تربیتی خوانده بودم که کسی صاحب فرزند شده بود، نزد عالمی آمد و گفت: من بچه دار شدم، می‌خواهم بدانم که از کی باید او را ادب و اخلاق بیاموزم؟ عالم در جواب وی گفت: «بیست سال، قبل از تولد.»

به همین خاطر از تأثیر اخلاق و ادب فردی شکل یافته در سابق با اخلاق و ادب ارزیابی حادث در لاحق، و ورود آن در این مسئله و حکومت آن بر این مهم نباید غافل بود.

از ورق گردانی وضع جهان غافل مباش

صبح و شام این گلستان، انقلاب رنگ‌هاست^(۲۱)

۳. موضوعات

بی‌شک هر ارزیابی، موضوع یا موضوعات خاصی دارد و به عدد ارزیابی‌های لازم می‌توان موضوع یا موضوعاتی را برشمرد. قابل ذکر اینک: شاید این موضوعات به خودی خود چندان اهمیتی نداشته باشند، زیرا اهمیت همهٔ آنها بیش تر به خاطر رابطه‌ای است که بین انسان‌ها و یا به سبب ارتباط و نسبتی است که بین مردم و این موضوعات وجود دارد و پای حقوق و منافع مادی و معنوی و شادی و نشاط و کمال و سعادت و اعتبار و آبرو و سرنوشت یک فرد، یا یک گروه، مثل خانواده، یا دیگر گروه‌های اجتماعی، یا یک ملت و دولت و کشورشان در میان است.

بر دل کشور نشیند چون خدنگ زهردار

آه‌هایی کز ته دل، بهر کشور می‌کشی^(۲۲)

ذکر همهٔ این موضوعات در این نوشتار، لازم به نظر نمی‌رسد و سود چندانی هم برای ذکر آنها متصور نیست. از این رو، تنها به خاطر اطلاع اجمالی و کلی از موضوعات یک ارزیابی، مواردی را در این قسمت، یاد می‌کنیم:

به شمار می‌آید. در این صورت به طور عینی و به شکل مسؤلیت‌پذیری مستمر در رفتارهای افراد، گروه‌ها و سازمان‌های تخصصی، بروز می‌یابد و در تعامل با عناصر ذی حق و ذی نفع، باعث جلب اطمینان و اعتماد می‌شود و اعتبار و امید و موفقیت و پیشرفت بیش تری را به دنبال خواهد داشت. و به خاطر فقدان همین مینا و اصل است که توصیه‌های صرف و ماده و بخشنامه و منشورات اخلاقی سازمانی خشک بدون پشتوانه به سرانجام نمی‌رسد.

چون نیست هیچ کس که به داد سخن رسد

صائب ز جمع کردن دیوان چه فایده؟! (۲۹)

۴-۲. عالمانه و آگاهانه باشد؛

دارم حکایتی سره و نغز و دلپذیر

بشناس گفته سره از گفت ناسره (۳۰)

یعنی: موضوع شناس و کار کرده باشد و با ابراز نظر و ابزار توضیح و دلیل منطقی، یافته‌هایش را حرفه‌ای و دقیق ارائه کند و حتی آن را موضوعی آماده در معرض گفت و شنود و نقد و نظر و دفاع بداند. در این صورت است که می‌توان زمینه‌های ارتقای فکری و آگاهی و تحول در نگرش و تأثیر در گروه و اخلاق و ادب را فراهم ساخت.

از درد عشق اگر هست، صائب تو را نصیبی

از ناله در دل سنگ، تأثیر می‌توان کرد (۳۱)

۴-۳. تعهد و مسؤلیت‌پذیری؛ یعنی: با انگیزه انجام مسؤلیت، ارزیابی کند نه برای پُر و اسم و رسم و منفعت طلبی‌های صرف. بهتر اینکه: ارزیابی را یک مسؤلیت (ما یُسئل عنه) و قضاوتی در برابر و محضر احکام الحاکمین بداند. عملی که بابت آن در پیشگاه خداوند متعال از او سؤال و درباره او قضاوت و حکم خواهد شد؛

سفارش جناب لقمان حکیم به فرزندش را از یاد نبرد:

«أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ» (۳۲)

یا چنانکه گفته اند: «فاعلم أن الناقد بصير، و ليس مثله خبير، و هو المشرف» (۳۳) علی‌خاطر الضمیر» (۳۴)

بر همین اساس، باید که تحقیقی باشد نه تقلیدی و تأثیری. هرگز به منظور خوش آمدن کسی و باب میل این و آن، ارزیابی نکنند. همچنین کسی که از جهت اطلاعات و تحلیل، فقیر است یا استادی که وقت راهنمایی و مشاوره و ارزیابی آثار علمی بندگان خدا را ندارد صادقانه قبول نکند و با عناوین و القاب ظاهری، کسی را معطل و سرگردان خودش نسازد.

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (۳۵)

۴-۴. جامع‌نگری؛ یعنی: مسئله چند وجهی و چند ضلعی را به یک وجه یا یک ضلع، تغییر و تقلیل ندهد و نگاه جزئی را که مانع نگاه جامع و تشخیص درست است، جای نگاه کلی و جامع، نشانند. در اتاقت تاریک ذهن خود حبس نشود تا حس و حدس خود را از فی‌الواقعیت، همانگونه تصویر کند که در روشنائی، واقعیت دارد نه آنگونه که در تاریکخانه خیال

۳-۱. ویژگی‌های مادی یک چیز منقول؛ مثل وسیله نقلیه؛

۳-۲. ویژگی‌های مادی یک شیء غیر منقول مثل خانه و زمین؛

۳-۳. شناخت رابطه‌ها و نسبت‌هایی که بین انسان‌ها و چیزهایی که در زندگی وجود دارند؛

۳-۴. رویدادهای مختلف تاریخی و معاصر؛

۳-۵. اعمال و اقدامات جنایی؛

۳-۶. آثار علمی و تخصصی؛

۳-۷. ویژگی‌های شخصیتی: ظاهری یا معنوی: اعتقادی و اخلاقی - تربیتی یک شخص و خانواده مثلاً به منظور معاشرت و وصلت؛

۳-۸. توانمندی‌های لازم ظاهری، زبانی، بدنی، موقعیتی، مالی، فکری، علمی، مدیریتی، سیاسی و... برای ایجاد روابط و نصب و تصدی مناصب گوناگون؛

۴. مبانی و اصول

از آن جهت که اخلاق و ادب ارزیابی، تعهد و مسؤلیت‌پذیری یک فرد است در برابر کاری که انجام آن را برای خودش، دیگری و یا یک سازمان، گردن گرفته است افزون بر آموزه‌های قرآنی (۳۳) مانند «أَفْتَمَارُونَهُ عَلٰی مَا یَرٰی» (۳۴) یا «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ» (۳۵) و تعالیم روایی، مثل: «وَمَنْ عَبَّرَ مَوْمِنًا بِشَیْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى یَرٰکِبَهُ»، انتظارات عقلانی عرف یک جامعه که از لوازم ناچار در زندگی جمعی است هم می‌تواند مبانی و اصول آن را به طور عام تشکیل دهد، مثل: صداقت، عدالت، امانتداری، وفاداری. و به طور خاص، مثل مسؤلیت، تعهد و انطباق اجتماعی را نیز می‌توان جزو مبانی خاص اخلاق و ادب ارزیابی برشمرد.

از عنوان «اخلاق و ادب ارزیابی» پیداست که یک ارزیابی باید بر اخلاق و ادب استوار باشد، اما در تفصیل و تشریح آن، تنها برخی از موارد به شرح زیر به عنوان مبانی و اصول ارزیابی یاد می‌شود.

به عقیده ما باید به این مبانی و اصول با دیده تکلیف‌نگریست. زیرا عدم التزام به آنها انسان را از اخلاق و ادب لازم در ارزیابی محروم می‌سازد و فقدان هر کدام، به تحقق و نهادینه شدن اخلاق و ادب در ارزیابی صدمه وارد می‌کند و ناهنجاری‌ها و بداخلاقی‌ها و بی‌ادبی‌هایی را بوجود خواهد آورد. همچنین یادآور می‌شویم که: افزون بر همه اینها باید کار علمی، فرهنگی، مهارتی و حقوقی نیز توأمان انجام شود. ارزیابی اگر بر این مبانی و اصول و باید‌ها، پایدار بوده و از آسیب‌های مربوطه مبرا باشد، بسیار سازنده و بالنده خواهد بود.

روز در بیم که شب آمد و چون خواهد رفت

شب در اندیشه که فردا به چسان خواهد بود (۳۷)

۴-۱. ارزش محوری؛ یعنی ارزیابی با ارزش‌های انسانی و ارزش‌های دینی مثل: رعایت کرامت انسانی و تقوا همسو باشد. این مسئله باید در باورها و اعتقادات فردی یا سازمانی، ریشه داشته باشد.

اگر بی‌قیمتم تحصیل ارزش می‌کنم کآخر

رسد این قطره را روزی که خواهی دُر غلطانیش (۳۸)

چون این مهم خود سازنده سازمان و قوانین حاکم بر یک حرفه و کار



اهمیت

«اخلاق و ادب ارزیابی»

بیش تر به این خاطر

است که مسؤلیتی است

انسانی و دینی که با

حقوق و منافع و

اعتبار و آبرو و

سرنوشت مردم

سر و کار دارد.

این تأثیر تا اندازه ای

است که ممکن است یک

شهروند، یا یک خانواده

و یا یک گروه اجتماعی را

از فرش به عرش برساند

و یا آنها را از صعود

به سقوط بکشاند و از

هستی ساقط کند.





سیه اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل^(۴۰)

«عهدت با خدای عزیز اینکه خار از پای دگران در آری نه آنکه بگذاری. به هوش باش که گاه یک نگاه، خار است.» شاید به همین خاطر در برخی از مراکز تحقیقاتی به خاطر دقتی که دارند، پیش از ارسال پژوهش‌های علمی برای یک بررسی و ارزیاب، اسم و مشخصات محقق را حذف می‌کنند تا مثلاً حب و بغض ارزیاب و بررسی در ارزیابی و بررسی آنها تأثیری نداشته باشد. معلوم می‌شود برای ارزیابی و بررسی، علاوه بر تخصص علمی و مهارت عملی ارزیاب، به چیزهای دیگری (اخلاق و ادب) هم نیاز است تا اندازه‌ای که ذکر اسم و مشخصات ارزیاب و بررسی به این پایه از نیاز و اهمیت نمی‌رسد.

از در احتیاج مردم بود

آنچه دادند عاقلان تر تیب^(۴۱)

۷-۵. پرهیز از فرافکنی؛ یعنی اصل و نقاط قوت موجود در موضوع ارزیابی را نادیده نگیرد و خرده گیرانه با پرداختن به چیزهای نامربوط، ارزیابی نکند؛

در چشم خرده بینان هر نقطه صد کتاب است

آن خال را به صد وجه تفسیر می‌توان کرد^(۴۲)

مثلاً ممکن است در گذشته از نکته و حرف و رفتار کسی در جایی، به غلط خیالی پیدا کرده باشد، ولی موقع ارزیابی، خیال و برداشت اشتباهش را از درون خود تخلیه و لایروبی کرده در ارزیابی جاری سازد و به شامه‌های زکام نگرفته، آزار برساند.

با دل پر غش و غل، نتوان بر دلدار شد

زان که قلب ناسره رسوا شود پیش محک^(۴۳)

۸-۵. عدم دخالت سلايق شخصی؛ یعنی آن قدر قوت داشته باشد که سلیقه و پسند خودش را در ارزیابی دخالت ندهد و بر سلايق موجود در موضوع ارزیابی، تحمیل نکند. بلکه در صورت لزوم، ادب نگه داشته آن را به صورت پیشنهاد مطرح کند.

نصیحت کسی سودمند آیدش

که گفتار سعدی پسند آیدش^(۴۴)

۹-۵. حق مداری و انصاف محوری؛

خود یافته است. در واقع یافته‌های جزئی را پازل گونه در روشنایی فکر، کنار همه بچیند و متن و بطن واقع را راست و درست و جامع، ارزیابی کند.

ز عمر بر خورد آن کس که در جمیع صفات

نخست بنگرد آنگه طریق آن گیرد^(۳۶)

۴-۵. تکنیک و مهارت لازم را داشته، بلد این کار باشد.

هر کسی کاری که در وی ماهر است

بیشکی زان کار می‌گوید سخن^(۳۷)

صرف داشتن تخصص در یک علم و کار، کافی نیست و ارزیابی در هر حوزه را مجاز نمی‌کند. چه بسا اهل علمی که اهل قلم و تحقیق نیست و توان ارزیابی در رشته خودش را هم ندارد، چه رسد به رشته دیگران؛ مثلاً در برخی از مؤسسات علمی دیده شده به افرادی که در اتاقتشان بالاتر از مهارت و فعال کاری ندارند تنها به این خاطر که به آنها ماهانه مزد می‌دهند و برای اینکه بی کار نباشند فلان تحقیق تخصصی را که تکنیک و مهارت و دقت و تأمل لازم را می‌طلبد به آنها داده تا ارزیابی کنند که متأسفانه نتایج غیر اخلاقی و دور از ادب لازم را به دنبال داشته است. چنانکه برخی از پژوهشگران نوشته اند: «بسا در ارزش گذاری یک اثر هر چند در مقیاس یک امتیاز محقق یا استادی از دریافت جایزه ای نفیس محروم و محقق دیگری بی جهت لایق و شایسته جایزه معرفی می‌شود یا استادی از رسیدن به رتبه ممتازی و نمونه شدن بازداشته و دیگری به جای وی گزینش می‌شود.»^(۳۸)

آه آه از دست صرافان گوهر نانشناس

هر زمان خر مهره را با دُر برابر می‌کنند^(۳۹)

۶-۵. پرهیز از همه ردای اخلاقی و بی ادبی‌های جاهلانه؛ مثلاً حب و بغض و تبعیض و حقد و حسادت و دروغ و توهین و تحقیر و تمسخر و تعبیر و تعبیر و معجزه و نیش و کنایه‌های گزنده و شتابزدگی را در ارزیابی دخالت ندهد و از آنها لذت نبرد. مراقب باشد که زمینه اذیت و آزار و آسیب به دیگران را فراهم نسازد.

- ۲-۵. تأمین حقوق و منافع شهروندان و زمینه ساز کمال و کلاس و سعادت افراد و گروه‌های اجتماعی؛
- ۳-۵. نهادینه شدن اخلاق و ادب ارزیابی در میان همه افراد و طبقات جامعه با تعیین جهت مندی، استاندارد و مارک دار شدن ارزیابی‌ها، در همه حوزه‌ها و گروه‌ها و طبقات و محیط‌های تخصصی و غیر تخصصی، سازمانی و غیر سازمانی؛
- ۴-۵. انتخابات و گزینش‌های درست و بهترین‌ها در همه جا و در همه زمینه‌ها؛
- ۵-۵. رو به روال شدن امور؛
- ۶-۵. امیدواری نسبت به آینده؛
- ۷-۵. ارتقای سلامت روانی در روابط اجتماعی؛
- ۸-۵. پیش رفت و کسب اعتبار و موفقیت‌های بیش تر. بی نیازی ندهد دهر خدایا تو بده سازگاری نکند خلق خدایا تو بساز! (۵۰)



بده انصاف که خود دینداران

جز بر انصاف تکیه گه نکنند (۴۵)

یعنی موقع ارزیابی از خود کنده شود و به دیگران هم حق بدهد و در خصوص حقوق و منافع و اعتبار و آبرو و سرنوشت آنان انصاف داشته باشد.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست (۴۶)

۱۰-۵. انطباق با واقع؛ یعنی بر اساس توهم و خیال و احتمال و شاید و تهمت و دروغ و شنیده‌های واهی و... ارزیابی نکند.

آن گوش‌ها که آنچه شنیده اند گفته اند

وندر پس شنیده چنان مرده خفته اند

مُهری شده است حرف روی دهانشان (۴۷)

۱۱-۵. موارد دیگری هم می‌توان برشمرد، مثل فصل الخطابی، مستبدانه و پیش‌داورانه و باطنی نباشد؛ یعنی ارزیابی و بررسی خودش را وحی منزل و با نگاه باطنی نداند و پیش‌داورانه نظرش را تحمیل نکند. چون ارزیابی و خیلی چیزها را به سمت غیر اخلاقی شدن سوق می‌دهد.

نه خدایی و دست تو دهد رزق مقدور

نه رسولی و بود نطق تو وحی منزل (۴۸)

۵. آثار و پیامدها

آثار و پیامدهای رعایت اخلاق و ادب ارزیابی علاوه بر این که متوجه خود اصل ارزیابی است، تثبیت و ترویج اخلاق و ادب در این عمل خاص به شمار می‌آید و افزون بر این دو اثر کلی، در کلیت اخلاق و ادب و درستی و آرامش در روابط اجتماعی نیز مؤثر است.

رفتار دوستان به تو باری اثر کند

آری مؤثر است محیط جهان به ما (۴۹)

به عقیده ما رعایت اخلاق و ادب ارزیابی از جمله، آثار زیر را بدون همایش و نمایش و هزینه‌های هنگفت، به دنبال خواهد داشت:

۱-۵. همسوسدن ارزیابی‌ها و بررسی‌ها و قضاوت‌ها با ارزش‌های

انسانی و دینی؛

آثار و پیامدهای

رعایت اخلاق

و ادب ارزیابی

علاوه بر این که متوجه

خود اصل ارزیابی است،

تثبیت و ترویج

اخلاق و ادب در این

عمل خاص به شمار

می‌آید و افزون بر

این دو اثر کلی،

در کلیت اخلاق و ادب

و درستی و آرامش در

روابط اجتماعی

نیز مؤثر است.

نکته قابل توجه اینکه: اخلاق و ادب ارزیابی با نگاه راهبردی و جامع، در صدد تکامل و موفقیت همه افراد و گروه‌های اجتماعی و سازمانی است، اما با نگاه غیر راهبردی، در افراد معدود، محدود و در حوزه فضیلت‌های فردی، محصور خواهد شد.

نه چندانست مکارم جمع شد، کان

به آسانی بود معدود و محصور (۵۱)

۶. آسیب‌ها

آنچه بیش از همه باعث شد تا نویسنده به نگارش مقاله پیش رو اقدام کند آسیب‌هایی بوده که خود او آنها را به عینه در ارزیابی آثار برخی از محققان، مشاهده کرده است؛

در همه، بازار صرافان عشق

همچو روی زرد من دینار نیست (۵۲)

مثلاً دیده شده: رذیلت‌های اخلاقی، پشت برخی از ارزیابی‌ها به نیت طرد ناجوانمردانه دیگری، و صرفاً جهت انتشار فلان مقاله و تصاحب امتیازات علمی و کسب مادیات، مخفی شده بودند. به قول صفای اصفهانی: «دین بفروشد و زر ناسره گیرند.»

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود (۵۴)

نویسنده این یادداشت‌ها را ابتدا بیش تر به خاطر ارتباط تحقیقاتی که با بعضی از مراکز علمی و پژوهشی و برخی از محققان داشته در خصوص ارزیابی‌های متون علمی برداشته بود، اما بعدها در مواجهه ای جدید، با دقت و تأمل بیش تر دید این مسئله در همه زمینه‌ها و در همه جا آسیب دیده عمل می‌شود. از این رو، دایره آن را تا اندازه ای توسعه داده یادداشت‌های تازه تری را به آنها افزوده است. قابل یادسپاری اینکه: ما در این نوشته و یادداشت‌هایمان، قصد هیچ گونه توهین و تعبیر و تعبیر و خرده گیری از اشخاص حقیقی و حقوقی را نداشته ایم. «لَنْ أُرِيدَ إِلَّا الْإِصْلَاحَ.» و «إِنِّي

أَخَافُ أَنْ يَمَسَّنِي عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَأَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا.» (۵۶) و «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (۵۷)

ز خال گوشه ابروی یار می ترسم از این ستاره دنباله دار می ترسم (۵۸)

جناب مرحوم محدث نوری درباره مرحوم صاحب روضات الجنات، (۵۹) (متوفای ۱۳۱۳ هـ. ق.) نوشته است:

«ثم اعلم أن من سنن الله التي لن تجد لها تديلاً ولا تحويلاً، على ما نطق به كلام أهل العصمة عليهم السلام، وعاضة الاستقراء والتجربة: إن من غير مؤمن مذنب لم يمت حتى يرتكبه، وهذا السيد المعظم صاحب الروضات، مع طول باعه، وكثرة اطلاعه، وتعبيره... قد صدر منه في الكتاب المذكور في موارد عديدة أعجب من هذا (۶۰) بمراتب عديدة، نشير إلى بعضها، والباقي موكول إلى تتبع الناظر.» (۶۱)

ظالم که کباب از جگر ریش خورد

چون درنگری ز پهلوی خویش خورد (۶۲)

اما آسیب‌های مرتبط با ارزیابی‌های معهود را می‌توان در سه رده کلی، دسته بندی کرد:

آسیب‌هایی که اصل ارزیابی را تهدید می‌کند؛
آسیب‌هایی که اخلاق و ادب ارزیابی را به بی‌راهه می‌کشاند؛

آسیب‌هایی که - بیش تر ارزیابی‌های معمول در روزگار ما - برای کلیت اخلاق و ادب و حقوق و منافع و زندگی و سرنوشت مردم به بار می‌آوردند.

آدمی اندر جهان خیر و شر

کم شناسد نفع خود را از ضرر (۶۳)

به عقیده ما بعضی از ارزیابی‌های معمول و معهود و متداول در جامعه ما، غیر ارزشی، ناآگاهانه، غیر متعهدانه، به دور از مسؤولیت‌پذیری، با نگاه ناقص، بدون رعایت تکنیک و مهارت‌های لازم، آمیخته با ردیلت‌های اخلاقی و دور از باید‌های ادبی، توأم با فرافکنی، غیر منصفانه، ناهمگون با حقیقت و واقع، تحمیلی، فصل خطایی و مستبدانه است! به قول اقبال لاهوری: «پس چه باید کرد ای اقوام شرق.» (۶۴)

به عنوان نمونه، برخی از ارزیابی‌های ما بر اساس شنیده‌هایی است که

احتمال دروغ بودن شان زیاد است، بدون اینکه خودمان دیده یا برای روشن شدن درستی آن جستجویی کرده باشیم. خبرهایی که می‌شنویم یا به گوش ما رسانده می‌شود! یعنی همان چیزهایی که ساخته و خواسته و قرائت و برداشت و تحلیل و تشخیص آمیخته با غرض و مرض بعضی‌هاست. تازه اگر دیده باشیم دروغ از حمل به صحت و احتمال خلاف و تحمّل آموزه‌های روایی که در خصوص حفظ حرمت و اعتبار مؤمن وارد شده است.

عده ای از ماها زیاد ادعا می‌کنیم و خودمان را بسیار قبول داریم. از نظر ما همیشه همه شنیده‌های ما دقیق و دیده‌های ما ژرف و عمیق است. ولی حقیقتاً همین عده آن قدر ضعیف النفس هستیم و دیوار ایمان ما کوتاه است که هر سارقی با مرض مسری خود به راحتی و بدون زحمت از آن بالا می‌آید و دار و ندار جان مان را وقت و بی وقت به یغما می‌برد و ما و نظرمان

را به نوع دیگر تبدیل می‌سازد و با ابزار ساختن مان، به هدف خود می‌رسد و اشخاص و گروه‌ها و جامعه ای را به زحمت می‌اندازد. کافی است یک وقت، جایی خبری را درباره کسی برای گوش یا چشمان از راه و سفره شبکه‌های مجازی، لقمه بگیرند و به ما بخوراندند، فردای آن روز، ارزیابی و نظر و رفتارمان با آن شخص و گروه و مردم در کوچه و حوزة و دانشگاه و محل کار و کشور، آن چنان تغییر می‌کند که از مسیر تربیون و رسانه‌های سنتی و مدرن، همه حقوق و منافع و اعتبار و آبرویشان را سلب کرده، آسمان و زمین فراخ و شهر و دیار را بر آنها و نسل و ایل و تبارشان تنگ می‌سازیم و قلبشان را با رذالت تمام به درد می‌فشاریم! به همین راحتی! نه حضوری! نه محضری! نه خدایی! نه مرگی! نه قیامت و نه سوآلی!

صدبار به او گفتم و این بار دگر بار

انگار نه انگار

حرفم به در است و رخم انگار به دیوار

انگار نه انگار (۶۵)

تخصص نمی‌خواهد، تجشمش کافی است که زندگی در کنار افراد و خانواده‌ها و گروه‌ها و سازمان‌هایی با این مختصات و ارزیابی‌های ویرانگر، چقدر تلخ و دهشتناک است؟ آیا نمرده، به عذاب و فشار قبر نمی‌ماند؟ «خدایا دوزخ فرداست، چرا امروز می‌سوزم؟» (۶۶)

از دست روزگار حسودم چنان غمین

وز زخم آن زبان زده، افغانم آرزوست

آزرده خاطر م ز خدایان نوپدید

تجدید لایله و ایمانم آرزوست

«دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست»

من هم چو شیخ و شمس، ملول از هوای نفس

هم اینم است در دل و هم آنم آرزوست

در شهر، حبس، از نفس افتاده ام ز پای

بی شک هوای پاک دهستانم آرزوست (۶۷)

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. «اخلاق ارزیابی با تأکید بر آموزه‌های قرآنی» محمد فاکر، پژوهش نامه اخلاق، شماره ۱۹، بهار ۱۳۹۲.
۳. الإختصاص، مفید، محمد بن محمد، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و محرمی زرنندی، محمود، المؤتمر العالمي لآلفية الشيخ المفید، چاپ اول، ایران: قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴. تاج العروس من جواهر القاموس، (۲۰ جلدی) واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، محقق / مصحح: علی شیری، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ اول، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۵. خاتمة المستدرک، (۹ جلدی) نوری، محدث، میرزا حسین، محقق / مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت عليهم السلام، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، قم - ایران، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۶. دیوان ابوالفرج رونی.
۷. دیوان امیر خسرو.
۸. دیوان انوری.
۹. دیوان حاج ملاهادی سبزواری، دیوان اسرار.



نکته قابل توجه اینکه:
اخلاق و ادب ارزیابی با نگاه راهبردی و جامع، در صدد تکامل و موفقیت همه افراد و گروه‌های اجتماعی و سازمانی است، اما با نگاه غیرراهبردی، در افراد معدود، محدود و در حوزة و فضیلت‌های فردی، محصور خواهد شد.



۱۰. دیوان حافظ.
۱۱. دیوان خاقانی.
۱۲. دیوان سعدی.
۱۳. دیوان شمس مغربی.
۱۴. دیوان عبید زاکانی.
۱۵. دیوان عرفی شیرازی.
۱۶. دیوان صائب تبریزی.
۱۷. دیوان صفا اصفهانی.
۱۸. دیوان فرخی یزدی.
۱۹. دیوان محتشم کاشانی.
۲۰. دیوان ملک الشعری بهار.
۲۱. شرح نبراس الهدی فی احکام الفقه و أسرارها - أروجة فی الفقه، سبزواری، مولی هادی بن مهدی، محقق / مصحح: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ اول، قم - ایران، ۱۴۲۱ ه. ق.
۲۲. فرهنگ عمید.
۲۳. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، (جلد ۱)، سعدی ابو جیب، دار الفکر، چاپ دوم، دمشق - سوریه، ۱۴۰۸ ه. ق.
۲۴. الکافی (ط - دار الحدیث)، (جلد ۱۵)، کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: پژوهشگران مرکز تحقیقات دار الحدیث، دار الحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول، قم - ایران، ۱۴۲۹ ه. ق.
۲۵. لسان العرب، (جلد ۱۵)، ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، محقق / مصحح: احمد فارس صاحب الجوانب، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چاپ سوم، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ ه. ق.
۲۶. لغتنامه دهخدا.
۲۷. مجموعه اشعار اقبال لاهوری.
۲۸. مجموعه اشعار نیما یوشیج.
- پانویست‌ها:**
۱. لغتنامه دهخدا.
 ۲. فرهنگ عمید.
 ۳. لغتنامه دهخدا؛ فرهنگ عمید.
 ۴. «و أظله الواو لأنه يتوّم مقام الشيء». تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴.
 ۵. «سُقِّمَتْهَا قَدْرَهَا». لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
 ۶. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
 ۷. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
 ۸. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
 ۹. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
 ۱۰. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
 ۱۱. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۲۸۴.
 ۱۲. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۲۸۴.
 ۱۳. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۲، ص ۳۲۱.
 ۱۴. دیوان صائب، غزلیات، قسمت نهم، غزل ش ۲۳۰، «ساقی قدحی از می اسرار مرا ده»، بیت ۶.
 ۱۵. دیوان حافظ، غزل ش ۱۵۹، غزل «نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد»، بیت ۳.
 ۱۶. دیوان محتشم کاشانی، مراثی، «ترجیع بند»، «این مرثیه را جهت افصح البغاء سیدحسین روضه خوانه گفته»، بیت ۷.
 ۱۷. دیوان فرخی یزدی، رباعیها، قسمت اول.
 ۱۸. دیوان صائب، غزلیات، قسمت نهم، غزل ش ۲۸۵، «بر زبان و دل چو کج باشد نخبشاید کسی»، بیت ۱.
 ۱۹. دیوان سعدی، غزلیات، غزل ش ۳۴۶، «مرا رسد که برآرم هزار ناله چو بلبل»، بیت ۲.
 ۲۰. ملک الشعری بهار، مثنویات، «سرگذشت اولین مسافرت شاعر به تهران»، بیت ۴۴.
 ۲۱. دیوان بیدل، غزلیات، بخش سوم، غزل ش ۹۳، «شوخ بیبایی که رنگ عیش هر کاشانه ریخت»، بیت ۲۰.
 ۲۲. ملک الشعری بهار، «دوره اقامت در تهران»، قصیده «یکی از روزنامه نویسان هتاک»، بیت ۴.
۲۳. ر.ک. مقاله «اخلاق ارزبایی با تأکید بر آموزه‌های قرآنی»، محمد فاکر، مجله پژوهش نامه اخلاق، سال ششم، شماره ۱۹، ۱۳۹۲.
۲۴. نجم/۱۲.
۲۵. اعراف/۸۵؛ هود/۸۵؛ شعراء/۱۸۳.
۲۶. کافی (ط - دار الحدیث)، ج ۴، ص ۸۱.
۲۷. دیوان حاج ملاهادی سبزواری، دیوان اسرار، غزل ش ۷۱، «تا به کی یار به کام دگران خواهد بود»، بیت ۸.
۲۸. دیوان عرفی شیرازی، قصیده «عمان الجواهر - در نعت حضرت رسول(ص)»، بیت ۳۲.
۲۹. دیوان صائب تبریزی، غزلیات، قسمت نهم، غزل ش ۲۲۲، «محبوب را ز صحبت جانان چه فایده؟!»، بیت ۶.
۳۰. دیوان ملک الشعری بهار، «دوره اقامت در تهران»، قصیده «لختر حقیقت»، بیت ۳۴.
۳۱. دیوان صائب تبریزی، غزلیات، قسمت ششم، غزل ش ۴۶۲، «دل را به زلف پُرچین تسخیر می توان کرد»، بیت آخر.
۳۲. الإختصاص، النص، ص: ۳۴۱.
۳۳. مشرف.
۳۴. شرح نبراس الهدی - أروجة فی الفقه، ص: ۹۳.
۳۵. دیوان حافظ، غزل ش ۱۵۹، غزل «نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد»، بیت ۱.
۳۶. دیوان حافظ، قصیده در مدح شاه شیخ ابواسحاق، بیت ۳۵.
۳۷. دیوان فیض کاشانی، غزلیات، قسمت اول، غزل ش ۳۴۰، «بلبل از گلزار می گوید سخن»، بیت ۱۴.
۳۸. «اخلاق ارزبایی با تأکید بر آموزه‌های قرآنی»، ص ۳۳.
۳۹. دیوان حافظ، غزل ۱۹۹.
۴۰. بوستان سعدی، باب دوم در احسان، حکایت.
۴۱. ملک الشعری بهار، غزلیات، غزل ش ۹، «رقم قتل ما به دست حبیب»، بیت ۷.
۴۲. دیوان صائب تبریزی، غزلیات، قسمت ششم، غزل ش ۴۶۲، «دل را به زلف پُرچین تسخیر می توان کرد»، بیت آخر.
۴۳. دیوان شمس مغربی، غزل ۱۱۸، غزل «بر دل ریشم لب ت دارد بسی حق نمک» بیت ۶.
۴۴. بوستان سعدی، در نیایش خدانود، حکایت.
۴۵. دیوان خاقانی، قطعات، «در موعظه»، بیت ۵.
۴۶. دیوان حافظ، غزل ش ۱۹، غزل «ای نسیم سحر آرمگه یار کجاست»، بیت آخر.
۴۷. مجموعه اشعار نیما یوشیج، سرباز فولادین، قسمت اول، بند ۷۸.
۴۸. دیوان انوری، قصیده «در وصف ناصرالدین طاهر و وصف ربیع»، بیت ۳۰.
۴۹. دیوان ملک الشعری بهار، «دوره اقامت در تهران»، قصیده «غوکنامه»، بیت ۳۰.
۵۰. دیوان عبید زاکانی، غزلیات، غزل ش ۷۱، «قصه درد دل و غصه شبهای دراز»، بیت ۵.
۵۱. دیوان ابوالفرج رونی، قصیدهها، قصیده ش ۷۵، بیت ۱۹.
۵۲. دیوان امیر خسرو، غزل ۲۵۶، «از تو بر خاطر مرا آزار نیست»، بیت ۶.
۵۳. دیوان صفا اصفهانی، قصیده «در شکوه از قطع مستمری خود و نکوهش ظلم گوید»، بیت ۲۳.
۵۴. دیوان حافظ، غزل ش ۲۱۱، «دوش می آمد و رخساره برافروخته بود»، بیت ۷.
۵۵. هود/۸۸.
۵۶. اشاره به آیه ۴۵ سوره مریم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُمَسِّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا».
۵۷. مانده ۲۸.
۵۸. دیوان صائب، قسمت هشتم، غزل ش ۱۳۱، «زخال گوشه ابروی یار می ترسم»، بیت ۱.
۵۹. سید میرزا محمد باقر پسر زین العابدین موسوی خوانساری.
۶۰. ر.ک. خاتمه المستدرک، ج ۱، ص ۳۱۳.
۶۱. خاتمه المستدرک، ج ۱، ص ۳۱۳.
۶۲. دیوان بابا افضل کاشانی، رباعیها، قسمت سوم.
۶۳. مجموعه اشعار اقبال لاهوری، «پس چه باید کرد ای اقوام شرق»، «در اسرار شریعت»، بیت ۱۹.
۶۴. مجموعه اشعار اقبال لاهوری، مثنوی «پس چه باید کرد ای اقوام شرق»، بیت ۱.
۶۵. نگارنده.
۶۶. سراینده اش را نیافتیم.
۶۷. نگارنده.

۱۰. دیوان حافظ.
۱۱. دیوان خاقانی.
۱۲. دیوان سعدی.
۱۳. دیوان شمس مغربی.
۱۴. دیوان عبید زاکانی.
۱۵. دیوان عرفی شیرازی.
۱۶. دیوان صائب تبریزی.
۱۷. دیوان صفا اصفهانی.
۱۸. دیوان فرخی یزدی.
۱۹. دیوان محتشم کاشانی.
۲۰. دیوان ملک الشعری بهار.
۲۱. شرح نبراس الهدی فی احکام الفقه و أسرارها - أروجة فی الفقه، سبزواری، مولی هادی بن مهدی، محقق / مصحح: محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، چاپ اول، قم - ایران، ۱۴۲۱ ه. ق.
۲۲. فرهنگ عمید.
۲۳. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، (جلد ۱)، سعدی ابو جیب، دار الفکر، چاپ دوم، دمشق - سوریه، ۱۴۰۸ ه. ق.
۲۴. الکافی (ط - دار الحدیث)، (جلد ۱۵)، کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: پژوهشگران مرکز تحقیقات دار الحدیث، دار الحدیث للطباعة و النشر، چاپ اول، قم - ایران، ۱۴۲۹ ه. ق.
۲۵. لسان العرب، (جلد ۱۵)، ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، محقق / مصحح: احمد فارس صاحب الجوانب، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، چاپ سوم، بیروت - لبنان، ۱۴۱۴ ه. ق.
۲۶. لغتنامه دهخدا.
۲۷. مجموعه اشعار اقبال لاهوری.
۲۸. مجموعه اشعار نیما یوشیج.

پانویست‌ها:

۱. لغتنامه دهخدا.
۲. فرهنگ عمید.
۳. لغتنامه دهخدا؛ فرهنگ عمید.
۴. «و أظله الواو لأنه يتوّم مقام الشيء». تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴.
۵. «سُقِّمَتْهَا قَدْرَهَا». لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
۶. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
۷. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
۸. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
۹. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۷، ص ۵۹۴؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۰۰.
۱۰. القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۳۱۰.
۱۱. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۲۸۴.
۱۲. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۵، ص ۲۸۴.
۱۳. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۲، ص ۳۲۱.
۱۴. دیوان صائب، غزلیات، قسمت نهم، غزل ش ۲۳۰، «ساقی قدحی از می اسرار مرا ده»، بیت ۶.
۱۵. دیوان حافظ، غزل ش ۱۵۹، غزل «نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد»، بیت ۳.
۱۶. دیوان محتشم کاشانی، مراثی، «ترجیع بند»، «این مرثیه را جهت افصح البغاء سیدحسین روضه خوانه گفته»، بیت ۷.
۱۷. دیوان فرخی یزدی، رباعیها، قسمت اول.
۱۸. دیوان صائب، غزلیات، قسمت نهم، غزل ش ۲۸۵، «بر زبان و دل چو کج باشد نخبشاید کسی»، بیت ۱.
۱۹. دیوان سعدی، غزلیات، غزل ش ۳۴۶، «مرا رسد که برآرم هزار ناله چو بلبل»، بیت ۲.
۲۰. ملک الشعری بهار، مثنویات، «سرگذشت اولین مسافرت شاعر به تهران»، بیت ۴۴.
۲۱. دیوان بیدل، غزلیات، بخش سوم، غزل ش ۹۳، «شوخ بیبایی که رنگ عیش هر کاشانه ریخت»، بیت ۲۰.
۲۲. ملک الشعری بهار، «دوره اقامت در تهران»، قصیده «یکی از روزنامه نویسان هتاک»، بیت ۴.

متون ادبی
صفات اخلاقی



زبر دست شد کز دهان تو جِست
سخن کوز سی و دو دندان بجِست
به سی و دو گوش و دل اندر نشست
نیاید دگر باز زی مردمان
سخن کز دهان جِست و تیر از کمان

این موضوع در روابط مردم جامعه تأثیر گذار است و گاهی یک سخن نابجا آشوبی برپا می‌کند؛ پس چنانکه همین شاعر گفته است باید بدانیم که:

سخن کز دهان، ناهمایون جِهَد
چو ماری است کز خانه بیرون جِهَد
نگه دار ازو خویشتن، چون سزد
که نزدیکتر را سبکتر گزد

این مضمون را که همیشه در رفتار مردم مؤثر است شاعران دیگر نیز در شعر خود پرورده‌اند، چنانکه فردوسی سروده است:

سخن تا نگویی بود زیر پای
چو گفتی ورا بر سر توست جای
سخن تا نگویی تویی شاه آن
چو گفتی شود شاه تو آن زمان

و سعدی نیز در بیتی همین را تکرار کرده است:

سخن تا نگویی بر آن دست هست
چو گفته شود یابد او بر تو دست

اسدی توسی، از شاعران نامدار قرن پنجم هجری است. وی گردآورنده نخستین لغتنامه فارسی است به نام لغت فرس. منظومه گرشاسبنامه، مشهورترین اثر وی است که درباره پهلوانیهای گرشاسب از شخصیت‌های حماسی داستان‌های ایرانی است. سفارش به اخلاق و پرهیز از بدی و ستیزه‌جویی و گزند رساندن به دیگران و نیز نشکستن پیمان و نبریدن از دین از ارزشهای اخلاقی است که در این اثر به چشم می‌خورد:

ستیزآوری کار اهریمن است
ستیزه به پرخاش آبتن است
همیشه در نیک و بد هست باز
تو سوی در بهتری شو فراز
چه رفتن ز پیمان، چه گشتن ز دین
که زین هر دو به ز آسمان و زمین
چو یار گنهکار باشی به بد
به جای وی ار تو بیچی، سزد
جهان آن نبرزد بر پرخرد
که دانایی از بهر او غم خورد
همان خواه بیگانه و خویش را
که خواهی روان و تن خویش را
چنان زی که مور از تو نبود به درد
نه بر کس نشیند ز تو باد و گرد

جامعه اخلاقی جامعه‌ای است که در آن اخلاق انسانی و فضیلت حاکم است. جاری بودن اخلاق و عمل به اصول آن مانند جاری بودن آب در بدنه درخت است که هم از خشک شدن آن پیشگیری می‌کند و هم سرسبزی و طراوت آن را به دیگران هدیه می‌کند. اخلاق قوام و دوام یک جامعه است و زیرساخت‌های انسانی و عاطفی جامعه را استوار می‌کند. در جامعه‌ای که اخلاق در آن رنگ بیازد، ردیلتها و ناهنجاری‌های گوناگون رشد می‌کند و زندگی مردم را دستخوش آسیب و آفت می‌سازد. بیشتر شخصیت‌ها و قهرمانان معروف بشری، در اخلاق انسانی نیز چهره بوده و رفتار پسندیده آنان زبانزد بوده است.

بیشتر متون ادب فارسی که آینه‌ای برای بازتاب اخلاق، باورها و روحیات یک جامعه است، از گذشته تاکنون اخلاق و فضیلت را به عنوان یکی از موضوعات مهم، مطرح کرده‌اند. نویسندگان و شاعران زبان و ادب فارسی در آثار منشور و منظوم خود به شکل‌های گوناگون مانند پند و موعظه، حکایت و داستان و مدح و ذم به اصول اخلاقی و رعایت و کاربست آن سفارش کرده و از بداخلاقی و بدی به دیگران پرهیز داده‌اند. آثار بزرگ از نامداران ادبیات فارسی صفحات درخشانی از اخلاق انسانی و توجه به کرامت و ارزش انسان را در پیش چشم گذاشته است. البته ذکر این نکته لازم است که این سفارش به اخلاق بیشتر در بعد فردی و در باره انسان در جامعه است زیرا مفهوم جامعه و امت، مفهومی نسبتاً جدید است و نباید همین تصور را که امروزه از جامعه داریم از متون ادبی نیز داشته باشیم. واژه‌هایی مانند قوم و طایفه نزدیک به این اصطلاح بوده است. در اینجا قسمتهایی از بیان سخنوران ادب را درباره جامعه اخلاقی تقدیم می‌کنیم.

از همان آغاز ادبیات در زبان فارسی دری، شاعران، پند و نصیحت و بیان یافته‌ها و تجربه‌های خویش را در قالب شعر، در سخن خویش گنجانده و خوانندگان سخن خود را موعظه کرده‌اند. چنانکه شهید بلخی از شاعران قرن چهارم هجری در سفارش به برآوردن آرزوی دیگران و با تأثیر از کلام شریف نبوی گفته است:

شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت
که آرزو برساند به آرزومندی

رودکی استاد شاعران و پدر شعر فارسی دری نیز در سفارشی اخلاقی چنین ما را به نیکی کردن توصیه کرده است:

این جهان را نگر به چشم خرد
نی بدان چشم کاندرو نگری
همچو دریاست و ز نکوکاری
کشتی‌بی ساز تا بدان گذری

ابوشکور بلخی دیگر شاعر توانای این قرن در پرهیز دادن انسان نسبت به یکی از آفتهای اخلاقی که همان پرحرفی و مهار نکردن زبان است، به زیبایی گفته است:

سخن تا نگویی تو را زیر دست



جهان را نباید سپردن به بد

که بر بد کنش بیگمان بد رسد

در همهٔ متونی که به گونه‌ای به اخلاقیات نیز اشاره‌ای کرده‌اند نیکی کردن از مهمترین سفارش‌هاست. تاریخ بیهقی اثر ارجمند ابوالفضل بیهقی در قرن پنجم تاریخ حکومت غزنویان بخصوص سلطان مسعود را بیان می‌کند و پر است از اندرز و عبرت و سخنان خردمندان که خواننده را متوجه می‌کند تا در آنچه خوانده است دقت کند و ذهن خویش را برای دریافت نتایج اخلاقی به کار اندازد و از بین نیک و بد یکی را برگزیند. «... و هر بنده که خدای عزوجل او را خردی روشن عطا داد و با آن خرد که دوست به حقیقت اوست، احوال عرضه کند و با آن خرد، دانش یار شود و اخبار گذشتگان را بخواند و بگردد و کار زمانهٔ خویش نیز نگاه کند، بتواند دانست که نیکوکاری چیست و بدکرداری چیست، سرانجام هر دو خوب است یا نه و مردمان چه گویند و چه پسندند و چیست که از مردم یادگار ماند نیکوتر...».

بیهقی با خامهٔ سحرآفرین با نقل داستان‌های تاریخی، فریفته‌شدگان به دنیا و خودکامگان را بر ریختن خون بیگناهان سرزنش میکند و از ستم راندن باز میدارد و از کیفر روز رستخیز می‌ترساند. وی مردم را به داشتن دل، انسان می‌شمارد و چنین می‌گوید: «چنان دان که مردم را به دل، مردم خوانند و دل از بشنودن و دیدن قوی و ضعیف گردد که تا بد و نیک نبیند و نشنود، شادی و غم نداند اندر این جهان. پس بیاید دانست که چشم و گوش، دیده‌بانان و جاسوسان دلاند که رسانند به دل، آنکه ببینند و بشنوند...»

شاهنامهٔ فردوسی بی‌گمان از مشهورترین آثار ادبی جهان و از بهترین منظومه‌های ادب فارسی است. بخش عظیمی از این کتاب گرانسنگ به نبرد ایرانیان با بیگانه و جنگ پهلوانان و حماسهٔ آنان پرداخته است. معمولاً در جنگ بخشی از اصول انسانی و ارزش‌های اخلاقی در معرض تهدید و نادیده گرفتن قرار می‌گیرد اما فردوسی در پردازش شخصیت قهرمانان و پهلوانان حماسه، اخلاق و ارزش‌های انسانی را برجسته کرده و معمولاً آنان را به این رفتارهای نیک آراسته است. از جمله عواملی که این منظومهٔ پهلوانی را شکوه می‌بخشد و آن را در گروه آثار فناپذیر اخلاقی قرار می‌دهد، این است که در حماسه‌های اساطیری و پهلوانی شاهنامه، جنگ و انتقام‌جویی که محور اصلی اغلب رویدادهاست، به رغم جنگ‌های دیگر نوع بشر، برای ارضای حس خودخواهی و برتری‌جویی قهرمانان انجام نمی‌گیرد بلکه اغلب به منظور ایفای وظیفه‌ای مقدس و همراه با اهدافی متعالی به وقوع می‌پیوندد و این سفارش حکیمانه که هر کس ستم روا دارد و بدی کند دیر یا زود سزای عملش را خود یا فرزندان او خواهند دید، نصب العین همیشگی پهلوانان دست‌پروردهٔ فردوسی است:

هر آن کس که اندیشهٔ بد کند

به فرجام بد با تن خود کند

بیشتر متون ادب فارسی

که آینه‌ای برای

بازتاب اخلاق،

باورها و روحیات

یک جامعه است،

از گذشته تاکنون

اخلاق و فضیلت

را به عنوان یکی از موضوعات

مهم، مطرح کرده‌اند.





ز تو دور باد آز و دیوانگی
همه راستی باید و مردمی
ز کژی و آزار خیزد کمی
همه راستی کن که از راستی
بیچد سر از کژی و کاستی (فردوسی)

نظامی گنجوی در همین باره چه زیبا و
روان بر جان و روان ما اثر گذاشته است:

از کژی اُفتی به کم و کاستی
از همه غم زستی اگر راستی
راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کردگار
گر سخن راست بود جمله دُر
تلخ بود تلخ که «الحقُّ مرُّ»

یکی از موضوعات مهم که در اخلاق
مردم بروز دارد عیب‌جویی از دیگران یا پرهیز
از آن است. طبعاً عیب‌جویی از کار و زندگی و
شخصیت دیگران، دوری و نفرت و بی‌اعتمادی
بین مردم را در پی دارد و برعکس آن پرهیز از
این صفت زشت، باعث آرامش روانی، اعتماد
مردم به یکدیگر، دوری از نفاق و دو رویی در
جامعه سالم و با نشاط خواهد شد. پرهیز از
عیب‌جویی از سفارش‌های مهم قرآن و روایات
معصومان نیز هست؛ به گونه‌ای که امیر
پرهیزکاران فرموده است «خوشا برآن کسی که پرداختن به عیب

راستی و درستی ویژگی انسان‌های صادق و داناست. کسانی
که وجودشان در جامعه باعث رواج اخلاق و جاری شدن فضیلت در
گلستان زندگی است. بی‌شک پرهیز از ناراستی و با مردم به کجی
رفتار کردن سفارش همیشگی دوستداران اخلاق در جامعه است.
ابیات زیر از چند سخنور نامور این مطلب را به خوبی می‌پرورد:

به هر کار از راستی یادکن

برو تا توانی همه داد کن

دو کار است بیداد و ناراستی

که در کار مرد آورد کاستی

به گیتی هرآن کو برآراست کار

شد از راستکاری ز بد رستگار

گر امید تو رستگاری بود

در آن کوش تا راستکاری بود (دقیقی توسی)

چنین سفارش‌هایی با بهره‌گیری از کلام بزرگی چون مولای
صادقان و پیشوای درستکاران علی علیه السلام است که فرموده‌اند:
«الْصَّدْقُ نَجَاحٌ، الْكِبْدُ فِضَاحٌ».

در ستایش این راستی و همسو شدن با رستگاری شاعرانی
دیگر نیز داد سخن داده‌اند:

به کژی و ناراستی کم گرای

جهان از پی راستی شد به پای (ابوشکور بلخی)

و همچنین:

سر مایه مردمی راستی است

ز تاری و کژی بباید گریست

همه راستی جوی و فرزاندگی

راستی و درستی
ویژگی
انسانهای صادق و داناست.
کسانی که
وجودشان در جامعه
باعث رواج اخلاق
و جاری شدن فضیلت
در گلستان زندگی است،
بی‌شک پرهیز از ناراستی و
با مردم به کجی رفتار کردن
سفارش همیشگی دوستداران
اخلاق در جامعه است.

پرهیزکاران فرموده است «خوشا برآن کسی که پرداختن به عیب



به نظر حافظ
حقیقت هستی
وجود خدای تعالی است
که تجلیگاه وی
دل‌های پاک انسان‌هایی
است که قلوبشان
از عشق معنوی سرشار
است و
رسیدن به حقیقت
و درک لقای حق
جز از راه پاک کردن
روح از رذایل اخلاقی
و کشتن حرص و
خودپسندی
و امیال نفسانی،
مقدور نیست.



خود او را از عیب‌جویی دیگران باز دارد» یا «هرکس
به عیب خویش پردازد از عیب جویی دیگران بازماند».

چو عیب تن خویش داند کسی
ز عیب کسان برنخواند بسی (فردوسی)
کسی گیرد آرام دل در کنار
که از صحبت خلق گیرد کنار
مکن عیب خلق ای هنرمند فاش
به عیب خود از خلق مشغول باش
چو باطل سرایند مگمار گوش
چو بی ستر بینی بصیرت ببوش (سعدی)

به عیب خویش اگر راه بردمی صائب
به عیب جویی مردم چه کار داشتی (صائب)
آثار سعدی شیرازی از شیرین‌ترین و دلپذیرترین
آثار ادب فارسی است. در بیشتر سروده‌ها و نوشته‌های
سعدی، نشانه‌های اخلاق و توصیه به عمل به اخلاق
انسانی و پرهیز از خصومت و بدی دیده می‌شود. سعدی
نسبت به خلق جهان مشفق و مهربان است. او می‌شیر
صلح و بشردوستی است و چون کرامت انسان و آزادی
او در نظرش اهمیت فراوان دارند، غایت آرزویش تفاهم
میان ملت‌ها و از بین رفتن خصومت‌ها و کدورت‌ها
از جوامع انسانی است و در این ارتباط با احساس
مسئولیت و غم‌خواری نسبت به ناتوانان و بیچارگان، خطاب به
مصلحان و خیراندیشان، توصیه‌هایی این چنین دارد که در باب اول
گلستان می‌خوانیم:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

انتظار اینکه در جامعه هیچ گونه گزند و آزاری نباشد،
انتظاری سخت و دور از واقع بینی است. در چنین حالتی همراه با
پرهیز دادن و امر به معروف، صبر و تحمل نیز کارساز است. سعدی
در این باره از سلامت گوشه‌نشینی و صبر بر ایدای خلق، در بوستان
می‌گوید:

اگر در جهان از جهان رسته‌ای است
در از خلق بر خویشتن بستهای است
کس از دست جور زبانها نرست
اگر خودنمای است و گر حق پرست
اگر بربری چون ملک ز آسمان
به دامن در آویزدت بد گمان
به گوشش توان دجله را پیش بست

نشاید زبان بداندیش بست

ناصر خسرو قبادیانی نخستین گوینده‌ای است که شعر را به
طور کلی در خدمت فکر اخلاقی و اجتماعی و در مسیر اندیشه
مکتبی قرار داده است. در اشعار او وصف معشوق و مدح و توصیف
وجود ندارد. تمام اشعار وی در حقیقت‌جویی، کمال انسانی، علم و
اعتقاد خلاصه می‌شود. شعر او مدح و هزل و غزل نیست، حکمت و
تحقیق است. به اعتقاد وی آدمی باید دل را که تجلیگاه انوار الهی
و کعبه حقیقی است، به نور عرفان صفا بخشد و لحظه‌ای از خدای
غافل نباشد و در همه امور بر او توکل کند.

ای روی داده صحبت دنیا را
شادان و بر فراشته آوا را
غزه مشو به زور و توانایی
کآخر ضعیفی است توانا را
والا نگشت هیچ کس و عالم
نادیده مر معلم والا را
بررس به کارها به شکیبایی
زیرا که نصرت است شکیبای را
یاری ز صبر خواه که یاری نیست
بهتر ز صبر مر تن تنها را

ناصر خسرو تنها شاعری است که شعر را وسیله‌ای برای تبلیغ
و ترویج افکار دینی و اخلاقی قرار می‌دهد و به تعبیر خودش «به
یاری سپاه دین و سپر خرد»، مبارزهای نستوه را در برابر «لشکر
زمانه و تیغ تیز دهر» آغاز میکند و به انکای مکتب خاص خود
و احساساتی که از مایه مذهب و ارادت به خاندان پیامبر(ص)
سرچشمه می‌گیرد، از شعر همچون سلاحی مؤثر در جهت پیکار با
جهل بیدینی و بیخردی سود می‌جوید. خطوط برجسته شعر ناصر
خسرو را دین و اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی تشکیل می‌دهد.
فضیلت‌جویی و تعهد اخلاقی و مذهبی در سراسر اشعارش مشهود
است و بلندی همت و مناعت طبع و بی‌اعتنایی به زر و زور و زخارف
دنیاوی از سخنانش پیداست. او درباره برخی صفات اخلاقی می‌گوید:

مکر و حسد و کبر و خرافات و طمع را
مپذیر و مده ره به در خویش و حوالی
خواری مکش و کبر مکن، بر ره دین رو
مؤمن نه مقصر بود این پیر نه غالی
بر خلق جهان فضل به دین جوی از پیراک

دین است سر سروری و اصل معالی

ریاکاری آفتی است که نه تنها چون مور بلکه بسیار تندتر و
سریعتر از مور، بنیان راستی و صداقت و اخلاق و پاکی را می‌خورد
و بنیان زندگی سالم و همراه با اعتماد را ویران می‌کند. این صفت
ناپسند از آنجا ناشی می‌شود که یا انسان نگاهش را از خدا به خلق
دوخته و چشم امید یا طمع به دست مردم دارد یا انصاف و آزادی در
جامعه به تنگنایی رفته و موجب دورویی و ریاکاری را در بین مردم

کدام اشارت و کنایتی است، شعر او از لحاظ اشمال بر نکته‌های اخلاقی و دستورالعمل‌های زندگی در خور ستایش است. مناعت طبع، آزادگی، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، تشویق به سعی و عمل، توصیه به شکیبایی و صبر در برابر نامالایمات، قناعت و خرسندی، اخلاص و پرهیز از ریا و نفاق و... مضامینی است که چنان مروری‌های درخشان شعر حافظ را آکنده از روشنایی و صفا ساخته است.

حافظ در قطعات خود در مورد اخلاق چنین می‌گوید:

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق

آیتی در وفا و در بخشش

هر که بخرا شدت جگر به جفا

همچو کان کریم زر بخشش

کم مباحث از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

از صدف یاد دار نکتهٔ حلم

هر که بزَد سرت گهر بخشش

از دیگر اشعار حافظ که جانمایه‌های اخلاقی و حسن سلوک در آن به چشم می‌خورد، ابیات زیر درخور توجه است که در آنها از دوستی و مهربانی و مدارا با مردم سخن می‌گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

مباحث در پی آزار و هرچه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد

خدایش در همه حال از بلا نگه دارد

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای

فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم

جامهٔ کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

فراهم کرده است. سعدی در نکوهش این ویژگی و برانگیز حکایتی شنیدنی را آورده است:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او بود تا ظنّ صلاح در حق او زیادت کنند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است

چون به مقام خویش باز آمد سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست. گفت: ای پدر! باری به دعوت سلطان طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید

ای هنرها نهاده بر کف دست

عیب‌ها گرفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور

روز درماندگی به سیم دغل»

او در تأکید بر اخلاص و برکت آن و دربارهٔ ریا و آفت آن در باب پنجم بوستان می‌گوید:

عبادت به اخلاص نیت نکوست

و گرنه چه آید ز بی‌مغز پوست؟

چه زَنار مَغ بر میانت چه دَلق

که در پوشی از بهر پندار خلق

به اندازهٔ بود باید نمود

خجالت نبرد آنکه ننمود و بود

که چون عاریت برکنند از سرش

نماید کهن جامه‌ای در برش

خواج‌شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی مشهورترین و محبوب‌ترین شاعر ایرانی است که شعرش مقبولیت خاص و عام دارد. وی حافظ قرآن و آشنا با لطایف کلام الهی و معارف اسلامی است و به واسطهٔ عشق سرشاری که نسبت به حقیقت دارد، با آنها که زهد دروغین و ظواهر دینت را وسیلهٔ رسیدن به منافع شخصی قرار می‌دهند، مخالف و از ریا و تزویر گریزان است. چنانکه می‌گوید:

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر منه چون دگران قرآن را

به نظر حافظ حقیقت هستی وجود خدای تعالی است که تجلیگاه وی دل‌های پاک انسان‌هایی است که قلوبشان از عشق معنوی سرشار است و رسیدن به حقیقت و درک لقای حق جز از راه پاک کردن روح از رذایل اخلاقی و کشتن حرص و خودپسندی و امیال نفسانی، مقدور نیست. او در آثارش همواره با نفاق و تقوای ظاهری مخالفت می‌کند و معتقد است که باید به آزادگی زیست و سرانجام با پاک‌ی و عزت نفس و شرافت، زندگی را بدرود گفت. صرف نظر از اصطلاحات عرفانی که در دیوانش به کار رفته و هر

گذری بر مسئله برابری

دیه زن و مرد

از چالش تا واقعیت



سنگی

بعضی اوقات انسان از نگاه به زمانه در حیرت قرار می‌گیرد. باورش سخت است؛ اما واقعیت دارد. گفته‌اند: حبّ و بغض‌ها توان تصمیم‌گیری درست و صحیح را از انسان سلب می‌کند و انرژی آدمی را به هدر می‌دهد. گویا سخن حقی گفته‌اند؛ یکی با اظهار حبّ به شخصیتی، پاره به خوبی‌های آن شخصیت می‌زند و آن دیگری با کینه و بغض به نخبه‌ای، علم نخبگی برپا می‌کند. سومی هم گل را به آب ندیده، ردای قداست بر تن می‌پوشد. راه کدام است؟! و راهبر کیانند؟! و منتها کجاست؟! خود عالمی دارد این انسان. مگر اینکه «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي». خدایا؛ تو زیستن را به ما بیاموز و جانمان را به نور هدایت خود روشنی ده.

چالش‌های علمی در حوزه اندیشه‌های فقه و فقهات چیزی نیست که تنها در این عصر مورد ابتلا قرار گرفته باشد، بلکه تضارب آرا در زمینه علوم و احکام شرعی از دیرباز و در عصر حضور هم وجود داشته و در آن دوران نیز ائمه دین (علیهم السلام) بر فقهات اصحاب در فروعات دینی توصیه و تشویق می‌فرمودند. شاید به جرأت بتوان گفت که در بین انبوهی از فروعات و مصادیق فقهی، کمتر فرع فقهی است که فقها در طی اعصار متمادی بر آن متفق باشند، به ویژه مسائلی که در حوزه فقهات فقهات زمان و مکان می‌گنجد و پایداری خود را در همان زمان به اثبات رسانده و در خارج از آن با تبدل موضوع، حکم آن نیز تبدیل و تغییر یافته است. کم نیست از این فروعات که در کتب مطول فقهی فقهای عظام (قدس الله اسرارهم) نوشته شده و خوانندگان محترم با مراجعه به آنها می‌توانند غنای فروعات مسایل فقهی و تکثر و تعدد پاره‌ای از آنها را، به وضوح مشاهده نمایند؛ به طور مثال می‌توان گفت که در اندیشه‌های تابناک فقهی استوانه‌هایی چون کاشف الغطاء، صاحب جواهر، صاحب عروه و ... (رضوان الله تعالی علیهم) دهها و بلکه صدها فرع فقهی مطرح شده است. نقض و ابرام، ردّ و اشکال، تأیید و تثبیت، توسعه و تضییق و ... همه و همه حکایت از ترقی و پویایی عرصه فقه امامیه در

کالبد زمان دارد. پیشرفت‌ها، پاسخ‌گویی به نیازها، توسعه و گسترش قواعد و ملاک‌ها، تحقیقی افزون بر تحقیقات، افتخار حوزه‌ها و حوزویان به شمار می‌آید. استدلال، استنباط، اجتهاد و فتح تازه‌های فقهی و نوآوری‌های علمی براساس موازین مسلم فقهات، برآیند اصلی یک فقیه و مجتهد فرهیخته حوزه علمیه است. هموست که ردای علم و عمل و تقوا را بر خود پوشانده و از هوای نفس و افاضات دنیوی رهایی یافته و تکیه خود را بر عمل به صواب و دوری از پیش داوری قرار داده است. اوست که به دنبال کشف حقایق از متن علوم و معارف الهی، مصطفوی و علوی است. نه حُبّی الآ المودّة فی القربی دارد و نه بُغضی الآ من أعداء الدین والطاغین در خود نهفته دارد. هدف، رساندن پیام الهی و احکام دینی به نوع مردم و انجام رسالت بردوش گرفته، به سرانجام خدمت و جلب رضایت معبود عالم است.

نواندیشی دینی در عرصه‌های اجتماعی و نگاه نو به رخدادها، تغییر و تبدل‌ها و روش‌ها، مؤلفه‌های جدید در سیستم زندگی، از ضرورت‌های جامعه امروزی به شمار می‌رود. زن امروز نیز به عنوان یک رکن مؤثر از نهاد خانواده، نیازها و خواسته‌هایی دارد که از حقوق مسلم او شمرده می‌شود و باید فقه و حوزه‌های علمیه بسترهای مناسب تحقق حقوق زنان را فراهم آورند و تنگناهای موجود در قوانین مربوط به آنان را رفع نمایند.

از این منظر، موضوع «تساوی دیه زن و مرد» یکی از آن موضوعاتی است که از قدیم الایام گاه و بی‌گاه در بین فقها و در مجامع علمی و فقهی مسأله‌ای چالشی بوده و امروزه نیز نمودی دیگر به خود گرفته است.

آنچه در این نوشتار به دنبال آنیم مسأله تصویب «برابری دیه زن و مرد» در لایحه بیمه شخص ثالث در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران توسط مجلس شورای اسلامی است. این قانون پس از همه‌ی فراز و نشیب‌های گذشته در آخرین روزهای سال ۱۳۹۴ به تأیید شورای نگهبان رسید. سخنگوی کمیسیون اقتصادی

تلاش برخی
نمایندگان مجلس و
شخصیت‌های علمی
برای تغییر
کلی قانون
برابری دیه زن و مرد
در تمام موارد،
تاکنون بی‌نتیجه
مانده است؛
اگرچه دورنمای
تصویب اصل قانون
برابری دیه زن و مرد با
فراهم آمدن
برخی زمینه‌ها در آینده،
دور از دسترس نیست.



مجلس شورای اسلامی در روز دوشنبه ۲۴ اسفند در مصاحبه با خبرگزاری صدا و سیما در این باره گفت: «برابری دیه زن و مرد پیشتر در لایحه بیمه شخص ثالث مطرح شده بود و خوشبختانه شورای نگهبان این لایحه را تأیید کرد؛ به عبارتی، شورای نگهبان برابری دیه زن و مرد را تأیید کرده است.» وی افزود: «توجیه ما در باره برابری دیه زن و مرد این بود که برخی از بانوان سرپرست خانواده هستند و زمانی که دچار حادثه می‌شوند و از بین می‌روند، بازماندگان آنها به مشکل برمی‌خورند.» رحیم زارع تأکید کرد: «پس از اجرای قانون بیمه شخص ثالث و با نظر شورای نگهبان، این موضوع به دولت ابلاغ می‌شود و ۱۵ روز پس از ابلاغ قابل اجراست.» (واحد مرکزی خبر)

با این حال مواد ۲۰۹ و ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی هنوز دیه زن را نصف دیه مرد می‌داند و شورای نگهبان فقط به لایحه‌ای که به الزام صنعت بیمه به رد تفاوت دیه زن به اولیای دم که از طرف مجلس شورا تصویب شده، رأی موافق داده است. بنابراین، تلاش برخی نمایندگان مجلس و شخصیت‌های علمی برای تغییر کلی قانون برابری دیه زن و مرد در تمام موارد، تاکنون بی‌نتیجه مانده است؛ اگرچه دورنمای تصویب اصل قانون برابری دیه زن و مرد با فراهم آمدن برخی زمینه‌ها در آینده، دور از دسترس نیست.

آنچه در اینجا می‌توان گفت این است که: بر طبق مصوبه مجلس دیه زن در بخش تصادفات رانندگی برابر با دیه مرد است و این مابه‌التفاوت مَصْرَح در ماده ۲۰۹ و ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی با لایحه مصوب الزام بیمه مرکزی به پرداخت آن قابل استیفاء می‌باشد. حال سؤال اینجاست که نفس این «الزام» چه جایگاهی دارد و آیا می‌توان حکمی را که به عنوان احکام شرعی توسط این دست از فقها استنباط شده و بر تنصیف دیه زن و مرد فتوا صادر گشته، با تصویب ماده قانونی «الزام صنعت بیمه به پرداخت مابه‌التفاوت تنصیف

دیه» رد نمود یا مسکوت گذاشت و بر خلاف آن عمل کرد؟

به نظر می‌رسد این «الزام» خلاف برداشت فقهی و فتوایی این دسته از فقها باشد و نتوان بر اساس این برداشت، التزامی به این لایحه داشت؛ چون از سویی گفته می‌شود فقه و فتوای فقها به تنصیف دیه زن در برابر مرد، دلالت دارند و از سوی دیگر قانونی بر خلاف این فتوا که مستفاد از متون برخی روایات است تصویب می‌شود. این دو گانگی رأی در یک حکم شرعی بدون هیچ تغییری در موضوع آن، خود نوعی تعارض است و هیچ فقیهی چنین اجازه‌ای را به خود نمی‌دهد که بر خلاف مستنبط خود که بر اساس موازین و متد فقهاتی به دست آمده، قانونی را بر خلاف آن تصویب نماید.

بنابراین، اشکالی که بر قانون الزام بیمه - با تکیه بر مبانی فقهی - وارد است، ناکارآمد شدن قانونی است که با دلایل شرعی به دست آمده است. با توجه به این مطلب، ماده قانونی که در قانون مجازات اسلامی وجود دارد هیچ گونه تغییری پیدا نکرده و به صورت عام و کلی باقی است؛ ولی در عین حال، بخش تصادفات این قانون از حیث انتفاع ساقط شده و عملاً از کار افتاده است. اینکه یک موضوع در فقه با ادله‌ی مربوط به خود در مرتبه فقهات و اجتهاد به یک نتیجه قطعی منجر شود و سپس در بخشی از مصادیق خودش از کارایی ساقط و عملاً تعطیل گردد و خلاف آن عمل گردد یا قانونی در مقابل آن تصویب شود، به نظر می‌رسد در فقه امری بی‌سابقه بوده و فقها بر آن راضی نباشند. لذا با تصویب قانون لایحه بیمه شخص ثالث باید گفت که: در حقیقت این ماده قانونی - نصف بودن دیه زن - در بخش تصادفات رانندگی در قانون مجازات اسلامی زینت تلقی شده و هیچ نوع کارایی ندارد.

جالب اینجاست که این مصوبه را هم نمی‌توان قرارداد طرفینی فرض نمود تا در

گردید که ضمن طرح این لایحه، بحث «تساوی دیه زن و مرد» هم در مجلس ششم مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت به خاطر اعتراضاتی که از سوی برخی آقایان ابراز شد، این دیدگاه فقهی مسکوت گذاشته شد و امکان ادامه طرح در مجلس را نیافت. لیکن در پی دغدغه خاطر اجرایی شدن فتوای «تساوی دیه زن و مرد» که طرفدارانی نیز از علما و مجتهدان فعلی (مانند آیت الله جناتی، آیت الله موسوی بجنوردی و آیت الله محقق داماد) را به دنبال داشت؛ بار دیگر بحث و گفتگو پیرامون این فتوا در پنجم شهریور ۱۳۸۵ به جریان افتاد تا اینکه مجلس در سال ۱۳۸۶ طرحی را به تصویب رساند که اولین قدم قانونی در این زمینه محسوب می‌شود. این مصوبه مجلس به عنوان یک تبصره به ماده ۴ «قانون بیمه شخص ثالث» افزوده و قرار شد به مدت پنج سال به صورت آزمایشی اجرا شود. البته این قانون پیش از اجرایی شدن با مانع شورای نگهبان برخورد کرد و مورد تأیید واقع نشد. مجلس تصویب کرده بود که مابقی دیه زن را بیت المال بپردازد؛ اما شورای نگهبان به نامشخص بودن محل تأمین هزینه‌ها اشکال وارد نمود و لذا این قانون رد شد.

البته پس از این ایراد، در تبصره ماده ۵۵۴ و ۵۵۵ قانون جدید مجازات اسلامی که در اردیبهشت سال ۱۳۹۲ برای اجرا به دولت ابلاغ شد، پیش بینی شد که مابقی تفاوت دیه زن از طریق صندوق تأمین خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی، تأمین شود.

در این زمینه، در خرداد سال ۱۳۸۶ آیت الله هاشمی رفسنجانی در دیدار جمعی از زنان عضو احزاب اصولگرا، طی سخنانی، ضرورت اصلاح «دیه زن و مرد» را در قانون مجازات اسلامی متذکر شدند و بر لزوم اقدام نمایندگان مجلس شورای اسلامی جهت تصویب قانون «برابری دیه زن و مرد» تأکید نمودند. وی در حمایت از این فتوا و نظریه بیان داشت: «... اگر مجلس این طرح را تصویب کرد حتی اگر شورای نگهبان آن را رد کند، زمینه برای تصویب آن در مجمع فراهم است.» بازتاب سخنان آیت الله هاشمی رفسنجانی در

ضمن یک حکم شرعی قرار گرفته و حکم تساوی دیه به همراه رضایت طرفین تصویر شود و مشکلی هم با مستنبط فقیه یا فقیهانی که صاحب این نظریه هستند، نداشته باشد. لذا، این لایحه قرارداد طرفینی نیست؛ چون شورای فقهی نگهبان رأساً پس از شفافیت منابع مالی پرداخت مابه‌التفاوت دیه، الزام این لایحه را تأیید نموده‌اند؛ در حالیکه صندوق تأمین خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی برای تأمین منابع این صندوق متوسل به اخذ اضافه قرارداد جداگانه می‌گردد و بار مازادی را در حق افراد حقیقی و حقوقی وارد می‌نماید. در واقع بیمه مرکزی بالاجبار برای تأمین خسارت این دیه، دست در جیب افراد نموده و با این وصف، پرداخت نصف دیه زن را تضمین می‌کند. شاید بتوان نتیجه این امر را تصرف عدوانی در مال دیگران دانست که در فقه غیر مجاز شمرده شده است؛ چه اینکه منابع این صندوق از محل‌هایی مثل جرایم یا بیمه نامه شخص ثالث تأمین شود و چه اینکه آن را از منابع خود تأمین نماید. در هر صورت الزام به پرداخت، اجبار به تکلیف لایرضی صاحبه است.

در عین حال باید توجه داشت که این نقد متوجه کسانی است که قایل به نظریه تنصیف دیه زن و مرد در مستنبط فقهی خود می‌باشند؛ اما بنا به نظریه حضرت آیت الله صانعی که قایل به برابری دیه زن و مرد می‌باشد، این نقد جایگاهی نخواهد داشت.

گذشته فقهی تا اصلاحات قانونی برابری دیه

برکسی پوشیده نیست که سنگ بنای بحث «تساوی دیه زن و مرد» را در این عصر آیت الله العظمی صانعی در سال ۱۳۷۸ شمسی نهاده است و بعدها این فتوا و مبنای فقهی معظّم‌له در این باره، در کتاب استدلالی «فقه و زندگی» شماره ۳ مبسوطاً و مستدلاً تقریر یافته است. دیدگاه فقهی این فقیه پیرامون موضوع فوق اولین بار در تابستان سال ۱۳۸۱ شمسی پس از موافقت دولت وقت و قوه قضائیه، با تنظیم و ارائه لایحه «برابری دیه اقلیت‌ها با مسلمانان» مطرح

برکسی پوشیده نیست
که سنگ بنای بحث
«تساوی دیه زن و مرد»
را در این عصر
آیت الله العظمی صانعی
در سال ۱۳۷۸ شمسی
نهاده است و بعدها این
فتوا و مبنای فقهی
معظّم‌له در این باره، در
کتاب استدلالی
«فقه و زندگی» شماره ۳
مبسوطاً و مستدلاً تقریر
یافته است.

آن برهه تأییداتی را از جانب برخی آیات عظام و فضلا به دنبال داشت. آیت الله العظمی صناعی هم در همان زمان در پایان درس خارج فقه خود در مدرسه فیضیه، راهکار لازم را در تصویب این قانون به مسئولین مربوطه گوشزد نمودند و فرمودند: «روحانیون و دانشگاهیان با انجام کارهای مطالعاتی و تحقیقاتی و نمایندگان مجلس هم از طریق قانون گذاری که اخیراً هم حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی، که هم صاحب نظرند و هم صاحب رأی از نمایندگان مجلس درخواست کردند در جهت تصویب قانون برابری دیه مرد و زن اقدام کنند و من امیدوارم رفته رفته بسیاری از این مسایل و مشکلات حل شود.»

حجت الاسلام والمسلمین محسن غرویان از دانش‌آموختگان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(س) در قم در اعلام موافقت این طرح ابراز داشتند: «طرح مسأله تساوی دیه زن و مرد، نشان دهنده تأثیرگذاری عقل در اجتهاد است و فقها با درک شرایط امروز جامعه و پذیرفتن حضور فعال زنان در عرصه‌های مختلف، حکمی فقهی را که نصی هم از آن در قرآن وجود ندارد، در صدد اصلاح آن برآمده‌اند.»

آنچه از مطالب فوق به استحضار رسید تنها مرور کوتاهی بر چالش اجرایی شدن فتوای «تساوی دیه زن و مرد» در نیمه اول دهه سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۲ می‌باشد که نگارنده به اختصار، بدون ذکر برخی اسامی و مطالب بیان شده پیرامون فرع مورد نظر از آن عبور می‌کند. اما با همان زاویه نگاه، مروری بر اظهارنظرهای مرتبط با موضوع فوق از اواسط سال ۱۳۹۰ خواهیم داشت تا گوشه‌ای از مطالب و تناقضات مطرح شده در سخنان برخی از شخصیت‌های مسئول و حوزوی، تقدیم خوانندگان محترم گردد.

در مورخ ۱۸ دی ماه ۱۳۹۱ در رسانه‌ها با تیتراژ «دیه زن با مرد برابر می‌شود» آمده است: «با اصلاح بخش حدود، قصاص و دیات قانون مجازات اسلامی، مابقی نرخ دیه زن از

طریق بیمه مرکزی پرداخت می‌شود.» جواد طهماسبی مدیر کل تدوین لوایح قوه قضائیه گفت: «بخش کلیات لایحه مجازات اسلامی در مقایسه با قانون قبلی از نظر کمی و کیفی پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته است...» مدیر کل تدوین لوایح قوه قضائیه در ادامه افزود: «نوآوری در قانون مجازات اسلامی نسبت به قوانین قبلی نه تنها افزایش پیدا کرده بلکه خلأهای قانونی در این زمینه نیز برطرف شده است.»

جواد طهماسبی درباره بخش حدود، قصاص و دیات در لایحه جدید قانون مجازات اسلامی گفت:

«یکی از نوآوری‌ها در لایحه قانون مجازات اسلامی برابری دیه زن با مرد است، به این صورت که در قانون جدید، مابقی نرخ دیه زن از طریق صندوق تأمین خسارت‌های بدنی بیمه مرکزی پرداخت می‌شود.»

نظیر همین سخنان توسط دادستان وقت کل کشور نیز در رسانه ملی پخش گردید. قبل از طرح یک مسأله، باید اضافه نماییم که در اظهارات رئیس کل وقت بیمه مرکزی ایران که آن هم یک روز پس از این سخنان در رسانه‌ها منتشر گردید، چنین آمده است: «برابری دیه زن و مرد با اصلاح بخش حدود، قصاص و دیات قانون مجازات اسلامی در صورت تأیید شورای نگهبان اجرایی می‌شود، این درحالی است که برابری دیه زن و مرد در صنعت بیمه کشور در ۵ سال اخیر براساس ماده ۴ اصلاح قانون بیمه شخص ثالث مصوب سال ۱۳۸۷ اجراء شده است.»

ایشان افزود: «در حال حاضر نرخ دیه زن در بیمه نامه شخص ثالث برابر با دیه مرد مسلمان به مبلغ ۱۲۶ میلیون تومان است که هم اکنون از سوی شرکت‌های بیمه اجرایی شده است.»

آن گونه که در سطور قبل ملاحظه گردید، در سخنان مدیر کل تدوین لوایح قوه قضائیه، چند نکته قابل تأمل وجود دارد: نخست آنکه با



به حقوق زنان نیز از جامعه اسلامی و قوانین کشور برطرف شده است. همان‌گونه که بسیاری از حقوق‌دانان نسبت به موضوع عدم تساوی دیه زن و مرد دچار تردید و خواستار بازنگری آن در قانون مجازات اسلامی بودند. دیدگاه‌های حقوقی حقوق‌دانان مطرح، و نقص آشکار و تناقض اجرایی آن که نشان دهنده ضعف ماهوی این قانون بوده بلاشک لزوم تغییر و ایجاد یک ضابطه پایدار و قطعی و دایمی را در اجرای این قانون اقتضا می‌کرد.

البته چه بسا در آینده متخصصان و کارشناسان علمی و حوزوی به نوآوری‌هایی در پهنای فقه و قوانین اجتماعی دست یابند که برخی از همین فتوا و دیدگاه‌هایی که برخی آقایان طرح آن را از سوی حضرت آیت الله صانعی رمی به بدعت یا شاذ تلقی نموده‌اند، برای برون رفت از مشکلات اجتماعی و حتی سیاسی در جامعه، عرصه جدیدی به روی قوانین نظام جمهوری اسلامی گشوده شود و فقه شیعی با آن ظرفیت بالایش همچنان طلایه‌دار عبور از معضلات و بن‌بست‌های جامعه امروزی و بین‌المللی به شمار آید.

انشاءالله

افزایش مواد قانون قبلی از ۶۲ ماده به ۲۱۴ ماده در بخش کلیات قانون مجازات اسلامی، ماده برجسته آن مواد؛ یعنی «برابری دیه زن با مرد»، به تعبیر ایشان: «یکی از نوآوری‌ها در لایحه قانون مجازات اسلامی» است.

اینکه در این سال‌ها مسأله «برابری دیه زن با مرد» از نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی قلمداد می‌شود از یک نگاه قابل خدشه است؛ چراکه این فتوا به صورت قاطع به همراه بیان مبانی، ادله و ملاکات آن، از مرجعی چون حضرت آیت الله العظمی صانعی از سال ۱۳۷۸ صادر شده است و بعدها دیگران نیز به آن عنایت نموده‌اند، لیکن قانون‌گذاران نظام جمهوری اسلامی تحت هر عنوانی موفق به تصویب آن نشده‌اند یا حتی برخی از صاحب منصبان و منتقدین حوزه علمیه با برداشت‌های خاصی، از آن به بدعت یا خلاف نص صریح قرآن مجید یاد کردند و برعلیه این مرجع عالیقدر تبلیغات و بیانات مسموم به راه انداختند. باشد که خداوند حاکم و قاضی اعمال باشد.

از بُعد دیگر می‌توان نسبت نوآوری به این قانون را پذیرفت؛ چراکه با توجه به کشش روایات مثبتة تساوی دیه زن با مرد و قواعد کلی مستفاد از آیات قرآنی، استیفای حقوق نیمی از جمعیت انسانی به منصف ظهور پیوسته و شرایط و زمینه‌های اقبال به دین و نگاه منفی به زنان به‌عنوان موجود پست‌تر(نعوذ بالله) را از درون توده مردم دفع و رفع نموده است. لذا باید امیدوار بود که تلاش‌های قانونی برای تغییر اصل این قانون و تصریح به برابری دیه زن و مرد در قانون مجازات اسلامی نیز فراهم شود. به ویژه در مجلس دهم که تعداد قابل توجهی از نمایندگان راه یافته به مجلس شورای اسلامی را زنان تشکیل می‌دهند.

نکته دوم در سخنان مدیر کل تدوین لوایح قوه قضائیه آن است که: نبود قانون «تساوی دیه زن با مرد» یکی از کمبودها و خلأهای قانونی در قوانین مجازات اسلامی شمرده شده که با تصویب و اجرای آن ظلم و تبعیض نسبت

چه بسا در آینده
متخصصان و
کارشناسان علمی و
حوزوی به نوآوری‌هایی
در پهنای فقه و قوانین
اجتماعی دست یابند
که برخی از همین فتوا
و دیدگاه‌هایی که برخی
آقایان طرح آن
را از سوی
حضرت آیت الله صانعی
رمی به بدعت یا شاذ
تلقی نموده‌اند،
برای برون رفت از
مشکلات اجتماعی و
حتی سیاسی در جامعه،
عرصه جدیدی به روی
قوانین نظام جمهوری
اسلامی گشوده شود و
فقه شیعی با آن ظرفیت
بالایش همچنان طلایه
دار عبور از معضلات
و بن‌بست‌های جامعه
امروزی و بین‌المللی
به شمار آید.



گلچینی از مصاحبه رسانه‌های خارجی با آیت الله العظمی صانعی در دهه ۸۰

جنابعالی اطلاعات جامع، دقیق و خوبی نسبت به مسائل مختلف

دارید. از چه راه‌هایی برای کسب اطلاعات استفاده می‌کنید؟

بنده برخی از رادیوهای خارجی را گوش می‌دهم و اخبار، تفسیرهای سیاسی و تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی مختلف توسط کارشناسان و صاحب‌نظران سیاسی را با دقت دنبال می‌کنم. بسیاری از مقالات و اخبار و تفسیرهایی که در اینترنت وجود دارد را برای بنده تهیه می‌کنند و آنها را نیز مطالعه می‌کنم. روزنامه‌های داخلی را نیز می‌خوانم. البته ساعتی را که به این کار اختصاص می‌دهم به زمان مطالعه و مباحثه علمی و تدریس بنده آسیبی نمی‌رساند.

شما وب سایت اینترنتی در اختیار دارید، معمولاً افراد در چه

زمینه‌هایی سؤال می‌پرسند؟

بسیاری از آثار و کتب بنده در پایگاه اطلاع رسانی این جانب قرار دارد و در دسترس علاقه‌مندان و کاربران اینترنتی قرار دارد. آنان معمولاً سؤالات و پرسشهای دینی خود را می‌پرسند ولی سؤالاتی در زمینه مسائل اعتقادی، سیاسی و گاهی اوقات در زمینه حقوق بشر نیز می‌پرسند.

به نظر جنابعالی اگر امام خمینی

در حال حاضر در قید حیات بودند، چه

اتفاقی در ایران رخ می‌داد؟

حضرت امام(س) به عنوان یک فقیه، فیلسوف، مجتهد و عالم کم نظیر و عارف بالله بود، شخصیت علمی ایشان به گونه‌ای بود که اعتقاد داشت دین را به روش ساده و آسان برای مردم بگوییم تا امکان اجرایی شدن قوانین دینی در جامعه فراهم شود. همه امور را برای مردم و در خدمت رفاه و سعادت جامعه می‌خواست. برای خودش هیچ سهم و حق جداگانه‌ای در نظر نمی‌گرفت. حقوق اساسی مردم، حق حاکمیت بر سرنوشت خودشان، آزادی‌های قانونی، تدوین ساختار نظام سیاسی بر اساس دو اصل مهم و تفکیک ناپذیر «جمهوریت» و «اسلامیت» و بسیاری از حقوق دیگر جزو میراث ماندگار آن رهبر فرهیخته و عالم کم نظیر است. مسلماً چنانچه امام امت سالهای طولانی‌تری هدایت فکری و معنوی جامعه را بر عهده داشت روند فرهنگ سازی در جامعه بهتر انجام می‌گرفت و تحقق دموکراسی و نظام مردم سالار در جامعه نهادینه می‌شد. در طول یک دهه هدایت و رهبری ایشان که با درایت و هوشیاری لازم انجام شد، بزرگترین بحرانها و سختیها را کشور و مردم ما با موفقیت پشت سر گذاشتند، و اکنون نیز هر رویداد مهمی در پیش باشد و نیازمند حمایت و پشتیبانی مردم باشند از رهنمودها، نصایح و پیامهای ایشان در فرهنگ سازی استفاده می‌کنند. بنده بر این باور هستم که تمام مسائلی که در زمینه تساوی حقوق اجتماعی بین زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان که در حوزه علمیه مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام و از آن دفاع نموده‌ام، قطعاً با موافقت ایشان آنها را به صورت قانون تدوین می‌کردم و امروز امکان اجرایی پیدا می‌کرد. لذا بنده بارها در گفتگو با خبرنگاران در تبیین شخصیت ارزنده ایشان گفته‌ام که آن چنان در دلهای مردم محبوبیت و مقبولیت

داشت که پس از پانزده سال تبعید و دوری از وطن وقتی به سوی ایران آمد مردم غیرتمند، باشکوهترین استقبال تاریخی را از ایشان به عمل آوردند و بعد از یک دهه تلاش و کوشش بی‌وقفه به هنگام رحلت، مردم متدین، وفادار و سوگوار ایران بزرگترین وداع را با رهبر فقیدشان داشتند و در میان حزن و غم و اندوه فراوان آنان مراسم خاکسپاری امام(س) انجام شد. [مصاحبه خبرنگار مجله نیوز آمریکا با حضرت آیت الله العظمی صناعی (مدظله العالی)]

در هلند یکی از نمایندگان مجلس

فیلمی علیه اسلام ساخته است و قرار

است از تلویزیون پخش بشود. نظر

جنابعالی در این مورد چیست؟

اسلام که جزء ادیان الهی و توحیدی می‌باشد و برای سعادت و رستگاری بشر نازل شده است، امروز مورد احترام میلیونها نفر از مردم جهان است که بر طبق این آئین زندگی می‌کنند، بنابراین به باور ما توهین به مقدسات مذهبی هر ملتی گناه و جرم است و برخلاف منشور حقوق بشر است و هر کسی که به مقدسات مذهبی توهین کند چه در زمینه ساخت فیلم باشد، نوشتن مقاله یا کتاب باشد، ترسیم کاریکاتور باشد، تمام این کارها جرم و گناه است و مجرمین باید مجازات بشوند، و دولت هلند که به دموکراسی و آزادی اعتقاد دارد باید از این کار جلوگیری نماید چون واکنش و عکس‌العمل مسلمانان در قبال این توهین قابل پیش بینی و کنترل نیست و باید در آینده مسئولیت این کار را بپذیرند.

احتمال این هست که عالمان و فقیهان در حوزه علمیه قم فتوا بدهند که این شخص باید کشته بشود؟

خیر، نمی‌توان حکم به کشتن وی داد، ولی باید در کشور هلند محاکمه و مجازات شود. بحث سلمان رشدی یک مورد خاص و استثنا بود چون او تمام ادیان الهی و توحیدی و انبیا را زیر سؤال برده بود و به ساحت پیامبر گرامی اسلام(ص) توهین کرده بود و امام خمینی(س) با آن وزانت علمی و مراتب زهد و تقوای الهی که داشت حکم ارتداد او را داد. امروز مسلمانان نمی‌توانند توهین افراد به مقدسات مذهبی خود را تحمل کنند و قطعاً عکس‌العمل نشان می‌دهند و خواستار محاکمه و مجازات خواهند شد.

شخصیت علمی امام خمینی

به گونه‌ای بود که اعتقاد

داشت دین را به روش ساده

و آسان برای مردم بگوییم

تا امکان اجرایی شدن قوانین

دینی در جامعه فراهم شود.

همه امور را برای مردم و

در خدمت رفاه و سعادت

جامعه می‌خواست. حقوق

اساسی مردم، حق حاکمیت

بر سرنوشت خودشان،

آزادی‌های قانونی، تدوین

ساختار نظام سیاسی

بر اساس دو اصل مهم و

تفکیک ناپذیر «جمهوریت»

و «اسلامیت» و بسیاری

از حقوق دیگر جزو میراث

ماندگار آن رهبر فرهیخته و

عالم کم نظیر است. مسلماً

چنانچه امام امت سالهای

طولانی‌تری هدایت فکری

و معنوی جامعه را بر

عهده داشت روند فرهنگ

سازی در جامعه بهتر انجام

می‌گرفت و تحقق دموکراسی

و نظام مردم سالار در

جامعه نهادینه می‌شد.



ولی این اتفاق در هلند و برخی از نقاط دیگر رخ داده است؟

باید مسئولین و دولتمردان هلندی در قبال مسلمانان پاسخگو باشند و افرادی که در این زمینه مجرم و گناهکار هستند را محاکمه و مجازات کنند.

جنابعالی اصلاً این امور را قبول ندارید؟

بنده کشتن افراد را قبول ندارم، البته اگر این شخص به ایران بیاید بر طبق قوانین جزایی محاکمه و مجازات می‌شود. این یک قانون بین‌المللی است که هر مجرمی طبق قوانین همان کشور باید مجازات بشود.

این شخص فکر می‌کند مردم باید آزادی داشته باشند و چیزهایی را که می‌بینند که غیراسلامی هست، مثلاً اینکه نمی‌داند که اسلام خواهان صلح است یا خیر؟

این طرز فکر قابل قبول نیست، این شخص باید مطالعه و تحقیق کند و از افرادی که نسبت به آئین اسلام آگاهی و شناخت دارند سؤال کند، این منطقی نیست که هر شخص با اطلاعات اندک و ناچیز خود علیه یک آئین الهی و توحیدی تبلیغ سوء و بدبینانه انجام دهد.

آیا بر طبق آئین اسلام کسی که از دین خارج می‌شود، مرتد به حساب می‌آید و حکم آن اعدام است. نظر جنابعالی در این مورد چیست؟

به طور کلی اگر کسی که مسلمان است به هر دلیل از

دین خارج شود به دو شکل ممکن است صورت گیرد: یک موقع شخص اموری در اسلام دیده یا قوانینی را ملاحظه کرده و بر حسب خیال و تصور او نادرست و غلط بوده، لذا تصمیم گرفته و از دین خارج شده است و دین دیگری انتخاب کرده و مانند سایر غیرمسلمانان زندگی می‌کند. در این صورت با این شخص کاری نمی‌توان کرد چون بر اساس منطق و عقلانیت این کار را نکرده و به تصور خود عمل کرده، اما حق توهین به آئین اسلام و مقدسات مسلمانان را ندارد. صورت دیگر این است که شخص می‌فهمد و درک می‌کند که اسلام از ادیان توحیدی و بر حق است ولی این دین را نادرست معرفی می‌کند و از دین خارج می‌شود و علیه اسلام و مقدسات مذهبی مسلمانان به تبلیغ می‌پردازد در این صورت وی باید محاکمه و مجازات شود و مجازات آن شخص را قانون تعیین می‌کند. حال ممکن است از طریق یک شبکه سراسری در دنیا به تبلیغ علیه اسلام و مقدسات مسلمانان دست بزند و توهین کند، در این حالت ممکن است مجازات وی محکومیت به مرگ باشد، ولی اگر کسی جامعه را به فساد می‌کشانند و همه مقدسات مذهبی را زیر سؤال می‌برد، تبلیغ سوء می‌کند و چنین وانمود می‌کند که چون من قبلاً مسلمان بوده‌ام، پس حرفهای من درست است. این مورد هم به دو شکل اتفاق می‌افتد: یک وقت مسلمانی است که در اثر اشتباه به دین مسیحیت یا زرتشت گرایش پیدا می‌کند، ولی به تبلیغ سوء علیه اسلام نمی‌پردازد، در این صورت کسی به او کاری ندارد چون در عقیده‌اش آزاد است، ولی یک وقت می‌داند که

زرتشت برگردد، اگر شخص به آئین اسلام گرایش پیدا کرده و می‌داند که مسیحیت بر حق بوده و یقین داشته و در عین حال آمده و می‌گوید مسیحیت بر حق نیست و می‌گوید من مسلمانم برای اینکه علیه مسیحیت تبلیغ سوء کند، مسلماً این کار جرم و گناه محسوب می‌شود و نفاق و دورویی قابل قبول نیست و مجازات در پی دارد.

این نحوه برخورد بر طبق چه چیزی

است؟

این کار بر طبق قانون مصوب نمایندگان مجلس است، بعضی از قوانینی که در مجلس تصویب می‌شود برخلاف نظریه بنده است و منطبق بر قانون مدنی و جزایی است که طبق نظر عالمان و فقیهان گذشته تدوین یافته است. نظر بنده نسبت به تساوی حقوق اجتماعی اعم از زنان و مردان است ولی مجلس برخلاف آن قانون وضع نموده است، البته آنها مقصر نیستند چون برداشت آنان این گونه است ولی به هر حال باید به اشکالات و ایراداتی که نسبت به این قوانین در سطح دنیا مطرح می‌شود جواب بدهند. نظرات فقهی بنده و تدوین آن در حال حاضر یک فایده‌اش این است که اگر کسی بخواهد در مورد قوانین اسلام تحقیق کند می‌گوید دو نوع برداشت نسبت به قوانین اسلام وجود دارد یکی برداشتی که در دستگاه قانونگذاری تصویب می‌شود و توسط قوه مجریه اجرا می‌گردد و یکی هم نظر یک عالم و فقهی است که برداشت دیگری را مطرح نموده است.

[مصاحبه خبرنگار رادیو هلند با حضرت

آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)]

اسلام بر حق است و حقانیت آئین اسلام را می‌داند اما در عین حال علیه آئین اسلام تبلیغ می‌کند این شیوه مجازات دارد و ممکن است به مرگ محکوم شود. البته این بحث ارتداد صرفاً به آئین اسلام و مسلمانان تعلق ندارد، بلکه به مسیحیت نیز مربوط می‌شود. یعنی یک نفر مسیحی اگر از آئین مسیح برگردد و آئین دیگری اعتقاد پیدا کند به دو شکل است: یک وقت ناآگاهانه به آئین غیرمسیحی گرایش پیدا می‌کند و کسی به او کاری ندارد، اما یک وقت می‌داند مسیحیت درست است ولی به یک آئین دیگری اعتقاد پیدا می‌کند و بر علیه آئین مسیحیت به تبلیغ می‌پردازد، در این صورت برای این شخص مجازات تعیین می‌کنند، بنابراین بحث ارتداد تنها به اسلام و مسلمانان بر نمی‌گردد بلکه به سایر ادیان نیز تممیم داده می‌شود.

آیا دولت ایران از اینکه شخصی که

مسلمان است، مسیحی شود، خوشحال می‌شود؟

خیر، کسی خوشحال نمی‌شود. چون بر اساس ناآگاهی و تصور غلط از آئین اسلام خارج شده است، ولی اگر علیه اسلام بخواهد تبلیغ کند به نظر بنده باید بر اساس قانون محاکمه و مجازات شود.

به نظر جنابعالی اگر یک نفر

مسیحی مسلمان بشود، چگونه است؟

اگر یک نفر مسیحی به آئین اسلام گرایش پیدا کند به دو شکل خواهد بود: یک موقع مسلمان می‌شود برای اینکه آئین اسلام را بر حق یافته است و به حقانیت این دین توحیدی ایمان پیدا کرده است و متوجه شده که پیروی از مسیحیت اشتباه بوده است، طبیعی است در هر آئینی این امر منطقی و پذیرفته شده است و از آن استقبال می‌کنند؛ ولی یک موقع برای اینکه شخص می‌خواهد علیه آئین مسیحیت تبلیغ سوء کند و می‌خواهد آئین اسلام را به عنوان سپر دفاعی خودش قرار دهد که در این صورت باید بر طبق قانون مجازات بشود، چون علیه مقدسات مذهبی مسیحیان تبلیغ می‌کند و از نظر قانون منطقی نیست. بنابراین به طور کلی هر کسی از دینی برمی‌گردد یک موقع دین دوم را درست و برحق می‌داند و فکر می‌کند دین قبلی اشتباه بوده است و کاری هم به کسی ندارد، این نوع ارتداد مجازات ندارد، چون اشخاص در انتخاب عقیده آزاد هستند؛ اما یک موقع به دین دیگری برمی‌گردد، ولو از مسیحیت به اسلام برگردد یا از مسیحیت به

پرسش:

احتمال این هست که عالمان و فقیهان در حوزه علمیه قم فتوا بدهند شخصی که فیلمی علیه مقدسات اسلامی ساخته باید کشته بشود؟

پاسخ:

خیر، نمی‌توان حکم به

کشتن وی داد، ولی باید

در کشور هلند محاکمه و

مجازات شود. بحث سلمان

رشدی یک مورد خاص و

استثنا بود چون او تمام

ادیان الهی و توحیدی و

انبیا را زیر سؤال برده بود

و به ساحت پیامبر گرامی

اسلام(ص) توهین کرده

بود و امام خمینی(س) با آن

وزانت علمی و مراتب زهد و

تقوای الهی که داشت حکم

ارتداد او را داد.

مردمی با خانه‌های دونبش



رضا احمدی
پژوهشگر دینی



نویسنده

مقدمه :

خلقیات، زمینه ساز و شکل دهنده شخصیت فرد و اجتماع است. دسته ای از خصلت‌های اخلاقی در بین جوامع رواج دارد که مانع تربیت انسان‌هایی قاعده مند، مسئولیت پذیر، پرکار، قانع، نوآور، صریح، شفاف، راستگو و... می‌شود. این خلقیات مانع توسعه و پیشرفت جوامع می‌شود تا این خلقیات از جامعه رخت نبندد، زمینه‌های رشد و اعتلای فرد و اجتماع فراهم نخواهد گشت.

پرداختن به خلقیات ناصواب به مثابه، واکاوی بیماری‌های کشنده ای است که موجودیت اخلاقی و اجتماعی ما را تهدید می‌کند و تضعیف جامعه و ملت خود نیست، بلکه انگیزه شناسایی و معرفی خصلت‌های آسیب زا ناصوابی که مانع رشد و بالندگی جامعه است. در صورتی نظام تربیتی می‌تواند به مسئولیت خطیر خود عمل کند که شناخت دقیقی از ضعف‌ها و آسیب‌های جامعه داشته باشد و با چشم‌های باز به برنامه ریزی، اصلاح وضعیت موجود بپردازد، تا بتوان جامعه اخلاقی که در شأن جامعه‌ی اسلامی است بنیان نهاد.

رویکردها:

دو نگاه و دو رویکرد در حکومت‌ها وجود دارد:

۱- **پنهان کاری**: طرفداران این نظر به همه مسایل جامعه نگاه امنیتی دارند. آنها حتی از آرایه آمار معلولان که امری عادی است در هراس، پریشان خاطر به سر می‌برند تا چه رسد که بخواند آمار واقعی ایدز یا سن روسپیگری، آمار اطلاق‌ها، پرونده‌های فساد و... را آزادانه منتشر سازند. این جماعت حکومت را امری مقدس، آرمانی پندارند و بیان ضعف و آسیب‌ها موجب تضعیف آن می‌دانند... این نگاه، طرفداران زیادی دارد.

۲- شفاف سازی: این عده بر این باورند که با کشتی معیوب نمی‌توان به دریا زد. باید ضعف‌ها شناسایی گردند و راهکارهایی برای درمان آنها پیدا کرد. با مخفی کاری نمی‌توان صورت مسئله را پاک کرد. بلکه به آتشی در زیر خاکستر تبدیل خواهد شد. اگر جامعه از واقعیت‌ها اطلاع پیدا کنند، در پی علاج بر خواهند آمد. این استدلال که دشمن از آنها سوءاستفاده خواهد کرد، مورد پذیرش نمی‌باشد، زیرا این مسئله، مشکل ماست اگر خودمان به آن بپردازیم بهانه از دست دیگران خواهیم گرفت. تا دردها و آسیب‌ها شناخته نشود، راه علاج و درمانی نمی‌توان پیدا کرد.

دورویی و چند چهرگی:

یکی از خلیقات ساری و جاری ناپسند، چند شخصیتی، چند چهره‌گی، ظاهر و باطن داشتن، درون و اندرون، خانه‌های چند نبش یا دورویی است. این صفتهای اخلاقی موجب شده است که به سادگی نتوان افراد را شناخت و به آنها اعتماد کرد، ارتباط برقرار نمود و با آنان کار مشترکی آغاز نمود. آنچه در ظاهر افراد با آن روبروی می‌شویم، شخصیت واقعی آنها نمی‌باشد، واقعیت شخصیت آنها درهاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. در این فضا نمی‌توان به صداقت گفتارها، مواضع افراد اعتماد نمود، یا در باره آنها، قضاوت کرد. این مسئله روابط انسانی و اجتماعی را دچار بی‌اعتمادی خواهد کرد.

این شیوه رفتاری فردی و اجتماعی جامعه را در سطح خرد و کلان دچار عارضه و آسیب می‌کند.

در گزارش‌های تاریخی آورده اند:

وقتی که فتحعلیشاه قاجار در سفری به اصفهان به منزلگاه مورچه خورت رسید، در ابتدای ورود به قلعه جمعیتی به همراه کدخدا مورچه خورت به استقبال شاه آمدند. وقتی شاه پیاده شده، کدخدا در حالیکه نوجوانی که پیراهن او به کمرش بسته و دست‌هایش از پشت بسته بود به همراه داشت، کدخدا کارد بلندی در دست داشت، بلند فریاد می‌زد این قربانی را آورده تا جلو پای ولی نعمت خود قربانی کند. کدخدا اصرار داشت پسرش را جلو شاه قربانی کند. فتحعلیشاه نگاه تندی به او انداخت گفت: برو! کدخدا با این

دورویی می‌خواست وفاداری خود را به شاه به نمایش بگذارد و به نان، نوایی برسد و می‌دانست که شاه چنین اجازه‌ای به او نخواهد داد. این حالت در ادبیات دینی نفاق خوانده می‌شود و بسیار تفسیح شده است.

واکوی عوامل دورویی:

عوامل محیطی، تاریخی، تعلیم و تربیت، ساختارها و... خلیقات ما را شکل می‌دهند.

۱- پیشینه تاریخی

حاکمیت‌ها در تاریخ، سلطنت‌های مطلقه ایلی بودند. این حاکمیت طولانی بر شخصیت و خلیقات جوامع تاثیر گذاشته اند. خلیقات بر حسب زیست اجتماعی شکل گرفته و علت‌ها و منطق تاریخی خود را داراست.

نظام‌های سلطنتی مطلقه، حکومت‌های استبدادی صیغه عشیره ای داشتند، فرو ریختن یک سلسله و سر برآوردن سلسله دیگر بمعنای رفتن یک ایل و حاکم شدن ایل دیگر می‌باشد. حاکمیت طولانی ایل‌ها، فرهنگ سیاسی عشیره ای را در جوامع مستقر نمود. مبنای تقسیم قدرت، بهره مندی اشخاص از امکانات مادی، مناصب سیاسی و اقتصادی وابستگی به عشیره و با اطاعت محض و بی چون و چرا از رأس ایل است. هرچه سر سپردگی و هم‌رنگی بیشتر باشد، بهره مندی فرد از مواهب، مادی و امکانات بیشتر خواهد شد. مناصب نان و آب آور به پاس وفاداری و اطاعت محض به اشخاص داده می‌شد.

در فرهنگ چاکری و سرسپردگی، آنانی از مواهب قدرت بهره مند می‌شدند که به قدرت نزدیک بودند. دسته‌ای با جان و دل به سلطنت مطلقه اعتقاد دارند و بالطبع از الطاف آن بهره مند می‌شدند. دسته‌ای که اعتقادی به آنها نداشتند و همراهی نمی‌کردند باید با سختی و فلاک زندگی کنند یا با دوروی و نفاق خود را همراه و همدل با قدرت نشان دهند تا بتوانند از مناصب و مواهب آن بهره برداری نمایند.

بیشتر فیلسوفان اخلاق، لذت و فایده و حقوق طبیعی را ملاک اخلاق می‌دانند.^(۱)

تئوری‌های اخلاق، مبدا شکل‌گیری اصول اخلاقی در هر جامعه می‌باشند.

هرگاه انسان‌های جامعه دریابند که با تغییر چهره می‌توانند به قدرت، ثروت، پایگاه اجتماعی



۲- احساس ناامنی و بی اعتباری جان و مال:

سلطنت‌های استبدادی و مطلقه حاکمیت عمری طولانی داشته‌اند. آنها بر جان و مال رعایای تسلط داشتند. برای رعایای هیچ ارزش و اعتباری قائل نبودند، شاهان مالک کشور بودند و مردم رعایای شاه بودند و بر هیچ چیز حتی جان خود تسلط نداشتند. در این جامعه امنیت جان مال‌ها در گرو تقرب به سلطنت و قدرت است. مردم به هر وسیله سعی داشتند خود را چاکر، نوکر، فدایی، گوش بفرمان نشان دهند، حتی اگر دشمن خونین شاه بودند. دورویی و چندچهرگی راز و رمز زنده حفظ خود از شر بود، پس باید مردی هزار چهره بود تا بتوان زندگی کرد و امنیت یابید.

شاه صاحب اراضی، آبها و مناصب بود، اگر وفاداری فرد احراز شود از این مواهب بهره‌ای خواهد برد، بدین خاطر مردم به هر نحوی سعی در چهره سازی برای خود داشتند تا از خان بی کران قدرت منفعتی به آنها برسد و به امنیت دست یابند. این شیوه زیست بصورت یک رویه عمومی در درازای تاریخ برخی جوامع درآمده است. فرد با چند چهره گی امنیت می‌یابد.

۳- منفعت طلبی انسانی

برخی از افراد برای اینکه به خواسته‌های خود برسند، از هر ابزار استفاده می‌کنند و خود را با محیط و اطرافیان وفق می‌دهند تا منفعتی به آنها برسد.

دورویی و ویژگی شخصیتی آنانی است که شخصیت رک ندارند. آنها قابل اعتماد نبوده و صداقت لازم را ندارند. این افراد از لحاظ شخصیتی تابع متغیرات محیط اطراف خود هستند و همه عوامل اجتماعی و فرهنگی در آنها تاثیرگذار است. از کودکی درگوش نجوا شده است، خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو. این روحیه بخشی از زندگی شان شده است.

۴- راضی نگه داشتن دیگران

اگر از بعد اجتماعی و فرهنگی به این رویه اخلاقی بنگرید، در جامعه افراد وجود دارند که معمولاً میل به راضی نگه داشتن دیگران داشته و برای خود شخصیتی مستقل قائل نیستند. و از ترد شدن و بی توجهی به آنها یا مورد تایید قرار

و...در یک کلمه منفعت دست یابند، چهره خود را تغییر خواهند داد تا با این روش به مواهبی دست یابد. هرگاه در جامعه ای رفتاری استمرار یابد به عادت تبدیل می‌شود و تغییر آن بسیار دشوار و زمان بر است. بسیاری از شاعران در اشعار خود به دورویی اشاره دارند.

لسان الغیب، حافظ در غزل ۱۹۹ خود به خلصت دورویی که همه گیر شده است، عالمان، واعظان را مورد خطاب قرار میدهد.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
گویا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند
یا رب این نودولتان را با خر خودشان نشان
کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

سید اشرف الدین حسینی قزوینی گیلانی، شاعر، نویسنده در دیوان معروف خود نسیم شمال آورده است.

گر روغن و نان خواهی، هم کاسه‌ی ملت شو
خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو

با دزد چو بنشستی، هم مسلک دزدان شو
با جمع دغلبازان هم سیرت و همسان شو
با مست بکن مستی، با پست بکن پستی

با جاهل و بی دانش تو جاهل و نادان شو
با اهل خوشی سرخوش، با اهل طرب خندان
با اهل غم و ماتم نالنده و گریان شو

گر روغن و نان خواهی، هم کاسه‌ی ملت شو
خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو
با بنگی و وافوری شو بنگی و وافوری

در محضر کیفوران کن شنگی و کیفوری
با دودی و قلبانی شو همدم و هم قلبان
گر خلق سماور شد، تو نیز بشو قوری

در جمع تبهکاران زشتی و تباهی کن
در جمع ستمکاران از عدل بکن دوری
گر روغن و نان خواهی، هم کاسه‌ی ملت شو

خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو^(۲)

در سلطنت‌های استبدادی
و مطلقه در تاریخ،
جان و مال رعایا
هیچ ارزش و
اعتباری نداشت،
زیرا شاهان مالک
اصلی کل کشور بودند،
مردم رعایای شاه‌اند
و بر هیچ چیز
حتی جان خود
تسلط نداشتند.

در این جامعه
امنیت جان مال‌ها
در گرو تقرب به سلطنت است.
مردم به هر
وسیله سعی داشتند
خود را چاکر، نوکر، فدای،
گوش بفرمان نشان دهند، حتی
اگر دشمن خونین شاه بودند.

نگرفتن، از دست دادن موقعیت و پایگاه اجتماعی خود بسیار در هراس هستند. این افراد تمایل دارند با پنهان سازی چهره واقعی خود مقبول دیگران قرار دهند. تا دیگران از آنها راضی باشند. این گروه به طور کلی میل به تبعیت جویی دارند و گرایش به استقلال شخصی در آنها بسیار پایین است.

۵- توجه به قضاوت دیگران

دسته‌ای از جامعه تمایل دارند که بیش از آن که هستند، دیده شوند، مورد توجه قرار گیرند و خوب ظاهر شده و دیگران دراززبانی و قضاوت مثبتی نسبت به آنها داشته باشند. یعنی این افراد تا حدود زیادی قدرت ابراز وجود نداشته و از ظاهر شدن واقعیت‌ها هراس دارند. آنها در برخوردها جرأت ابراز خود واقعی را ندارند. این گروه در مطرح کردن خود بسیار جدی هستند و از هر وسیله برای رسیدن به مقصود استفاده می‌نمایند. آنها از ابزارهایی چون آرایش، لباس، اتومبیل، خانه و... برای مطرح کردن خود استفاده می‌کنند تا قضاوت دیگران درباره آنها تغییر کند.

۶- ترس از دست رفتن فرصت‌ها

بعضی وقت‌ها انسان‌ها در شرایطی واقع می‌شوند اگر به دورویی متوصل نشوند، فرصت‌ها را از دست خواهند داد. حکومت‌هایی که قدرت کامل سیاسی و اقتصادی را در اختیار دارند، ورود به هر شغلی منوط به تایید و گزینش سلیقه ای آنهاست. در این حکومت‌ها فقط از نیروهای خودی و همسو در مناصب و مشاغل استفاده می‌شود، از سویی تمام مواهب اقتصادی در دست دولتهاست در واگذاری هر شغلی، مشروط به احراز وفاداری فرد را شرط می‌دانند. اشتغال از نیازهای ضروری است، دست یافتن به اشتغال هم مشروط به گزینش‌های سلیقه ای است، فرد مجبور است برخلاف عقیده اش سخن بگوید. پس از ورود به اشتغال هم او برای حفظ شغلش مجبور است گفتار، مواضع و حتی ظاهر خود را به شکلی در آورد که مورد سوال واقع نشود. این روند گذشته از اینکه دورویی و تزویر را در جامعه ترویج می‌نماید بلکه آن را تطهیر و نهادینه می‌سازد. هرگاه این روند در جامعه ای اخلاق غالب شود، بنیان فساد را پی افکنده و جامعه را به ورطه سقوط اخلاقی و اجتماعی می‌برد.

آنگاه که صریح بودن و صادق بودن، مانع پیشرفت شود، سعی بر این خواهد شد، طوری رفتار، نمایند که برای دیگران خوشایند باشد و بتوانند از فرصت‌ها بهرمنند شوند.

۷- محیط‌های بسته

هرقدر محیط اجتماعی بسته‌تر شود، محدودیت‌های بیشتری اعمال و فشارهای اجتماعی زیادتر می‌گردد. البته در جوامعی که با عقاید شخصی افراد اهمیت نمی‌دهد؛ هر کسی می‌تواند عقاید خاص خود را داشته باشد و این عقاید شخصی مانع پیشرفت او نمی‌شود، این افراد راحت‌تر می‌توانند خودشان را نشان دهند؛ اما جوامعی که در آن پیشرفت بستگی به نوع عقیده، باور و ارزش‌های خاص است، در این محیط‌ها فضای چند چهرگی و چند شخصیتی رواج می‌یابد. در جوامعی که تفاوت‌ها به رسمت شناخته شده، متفاوت اندیشیدن و عمل کردن پذیرفته شده، انسان‌ها از ابراز دیدگاه‌هایشان هراسی ندارد، شهروندان لازم نمی‌دانند که عقیده‌اش را پنهان سازد.

۸- دوران کودکی

والدین براساس تجارب زندگی و تربیتی که از گذشته دارند، مستمر به کودکان خود گوش زد می‌کنند باید براساس اقتضای محیط عمل کنند تا بتواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد، از همان کودکی به افراد حکم می‌کند به اقتضای موقعیت و محیط اطراف رفتار کنند و نه اینکه خودشان باشند، چون ساختارهای جامعه را بر نمی‌تابد. آنگاه که در جامعه میل به شخصیت واقعی از کودکی کشته می‌شود و همه تاکیدها براین است که مطابق با علایق و ارزش‌های خود رفتار نکنند؛ و بلکه به آنها همیشه یادآوری می‌کنند که ببینید دیگران چه می‌خواهند و سعی کنید، گونه ای رفتار نماید که دیگران نظر منفی نسبت به شما پیدا نکنند چرا که آینده شما به خطر می‌افتد. ترس از ابراز خود واقعی از کودکی به نسل آینده آموزش داده می‌شود، آنگاه که بزرگ شدند به همان آموزه عمل می‌کنند.

راهکارهای پیش رو

بسیاری از خلیات آسیب زا موجود، معلول

گاه انسانها در فضایی قرار می‌گیرند که اگر متوسل به دورویی نشوند، فرصت‌ها را از دست می‌دهند، در جوامعی که حکومتها قدرت سیاسی و اقتصادی کامل در اختیار دارند، ورود به هر شغلی منوط به تایید و گزینش سلیقه ای است نه ملی! در این حکومتها فقط از نیروهای خودی و همسو در مناصب و مشاغل استفاده می‌کنند و از سویی تمام مواهب اقتصادی در دست دولتهاست و در واگذاری حتی شغل‌های کوچک هم منوط به احراز وفاداری فرد می‌باشند.

ساختارهای به جا مانده از گذشته است که خود را باز تولید می‌کنند. خلیقات و ساختارها دو روی یک سکه اند. سرهارفورد جونز، سفیر بریتانیا در عصر فتحعلی شاه در مقدمه شرح ماموریت سیاسی اش به ایران می‌آورد: بی پروا می‌گویم که بیشتر معایب جوامع از عوارض سوء حکومتهاست، حال آنکه مردم هر محاسنی دارند ناشی از خصایص ذوق و قریحه ایشان است.

بنابراین نیاز داریم ساختارهای زیست اجتماعی را توسعه دهیم تا مردم روش‌های بهتری برای زندگی برگزینند، مجبور نباشند برای زنده ماندن دروغ بگویند یا برای پیشرفت چاپلوسی کنند و مردمی چند چهره داشته باشند. رفع این موانع از ساختارهای جامعه راه برای از میان برداشتن این صفات ناپسند فراهم گردد. خلیقات تحت تاثیر عوامل تغییر می‌کنند و بهتر یا بدتر می‌شوند. مردم می‌توانند یاد بگیرند طور دیگر ببینند و طور دیگر زندگی کنند.^(۳)

۱- پذیرش حقوق شهروندی

استقرار نظام حقوقی و پذیرش حقوق شهروندی در جامعه، گذر از نظام رعیتی به جامعه مدنی می‌باشد، در این نظام برای مردم و حاکمان وظایفی تعریف شده است. افراد به شهروندانی تبدیل شده که دارای حقوقی غیر قابل نقض هستند که حاکمان با اندک توجیه نتوانند آن را با عناوین مختلف دور بزنند. در این نظام همه شهروندان در مقابل قانون مساویند.

شهروندان به خودی و غیر خودی تقسیم نمی‌شوند، دسته‌ای امنیت آهنین ندارند که به حقوق دیگران تعرض نمایند و از پیگرد امان باشند. در نظام شهروندی دیگر نیازی به تغییر چهره نیست زیرا بخاطر عقیده کسی مورد سؤال واقع نمی‌شود تا باورهای خود را پنهان کند و برای زنده ماندن دروغ بگویند یا برای پیشرفت چاپلوسی کند. با تغییر ساختارها می‌توان خلیقات ناپسند را تغییر داد.

۲- اصلاح نظام تربیتی

با پذیرش نظام حقوقی و حقوق شهروندی، جامعه در امنیت قرار می‌گیرد. در اینجا وظیفه نظام تربیتی است که نسلی را تربیت نماید که به «خود بودن» و ظاهر کردن شخصیت واقعی افتخار کنند و دیگر نیازی به تغییر چهره نیست. آموزش و پرورش در این زمینه نقش تعیین کننده دارد. باید به کودکان آموخت که انسان دارای یک شخصیت است، چند چهرگی کار ناپسند و خلاف واقع است.

پانوشتها:

۱. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۵، ص .

۲. نسیم شمال، ج اول، ص ۵۳.

۳. ما ایرانیان، ص ۲۸.

اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم اخلاق)



محمد تقی خلجی
محقق و پژوهشگر دینی

مدد خواهی از خدا برای نگهداشت از

انحراف

«اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي. بار خدایا! به لطف خویش، نیتم را از هر عیب و نقصی خالص گردان، و یقینم را به آن چه نزد توست، ثبات و پایداری بخش، و به قدرت خود، آن چه از من تباه گردیده، اصلاح فرما.»

واژه «وفِّر» در لغت، گاهی به معنای لازم است: وَفِّرَ الشَّيْءَ وَفُورًا، تَمَّ وَكَمَّلَ؛ یعنی تمام و کامل شد؛ «فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءٌ مَوْفُورًا!»^(۱) (بی گمان دوزخ کیفر شماسست - یعنی شیطان و پیروان او از نسل آدم - کیفری تمام و کامل». و گاهی متعدی است: وَفَّرْتَهُ، أَتَمَّمْتَهُ وَ أَكَمَلْتَهُ؛ یعنی آن چیز، یا آن کار را تمام و کامل کردم.

لَطْفَ لُطْفًا بِهِ وَ لَهُ؛ با او مهربانی کرد و همدلی نمود. لَطْفَ اللَّهِ بِهِ وَ لَهُ؛ خداوند به او لطف و مهربانی فرمود و او را از خطا و بلا نگهداشت، به معنای توفیق خدایی نیز آمده است؛ توفیقی که بنده را به فرمانبرداری از خدا نزدیک و از نافرمانی او دور کند و به اضطرار منجر نشود. «اللَّهُ لَطِيفٌ بَعَادِهِ»^(۲) خدا به بندگان خویش مهربان و نیکوکار یا در کارشان دقیق و باریکدان است.»

خواجه عبدالله انصاری در توصیف لطف خدای لطیف چنین گوید: «لطف وی بود که تو را توفیق داد تا او را پرستیدی، توفیق کرد، تا از او خواستی دل معدن نور کرد تا نادیده دوست داشتی و نادریافته بشناختی. لطف وی بود که از تو طاعات موقت خواست و مَثُوبات مَوْبِد (پاداش‌های جاودانه) بداد: «عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْدُودٍ»^(۳) دهشی پایدار». لطف وی بود که بنده را توفیق خدمت داد و آن گه هم خود مدحت و ستایش بر سر نهاد که: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ»^(۴) توبه کنندگان، پرستشگران، ستایشگران، نماز گزاران. لطف وی بود که به وقت گناه تو را جاهل خواند تا عفو کند: «إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ»^(۵) چنان چه هر یک از شما از سر نادانی کار بدی انجام دهد. به وقت شهادت عالم خواند تا گواهی بپذیرد: «إِلَّا مَنْ

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد(ع)

تبیین ایمان از منظر آموزه‌های دینی

(بخش ۱۴)

بزند. و این جاودانگی و ماندگاری، جز از دستان پر مهر و لطف خداوند، نصیب آدمی نخواهد شد. از همین روست که گفته‌اند: انگیزه الهی داشتن به کارهایی که انجام می‌گیرد، رنگ خدایی می‌بخشد؛ رنگی که بی زوال و ماندگار است: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^(۱۲) رنگ و نگار خداوند را بگزینید و خوش رنگ و نگارتر از خداوند کیست». و به راستی چه رنگی پایاتر و ماندگارتر از رنگ خدایی است؟! «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^(۱۳) آن چه نزد شماست پایان می‌پذیرد و آن چه نزد خداوند است، پایاست.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

عشق نبود، عاقبت ننگی بود

ز آنک عشق مردگان پاینده نیست

ز آنک مرده سوی ما آینده نیست

عشق زنده در روان و در بصر

هر دمی باشد ز غنچه تازه تر

عشق آن زنده گزین، کو باقیست

کز شراب جان فزایت ساقیست

عشق آن بگزین که جمله انبیا

یافتند از عشق او کار و کیا

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست.^(۱۴)

به همین دلیل است که عارفان می‌گویند: اگر وجود خداوند را از این جهان حذف کنیم، دیگر جهان جای زندگی نیست، و هرگز برای کارهایی که انجام می‌دهیم، انگیزه و دلیل عقلانی نخواهیم داشت. و اساساً زیستن در غیاب خداوند ملال انگیز و ناخوشایند خواهد بود: «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً»^(۱۵) و هر که از یاد من روی برتابد، بی گمان، او را زیستن تنگ خواهد بود.

زندگی بی دوست جان فرسودن است

مرگ حاضر غایب از حق بودن است

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود

بی خدا آب حیات آتش بود^(۱۶)

و به همین دلیل است که اولیای بزرگ خداوند، هیچ کاری را - چه فکری، چه بدنی، چه مالی - جز برای رضای خداوند انجام نمی‌دادند. نه تنها خواستار پاداشی نبودند، حتی انتظار شکر زبانی را نیز، نداشتند: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا»^(۱۷) و خوراک را با دوست داشتنتش، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند. [با خود می‌گویند: شما را تنها برای خشنودی خداوند خوراک می‌دهیم، نه پاداش از شما خواهیم و نه سپاسی.] و این بی‌اعتنایی، حتی به سپاسگزاری زبانی، برای این بود که می‌دانستند آدمی هرگز، به حقیقت اخلاص دست نمی‌یابد مگر آن که در انجام کارهایش، جز خدا را منظور نکند و این تعلیم بزرگ انسانی را از پیامبر اکرم (ص) آموخته بودند که فرموده بود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ

شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»^(۱۸) مگر آنان که با دانایی به حق گواهی دهند. «به وقت تقصیر، ضعیف خواند، تا تقصیرت محو کند: «وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»^(۱۹) آدمی را ناتوان آفریده اند.» آن درویش گوید، از سر سوز و نیاز در آن خلوت راز: الهی تو ما را ضعیف خواندی، از ضعیف چه آید جز از خطا، و ما را جاهل خواندی و از جاهل چه آید جز از جفا، و تو خداوندی کریم و لطیف، از کریم و لطیف چه سزد جز از کرم و وفا و بخشیدن عطا. سزای بنده آن است که چون لطف و رفق او - جل جلاله - بر خود بشناخت دامن از کونین (هر دو جهان) درچیند، بساط هوس در نوردد، مگر عبودیت بر میان بندد بر درگاه خدمت و حرمت لزوم گردد، دیده از نظر اغیار بردوزد، خرمن اطماع (طمع ورزی‌های) خلق بسوزد، با دلی بی غبار و سینه ای بی بار، منتظر الطاف و مَبَارَ (بخشش‌های) الهی بنشیند تا حق - جل جلاله - به لطف خودکار وی می‌سازد و دل وی در مهد عهد می‌نوازد: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ». خدای را جل جلاله - هم لطف است و هم مهر. به لطف او کعبه و مسجدها بنا کردند، به قهر او کلیساها و بتکده‌ها برآوردند توفیق را فرستاد تا طلیعه لشکر لطف بود، خذلان (خواری درماندگی) را بر انگیخت تا مقدمه لشکر عدل بود. مسکین آدمی بیچاره که او را گذر بر لشکر لطف و مهر آمد، نداند که طلیعه لشکر لطف او را دربرگیرد به ناز، یا مقدمه لشکر عدل او را به پای فرو گیرد، زار و خوار»^(۲۰)

امام سجاد (ع) در فراز نخست این نیایش، از بارگاه ربوی کامل ترین ایمان، و سپس برترین یقین و آن گاه بهترین نیت، و در پایان نیکوترین عمل را در خواست کرد. و اما در این فراز، از خدای لطیف و پرمهر می‌خواهد، در پرتو لطف سرشار و مدارای بی دریغش نیتش را کامل و تمام گرداند و به یقین او ثبات و پایداری بخشد و کاستی‌های آن چه را که انجام داده است، تدارک کند و آنها را، به سامان رساند: «اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي ...» چرا که کمال هر کاری، در گرو نیت است، و تا آن گاه که نیت از اغراض فرومایه و انگیزه‌هایی هم چون ریا، شهرت طلبی، جاه و مال خواهی و دوستداری ثنا و ستایش، بدور نباشد، ناقص و بی محتوا است، کالبدی بی جان است و به تعبیر قرآن کریم: چون توده خاکستری است که در روزی باد خیز و طوفانی، باد بر آن بوزد، از آن چه آدمی به چنگ آورده، چیزی در کف ندارد: «كَرَّمَادِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ»^(۲۱) و چون سرابی است در بیابانی خشک که تشنه، آن را آب می‌پندارد تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد: «كَسْرَابٍ يَبْقَعُهُ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»^(۲۲)

جوهره کارهای آدمی

جوهره و حقیقت کارهای آدمی، بستگی دارد به ماندگاری و جاودانگی آنها، هم چنان که پیامبر بزرگوار (ص) فرمود: «الْأُمُورُ بِتَمَامِهَا وَ الْأَعْمَالُ بِخَوَاتِمِهَا»^(۲۳) کارها به تمام شدن آنهاست، و اعمال به پایان‌های آنها. «بنابراین، آدمی ناگزیر است که کارهایش را - از قبیل ایمان، انفاق، جهاد و ایثار - به امری جاودانه و ماندگار گره

خویش به سامان آور.

دست گیر از دست ما، ما را بخیر
 پرده را بردار و پرده ما مدر
 باز خر ما را از این نفس پلید
 کاروش تا استخوان ما رسید
 از چو ما بیچارگان این بند سخت
 کی گشاید ای شه بی تاج و تخت؟
 این چنین قفل گران را ای ودود
 کی تواند جز که فضل تو گشود؟
 ما ز خود سوی تو گردانیم سر
 چون تویی از ما به ما نزدیک تر
 این دعا هم بخشش و تعلیم تست
 گرنه در گلخن گلستان از چه رست؟
 یا رب این بخشش نه حد کار ماست
 لطف تو لطف خفی را خود سزاست^(۲۰)

پانویست‌ها:

۱. اسراء، آیه ۶۳.
۲. شوری، آیه ۱۹.
۳. هود، آیه ۱۰۸.
۴. توبه، آیه ۱۱۲.
۵. انعام، آیه ۵۴.
۶. زخرف، آیه ۸۶.
۷. نساء، آیه ۲۸.
۸. کشف الاسرار و عذة الابرار، ج ۹، ص ۳۱.
۹. ابراهیم، آیه ۱۸.
۱۰. نوره، آیه ۳۹.
۱۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.
۱۲. بقره، آیه ۱۲۸.
۱۳. نخل، آیه ۹۶.
۱۴. مثنوی، دفتر یکم، بیت ۲۲۱ - ۲۱۷ - ۲۰۵.
۱۵. طه، آیه ۱۳۴.
۱۶. مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۱، ۷۷۰.

۱۷. انسان، آیه ۸ و ۹. جمهور مفسران اهل تسنن و شیعیه به اتفاق بر آن اند که این آیات درباره علی و فاطمه نازل شده است. هنگامی که پیامبر(ص) به خانه ایشان آمد و حسن و حسین(ع) را بیمار دید، علی و فاطمه(س) را فرمود: نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند. ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. خدای تعالی حسن و حسین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو به وام گرفته یا به مزد کاری به دست آورده آرد کردند، و سپس نان پختند و هنگام مغرب که خواستند افطار کنند مسکینی به در خانه آمد و درخواست طعام کرد؛ طعام خود را به او دادند و با آب روزه گشاده و شب را گذرانیدند. روز دیگر روزه گرفتند یتیمی به در خانه آمد، نیز هم چنان کردند؛ شب سوم اسیری سر رسید، خوردنی خود را به وی دادند و حق سبحان و تعالی این آیت فرستاد که: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ سُرُهُ مُسْتَطِيرًا وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ؛ به پیمان خود وفا می کنند و از روزی می هراسند که شر آن همه گیر است و خوراک را ...». رجوع شود به تفسیر کشف، ج ۴، ص ۱۹۶.

۱۸. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۲۰.

۱۹. نهج البلاغه، خورشید بی غروب، ص ۲۴۶، خطبه ۲۰.

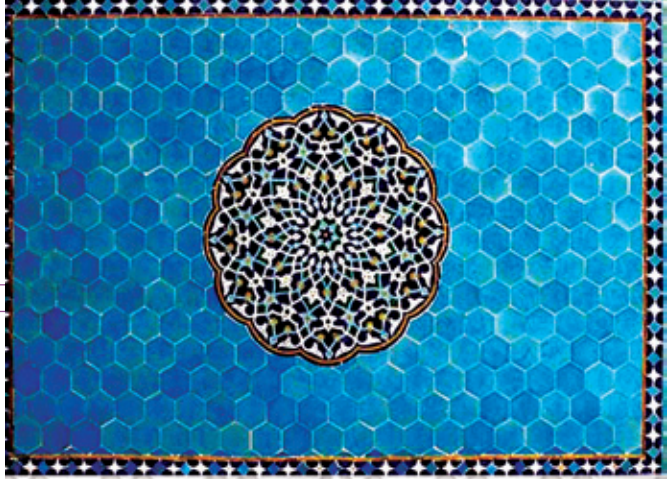
۲۰. مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۹ - ۲۴۴۳.

حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحَمِّدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ؛^(۱۸) هر حقی را حقیقتی است؛ و هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر هنگامی که دوستار آن نباشد که برای عملی که کرده است او را ستایش کنند.» آری، بندگان خالص خداوند چنین اند، خوش ندارند که در برابر نیکی هایی که به مردمان می کنند، حتی این پندار در ذهن شان راه یابد که به چالپوسی گراییده اند و شنیدن ثنای خویش را دوست می دارند. آن ها چنان خاکسار بودند که خود را در برابر خداوند هیچ هیچ می دانستند. برای همین، از تحسین و ثنای مردمان به خاطر کاری که انجام داده بودند و گره فرو بسته ای که گشوده بودند، هرگز کام جان شان شیرین نمی شد. علی(ع) در «صفین» آن گاه که پاره ای از اصول فلسفه سیاسی خود را بازگو می کرد فرمود: «إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغَرَ عِنْدَهُ - لِعَظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَأْسُوءَةٍ وَ أَنْ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ لَطْفَ أَحْسَانِهِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظَمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أَرَادَ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظْمًا؛^(۱۹) بی گمان ناچیز دیدن همه چیز در برابر بزرگی خداوند، بخشی از حقوق اوست بر هر آن که شکوه خدای را در ژرفای جان پذیرا باشد و او را در قلب جایگاهی شکوهمند دهد، و بی شک سزاوارترین کس به این ویژگی هم او است که نعمت خداوند بر دوشش بیش تر سنگینی می کند و از نیکی های سراسر لطف حق بهره ای افزون تر دارد، که بی تردید نعمت خداوند بر دوش هر کس سنگینی کند، حق الهی نیز، بر وی بزرگی گیرد.»

این که امام سجاد(ع) پس از درخواست ایمان و یقین و نیت و عمل و البته کامل ترین، برترین، بهترین و نیکوترین آنها را وفور نیت؛ یعنی کامل و تمام آن را طلبید، برای این که در نگاه او، هر چه جز

خداست، حقیر و ناچیز است. وجودش سرشار از ایمان است و یقین؛ یقینی که میوه شیرین ایمان اوست و گرد و غبار شبهه ها و تردیدها چهره آن را نپوشانده است. برای همین، به دنبال خواسته هایش، تصحیح یقین اش خواستار شد؛ یعنی اصلاح و ثبات آن را؛ حالت و روحیه ای که اگر در جان آدمی نشست، همه وجود او را - سر تا قدم - نسبت به مقام پروردگارش خاضع می کند؛ تا آنجا که جز خدا را نمی بیند و جز او را نمی خواهد: «اللهم وفر بطفك نيتي، و صحح بما عندك يقيني، و استصلح بقدرتك ما فسد مني.» و می سزد ما خاک نشینان که به پیروی از این امام همام، و این زینت پرستدگان، با او هم آوا شده از بارگاه عزت ربوبی بخواهیم، آن چه را که برای نگهداری و حراست از ایمان و یقینش، نیت و عملش خواست: بار خدا! به لطف و مهر خویش، نیت مان را کامل فرما و از جانب خود، یقین مان را درست گردان و تباهی های اعمال مان را با توانمندی

عارفان می گویند:
 اگر وجود خداوند را از
 این جهان حذف کنیم،
 دیگر جهان جای زندگی
 نیست، و هرگز
 برای کارهایی که انجام
 می دهیم، انگیزه و
 دلیل عقلانی نخواهیم
 داشت. و اساسا
 زیستن در غیاب
 خداوند ملال انگیز و
 ناخوشایند خواهد بود.



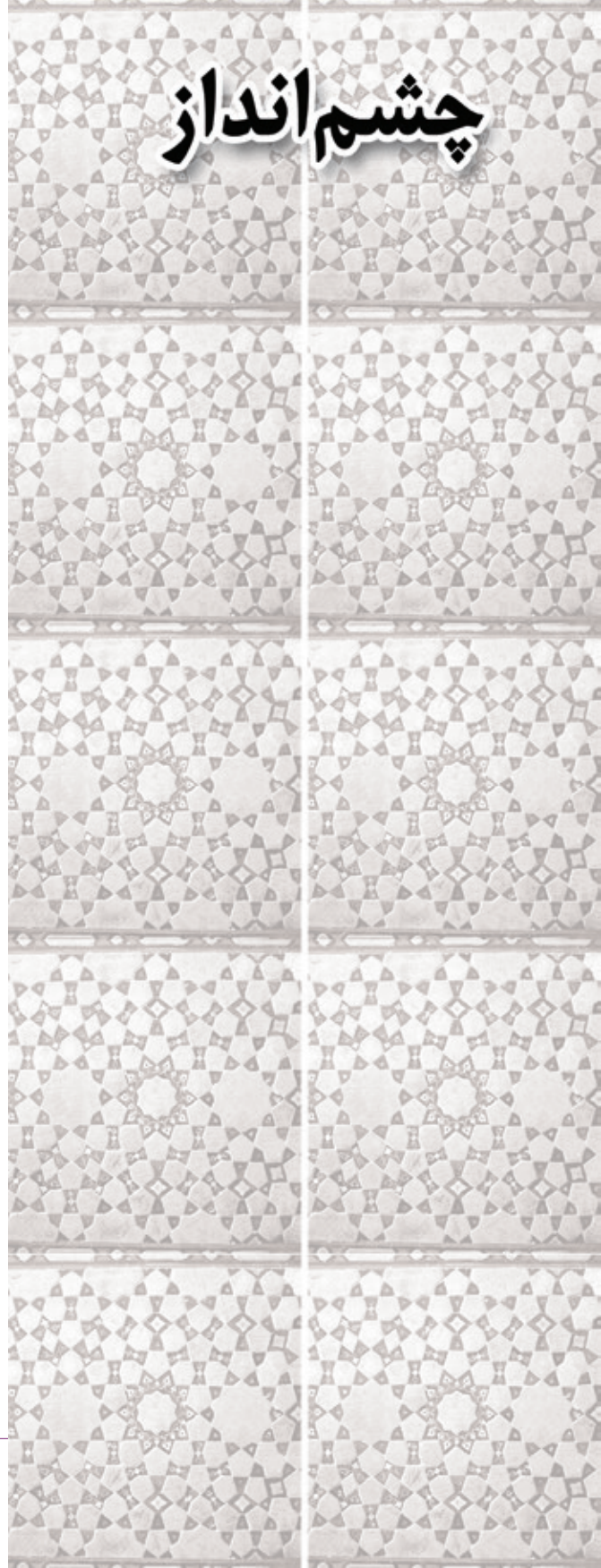
گفتگوی جالب امام خمینی و آیت الله حکیم درباره سیاست و مبارزه



این گفتگوی حضرت
امام خمینی با آیت الله سید
محسن حکیم در تاریخ ۲۷
مهر ۱۳۴۴، یکی از مهمترین
متون نشان دهنده‌ی عمق
تفاوت مکتب امام خمینی
با سایر علما و مراجع تقلید

شیعه است. در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۴۴ پس از آنکه امام خمینی نماز مغرب و عشاء را در مدرسه آقای بروجردی ادا نمودند به همراه جمعی از طلاب و یاران خود جهت عیادت به منزل آیت الله حکیم (ره) رفتند. پس از انجام تعارفات معمولی بین ایشان و آیت الله حکیم (ره)، امام (ره) به آیت الله حکیم (ره) فرمودند: شنیدم کسالت دارید. خوب است به ایران برای مداوا تشریف ببرید و در ضمن قضایای ایران را از نزدیک لمس کنید و مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد. در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم: مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جنابعالی هم این طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند و الا شما هم ساکت نمی‌ماندید. در تهران به عنوان بیست و پنج سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور چهارصد هزار دلار از این مردم فقیر برای مصارف جشن گرفتند، ۸۰۰ دختر و ۸۰۰ پسر را به عنوان دعا در محلی به جان هم انداختند به عنوان دعا چه کرده‌اند که از گفتنش خجلم، «آیت الله حکیم (ره): من از تمام قضایا کاملا واقف هستم. امام خمینی (ره): گمان نمی‌کنم که از همه قضایا مطلع باشید. چه اگر مطلع بودید در قضایای اخیر ایران شما کوتاه نمی‌آمدید. آیت الله حکیم (ره): آنچه وظیفه شرعی بود به‌جا آوردم، و شما هنوز از اوضاع سیاسی جهان باخبر نیستید. یک عده افراد سودجو این قضایا را ایجاد می‌کنند که خود سود ببرند، و باید خیلی متوجه و بیدار باشیم. امام خمینی (ره): شاید مطلع نباشید که آمریکا و انگلستان می‌خواهند دول اسلامی را محو و نابود کنند و فعلا از ایران شروع کردند. تمام منافع ایران را می‌برند و می‌خواهند خون این ملت‌ها را بمکنند. باید متوجه بود و بیدار شد و ما بدین جهت قیام کردیم، و محمد رضا شاه پهلوی اصلا معتقد به اسلام نیست. آیت الله حکیم (ره): بلی آن طور که شما می‌گویید صحیح است، ولی راه ایستادگی و مقاومت با آن‌ها آن طور که شما اقدام کردید درست نبود. چون ما که سلاح و قدرت نداریم، سلاح و قدرت ما همین مردم هستند. اینها هم حرکتشان از طرف باد است (یعنی با باد می‌آیند و با باد می‌روند). ما تجاربی از انقلاب ۱۹۲۰ عراق داریم و می‌دانیم که چگونه با ما انگلیسی‌ها رفتار کردند و نتیجه قیام و انقلاب ما به کجا منتهی شد. خیلی محتاطانه باید حرکت کرد و به اندک غفلت ممکن است مسلمان‌ها ذلیل و نابود گردند؛ و من خود را در مقابل این مسائل مستؤل می‌دانم. بعضی از قضایا را که شما بیان کردید ما تحقیق کردیم

چشم انداز

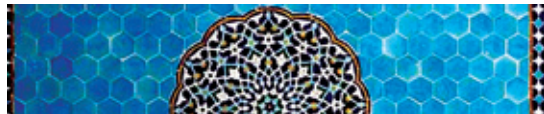


آن طور نیست. امام خمینی (ره): البته من بدون تحقیق و تتبع اقدام نکردم و من مدارک مستدل دارم. آیت الله حکیم (ره): وانگهی چه می شود کرد چه اثر دارد؟ امام خمینی (ره): قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم، چطور اثر ندارد اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً موثر است. آیت الله حکیم (ره): اگر احتمال عقلایی نیز داشته باشد و از طریق عقلایی اقدام شود خوب است. امام خمینی (ره): قطعاً تأثیر دارد چنانچه اثر هم دیدیم و منظور ما از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیر عاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود اقدام علما و عقلای ملت است. آیت الله حکیم (ره): اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی کنند، آن ها برای دین سینه چاک نمی کنند. امام خمینی (ره): چطور مردم دروغ می گویند، این مردم جان دادند، زجر دیدند، حبس کشیدند، تبعید شدند، اموالشان به غارت رفت. چطور مردم بقال و عطار سرمحل که سینه جلو گلوله دارند دروغ می گویند؟ آیت الله حکیم (ره): تبعیت نمی کنند، مرید اغراض مادیه هستند. امام خمینی (ره): عرض کردم که مردم در پانزده خرداد جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند. آیت الله حکیم (ره): اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود مردم به ما ناسزا می گویند و سر و صدا راه می اندازند. امام خمینی (ره): ما که قیام کردیم از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست بوسی ندیدیم و هر که کوتاهی کرد حرف سرد شنید و مورد بی ارادتی مردم واقع شد. در تبعید ترکیه، به یکی از دهات ترکیه اسمش یادم نیست رفتم اهالی آن ده گفتند: وقتی آتاتورک مشغول عملیات ضد دینی خود شد علمای ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاتورک شدند، آتاتورک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه را به قتل رسانید. من شرمند شدم. پیش خود فکر کردم که آن ها سنی می باشند، وقتی خطر را به دین اسلام نزدیک می بینند، چهل نفر کشته می دهند، ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که [به] دیانتمان وارد آمده خون از دماغمان نیامد (نه از بینی من و نه شما و نه دیگری). واقعا جای خجالت است. آیت الله حکیم (ره): چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد. امام خمینی (ره): عملیات ضد دینی دو جور است: یکی مثل رضاخان بی دینی می کرد و می گفت: من می کنم و نسبت به شرع نمی داد، البته موضوع اقدام علیه او از باب نهی از منکر بود ولی شاه فعلی هر عملی ضد قرآن و مذهب می کند و می گوید: از دین است. نظر قرآن چنین است، من از قرآن کریم می گویم، این بدعت عظیم که بر اساس دیانت لطمه وارد می کند قابل تحمل نیست، باید جان بازی کرد، بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد عده ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته هایی از آن ها کشته شدند. آیت الله حکیم (ره): تاریخ چه فایده ای دارد باید اثر داشته باشد. امام خمینی (ره): چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین بن علی (ع) به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می گیریم؟ آیت الله حکیم (ره):

شما جواب خدا را در این خون ریزی چه می دهید؟ امام خمینی (ره): امام حسین (ع) که قیام کرد و خود و عده ای شهید شدند برای چه بود؟ برای حفظ اسلام بود. پس باید این اعتراض را هم به او بنماییم. در این بین آیت الله حکیم (ره) عصبانی شده و با عصبانیت فرمودند: ای آقا! شما خود را با امام حسین (ع) قیاس می کنید؟ امام حسین (ع) امام مفترض الطاعه و عالم و مأمور از جانب خداوند بود. شما چرا امام حسن (ع) را نمی گویند. هر کاری که می خواهید بکنید و هر خونی که می خواهید ریخته شود امام حسین (ع) را در میان می آورید. ریختن یک قطره خون بی گناه در نزد خداوند مسئولیت عظیم دارد. امام خمینی (ره): اگر امام حسن (ع) هم به اندازه شما مرید داشت قیام می کرد. در اول امر قیام کرد دید مریدها فروخته شده اند، لذا فتح نکرد، اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید. آیت الله حکیم (ره): من که نمی بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم تبعیت نماید. امام خمینی (ره): شما اقدام کنید و قیام نمایید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد. آیت الله حکیم (ره): لبخند و سکوت.

چند لحظه بعد امام خمینی (ره) بلند شدند و آیت الله حکیم (ره) تا در اتاق از ایشان مشایعت کردند و از منزل خارج شدند. این دیدار حدود بیست دقیقه به طول انجامید. در خلال این مدت آقای سید یوسف حکیم (ره) و بعضی از آقازادگان و حواشی آیت الله حکیم (ره) حضور داشتند.

منبع: پارسینه به نقل از کتاب کوثر ج ۲، ص ۱۲۵



آیت الله العظمی شبیری زنجانی: دخالت های افراد غیرمتخصص در امور سیاسی خسارت های قابل توجهی به مردم وارد کرده است.

آیت الله شبیری زنجانی در دیدار با امام جمعه موقت تهران اظهار نظر در مسائل سیاسی را نیازمند تخصص در این زمینه دانستند و از دخالت افراد غیر خبره در سیاست ابراز تاسف کردند. آیت الله امامی کاشانی در بیت آیت الله العظمی شبیری زنجانی با مرجع عالی قدر تشیع دیدار و گفتگو کرد. ایشان در این دیدار با ابراز تاسف از دخالت افراد غیر متخصص در امور سیاسی خاطر نشان کردند: متأسفانه تا کنون این دخالت ها خسارت های قابل توجهی به مردم وارد کرده است. سیاست «خبرویت» می خواهد.



منبع: انتخاب



سیدحسن خمینی: جلوگیری از مصادره امام هزینه دارد.



جمعی از علماء، فضلا و پژوهشگران حوزوی با یادگار امام دیدار و دیدگاه‌های خود را در موضوع انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری و مبانی سیاسی جمهوری اسلامی ایران مطرح کردند.

آفتاب: در ابتدای این دیدار حجت‌الاسلام و المسلمین سید صادق قادری با بیان حدیث « المر یحفظ فی ولده»، دلیل حضور این جمع را همدلی با بیت امام ذکر و اظهار کرد: این بیت باید برای همیشه بر تارک نظام و انقلاب بدرخشد، گرچه شاید این بیت، تیره روزان و تیره بختان را غمگین و ملول می‌کند.

در ادامه این دیدار آیت الله سید ضیاء مرتضوی استاد خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم با سپاسگزاری از حضور مدیران، عالمانه و متین یادگار امام در انتخابات خبرگان و آرزوی توفیق و عزت روزافزون بیت امام خصوصا حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی به برکات سختی‌های سال‌های اخیر در کشور اشاره کرد. وی با بیان این که آنچه به جناب آقای سید حسن خمینی باز می‌گردد، این است که ایشان مراتب سرزندگی خود را پس از اتفاقات اخیر نشان داده اند، یادآور شد: این قضیه مصداق همان مطلبی است که معلی بن خنیس از اصحاب امام صادق(ع) نقل می‌کند: روزی به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نعمت‌هایی را که بنی عباس دارند به یاد آوردم و با خود گفتم: اگر این نعمت‌ها برای شما می‌بود، ما هم با شما، در خوشی بودیم. اما امام صادق(ع) پاسخ دادند: هیبهات ای معلی! اگر چنین می‌بود (و ما حاکم بودیم) برای ما جز تدبیر شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی خورش، چیزی نبود(اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۳). مرتضوی همچنین از «اخلاق مردمی و تواضع یادگار امام و کمتر جوشیدن وی با قدرتمندانی که ممکن است قصد سوء استفاده داشته باشند»، تمجید کرد و سپس به بیان یکی از کلمات منسوب به امیرالمومنین(ع) در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید پرداخت.

وی با بیان اینکه انتظار ما از یادگار امام این بوده و هست که مانند امام به تکلیف عمل کنند و نه نتیجه، خطاب به وی گفت: شما دنبال انجام وظیفه بودید و ادب را در این دیدید که وقتی بزرگان و مردم از شما دعوت می‌کنند در انتخابات حضور یابید که ما از شما بابت انجام این کار تشکر می‌کنیم.



آیت‌الله جوادی آملی و نقد برخورد همراه با خشونت ناهیان از بدحجابی



آیت‌الله جوادی آملی در حاشیه درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه به انتقاد از چگونگی برخورد با مسئله بدحجابی پرداخته است. به گزارش دین‌آنلاین، خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران بخشی از سخنان آیت‌الله جوادی آملی را در نقد برخورد همراه با

خشونت ناهیان از منکر بدحجابی آورده است:

الآن همین جریان عفاف و بدحجابی و کم‌حجابی و امثال آنها با ساده‌ترین نهی از منکر حل می‌شود، ما نهی از منکر را با پرخاش صحیح نمی‌دانیم؛ اگر خانمی بدحجاب بود از اول خیابان تا آخر خیابان این خانم‌هایی که عبور می‌کنند همه با یک نگاه سخت و سنگینی به او نگاه بکنند او خودش را جمع می‌کند، مگر این واجب نیست؟ مگر این جزء نهی از منکر نیست؟ نهی از منکر اولش انزجار قلبی است، بعد چهره طوری باشد که بگویند این به چه وضعی است که خودت را درآوردی؟ همین! این اصلاً خودش را برای نشان دادن عَرَضه می‌کند، وقتی ببیند هر کسی او را می‌بیند عبوس کرده می‌بیند و با بی‌اعتنایی می‌بیند خودش را جمع می‌کند، این حداقل نهی از منکر است! ما دلمان می‌خواهد یک گشتی داشته باشیم و بگیر و ببند باشد که بشود نهی از منکر. بی‌اعتنایی کردن که سوءظن نیست! آن کسی که نهی از منکر می‌کند، همین‌طور با چهره خشن نگاه می‌کند؛ یعنی این چه وضعی است که خودت را درآوردی؟ او در همان وسط خیابان خودش را جمع می‌کند، وقتی ببیند همه اعتراض می‌کنند، خودش را جمع می‌کند، این حداقل نهی از منکر است! اصلاً لازم نیست که بگویند حجاب خود را رعایت کن! این واجب است بر همه و این مرحله «ضعیفه» نهی از منکر است! چه مرد چه زن، وقتی نگاه اعتراض‌آمیز می‌کند که این چه وضعی است که خودت را درآوردی؟ شخص بدحجاب خودش را جمع می‌کند. وقتی که چندین بار به شخص بدحجاب تذکر داده شد و اثر نکرد معلوم می‌شود که این فرد دارد علناً دهن کجی می‌کند. مراحل ابتدایی نهی از منکر اولاً انزجار قلبی و ثانیاً درهم کشیدن چهره است اما وقتی این عمل اثر نکرد همین که با چهره خشن نگاه بکنند، او خودش را جمع می‌کند.

مرتضوی در پایان با بیان این که «دلیل شایستگی سید حسن آقا فقط انتساب به امام نبود بلکه شخص ایشان شایستگی دارد اگرچه احترام به بیت امام واجب است» از سید حسن خمینی خواست تا همانگونه که تاکنون منانت و صلابت جدّ خویش، روحیه مردمی، تواضع، دوستی و رفاقت و در عین حال حضور سرزنده خود را حفظ کرده‌اند، از این پس هم این روحیه را حفظ کنند.

در ادامه این نشست حجت الاسلام و المسلمین حسین عرب با بیان اینکه جریان نواندیش حوزه باید با جوانان بیش از پیش در مورد اندیشه‌های امام و اهداف نهضت امام ارتباط داشته باشند، یادآور شد: به عنوان مثال، در مورد این فرمایش امام که می‌گویند «اگر چنانچه آمریکا از ما تعریف کند و روزنامه‌های آمریکا از ما تعریف کنند، آن وقت است که باید مردم بگویند این چه است قضیه؟ یک قضیه‌ای است که دارند تعریف می‌کنند!» باید توضیح و تبیین شود؛ چرا که از این جمله سوء استفاده‌های زیادی می‌شود در حالی که اگر خارجی‌ها از خودشان تعریف کنند، نام آن را «اعتراف» می‌گذارند! اما اگر از رقیب تعریف شود سخن امام را بازگو می‌کنند و می‌گویند باید برعکس آن رأی دهید. یا مثلا این جمله «ولایت فقیه ادامه ولایت رسول الله است» به درستی برای جوانان تبیین نمی‌شود و مسئولیت تبیین آن متوجه جنابعالی و محققین است. عرب با اشاره به تأکید امام بر حضور مجتهدان در سیاست، تأکید کرد: مکررا جوانان ما می‌پرسند که چرا حوزویان و مراجع در امور سیاسی وارد نمی‌شوند و می‌گویند چرا وقتی نام یک خیابان در قم از العدیر به یک نام دیگر تغییر می‌کند واکنش نشان داده می‌شود اما در مورد برخی امور مهم دیگر حرفی گفته نمی‌شود؟! برای مردم این سکوت قابل قبول نیست. جوانان می‌پرسند که جایگاه حوزه در حوادث کشور کجاست؟ لذا تعامل حوزویان با جامعه باید بیشتر شود.

حجت الاسلام و المسلمین قاضی زاده نیز با تبریک موفقیت‌های انتخابات اخیر، به موضوع مهم فلسفه سیاسی انتخابات در جمهوری اسلامی پرداخت و اظهار کرد: همه کسانی که متولی برگزاری مراحل مختلف انتخابات هستند باید مشخص کنند نگاهشان به انتخابات چیست؟ آیا هدف از این کار صرفا جلوگیری از متهم شدن از سوی دنیاست تا به غربی‌ها بگوییم ما هم انتخابات داریم و به مردم هم دلگرمی بدهیم که در سرنوشت شان سهم دارند؟ یا اینکه واقعا انتخاب رأی مردم و حق الناس است؟ وی با انتقاد از آنچه تعاریف جدید در تعیین شرایط خیرگان خواند، یادآور شد: حق مردم حق الناس است و این امر اقتضائاتی دارد. قاضی زاده گفت: اگر حضور حاج حسن آقا در انتخابات تهران بود تعداد آراء خیلی بیشتر از این بود و می‌توانستیم برگ زرین بزرگتری داشته باشیم.

در این جلسه حجت الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی نیز با تقدیر و تشکر از مشی فکری و عملی یادگار امام طی سال‌های اخیر در تأکید بر اخلاق و آداب اسلامی و پابندی به آن در مقابل بی اخلاقی‌ها، بر ضرورت پذیرش تکثر فکری در جامعه و گفت و گو میان

افکار مختلف تأکید کرد و گفت: قرآن بر ترویج افکار تأکید می‌کند و ما که مدعی هستیم در مقابل رقبا باید این امر را رعایت کنیم. وی تصریح کرد: تکثر به معنای گفتن یک سخن توسط چند صدا نیست، بلکه به معنای اندیشه‌های مختلف است. مهریزی با بیان اینکه نپذیرفتن تکثر در پنج قالب قهر، فحش، توهین، نفرین و دعوا خود را بروز می‌دهد، تأکید کرد: تلاش کنیم تکثر را در فکر و عمل ترویج کنیم و به پنج شیوه مذکور متوسل نشویم.

در پایان این دیدار یادگار امام ضمن تشکر از حضار در سخنان کوتاهی با اشاره به این جمله امام که «اگر اسلام عزیز و جمهوری اسلامی نوپا، به انحراف کشیده شود و سیلی بخورد و به شکست منتهی شود، خدای نخواست، اسلام، برای قرن‌ها، به طاق نسیان سپرده می‌شود» تأکید کرد: همه ما باید امام را به گونه‌ای به عنوان محور وحدت در جامعه اسلامی مان حفظ کنیم که تمام قومیت‌ها، مذاهب و جناح‌های سیاسی گوناگون بتوانند خود را در آئینه آن ببینند؛ گرچه جلوگیری از مصادره امام ممکن است هزینه‌هایی را در پی داشته باشد.

منبع: آفتاب



آیا شیوه‌های پلیسی برای برخورد با

بدحجابی مفید است؟

آیت الله محمد سروش محلاتی در گفت و گویی با روزنامه جمهوری اسلامی به بررسی طرح امنیت اخلاقی از منظر فقهی پرداخته است.

این روزها مساله حضور پلیس نامحسوس برای تامین اخلاقی جامعه مطرح است، به نظر شما آیا این اقدام به لحاظ فقهی توجیهی دارد؟

* فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ در هنگام آغاز این طرح، موضوع «حفظ عفت عمومی» را مطرح کرده‌اند، ولی چنین تلقی‌ای از جهت اخلاقی و از نظر فقهی کاملا مخدوش است چون عدم رعایت حجاب، در ذیل «بی‌عفتی» قرار نمی‌گیرد و ما شرعا حق نداریم، شخصی را که حجاب کامل ندارد را مورد چنین اتهامی قرار دهیم. این اتهام، شرعا موجب تعزیر و گاه موجب حد شرعی است. به علاوه بسیار غیرمنطقی است که برای برخورد با یک گناه کوچک، از عنوان یک گناه بسیار بزرگ استفاده کنیم.

به نظر شما اساسا برخورد با پدیده بدحجابی را می‌توان تحت عنوان «تامین امنیت اخلاقی» قرار داد؟

* این یک عنوان نه توجیه حقوقی دارد و نه توجیه فقهی. چون

است؟ من مطمئنم که حضرات فقهای بزرگ هرگز چنین کارهایی را مشروع نمی‌دانند.

برای توجیه فقهی این اقدام پلیس گفته می‌شود که پلیس وظیفه اقدام در برابر « جرم مشهود» دارد و مواردی از قبیل بدحجابی از جرایم مشهود است همین طور است؟

* بله در مواردی پلیس حق برخورد با جرم مشهود را دارد ولی مقصود این است که اگر جرم علنی باشد و پلیس هم در صحنه وقوع جرم حضور داشته باشد اقدام به جلوگیری از جرم و یا برخورد با مجرم و یا دستگیری مجرم می‌کند ولی در این طرح موضوع چیز دیگری است پلیس در برابر جرم مشهود هیچ اقدامی برای جلوگیری از وقوع جرم ندارد او فقط شماره خودرو را ثبت می‌کند تا بعداً خودرو توقیف شود این کار خارج از بحث برخورد با جرایم مشهود است. وقتی در این طرح گفته شده که مأمورین حق هیچ گونه برخوردی با راننده خودرو را ندارند و حتی نمی‌توانند به او تذکر دهند یعنی کار آنها برخورد با جرم مشهود نیست اساساً گماردن مأمور مخفی برای جرم مشهود یک تناقض است. اگر موضوع جرم مشهود است پس باید پلیس علنی و رسمی باشد و با حضور خود جلوی آن مجرم را بگیرد. این تناقضات نشان می‌دهد که این طرح به شکل کامل و دقیق مورد بررسی قرار نگرفته است.

در این طرح مساله استفاده از مأموران نامحسوس هم مطرح است آیا استفاده از این شیوه با معیارهای اسلامی و اخلاقی سازگار است؟

* مأموران نامحسوس در نظام حقوقی جایگاه خاصی دارند مثلاً در جرایمی مانند جاسوسی که وقوع جرم به شکل مخفیانه انجام می‌گیرد و یا مثل اقدامات ضد امنیت و براندازی که آن هم به شکل غیر علنی است چاره ای جز استفاده از مأموران نامحسوس نیست ولی در جرایم خلاف عفت مأمور غیر علنی و غیر قابل شناسایی در قف و حقوق سابقه ای ندارد بخصوص اگر این افراد بخواهند وارد حریم خصوصی افراد شوند و کارشان تفتیش جرایم خلاف عفت باشد مصداق تجسس حرام است. ولی در خصوص بدحجابی استفاده از مأموران مخفی دارای مفسده است این مفسده شیوع سوظن و بدگمانی در میان شهروندان است و موجب آن می‌شود که اطمینان خاطر از مردم سلب شود. و این گونه عوارض اجتماعی در برابر آن فلسفه ای است که برای برخورد با جرم وجود دارد چون اگر ما درصد ایجاد امنیت روانی و اخلاقی هستیم ولی با این مأموران مخفی به امنیت روانی و اخلاقی آسیب می‌رسانیم این هم دلیل دیگری است که این طرح دارای تناقض است و عملکرد آن برخلاف ظاهر آن است. ولی در خصوص این طرح مأمور مخفی گذاشتن او را ضابط قضایی قرار دادن یک مشکل جدی دیگر از نظر فقهی دارد از نظر موازین فقهی کسی که حکمی بر علیه دیگری صادر می‌کند به عنوان قاضی و یا آن حکم را به عنوان مأمور و ضابط به اجرا می‌گذارد دارای مسئولیت است و محکوم علیه می‌تواند و حق دارد در فرض خطا یا تعدی بر علیه او شکایت کند و اقامه دعوی نماید. ولی در این طرح نیروی انتظامی به دلیل اینکه مأمور مخفی است و شخص محکوم علیه نمی‌داند که چه کسی بر علیه گزارش داده است لذا



اگر مساله ای در قلمرو اخلاق قرار دارد، خارج از مسئولیت پلیس است. پلیس وظیفه‌اش برخورد با جرم است نه برخورد با بد اخلاقی. به علاوه معلوم نیست که پلیس می‌خواهد جلوی مزاحمت‌های اخلاقی دیگران را بگیرد که در این صورت هر چند تامین امنیت مطرح است، ولی ربطی به اخلاق ندارد. یا پلیس می‌خواهد جلوی تخلف اخلاقی خود فرد را بگیرد که در این صورت چرا تعبیر «تامین امنیت» را بکار می‌برند؟ به طور کلی برای من این سوال وجود دارد که آیا لزوم

حجاب و پوشش یک حکم اخلاقی است؟

* نمی‌توان به طور کلی حجاب را یک حکم اخلاقی دانست. حکم اخلاقی طبق تلقی علمای ما مثل محقق طوسی در اخلاق ناصری حکمی است که عقل و فطرت انسان به زشتی یا زیبایی آن داوری می‌کند مثل قبح کذب. به نظر بنده، حجاب به طور کلی این طور نیست. یعنی وجدان و عقل بشر، حکم به قبح و زشتی مکشوف بودن موهای سر برای زنان و یا ساق دست آنها نمی‌کند. فکر نمی‌کنم تاکنون هیچ فقیهی لزوم حجاب را از این طریق اثبات کرده باشد. بله، ستر و پوشش بخشی از بدن، از نظر خرد همه انسان‌ها لازم است و در این حد، کشف بدن خلاف اخلاق است ولی بیشتر از آن، لزوم حجاب یک حکم فقهی است و جنبه شرعی دارد. لذا عنوان امنیت اخلاقی دادن به اقداماتی که برای پوشش موی سر زنان صورت می‌گیرد به لحاظ اصطلاحات علمی صحیح نیست چون وجوب پوشش در این حد کامل، یک حکم شرعی و فقهی است و نه یک حکم اخلاقی.

بر اساس این طرح و به طبق گفته فرمانده پلیس

اگر سرنشینانی خودرویی کشف حجاب کنند آن خودرو متوقف می‌شود آیا این کار با ضوابط فقهی انطباق دارد؟

* هیچ فقهی نمی‌تواند این کار را مشروع و جایز بداند چون مجازات باید متوجه شخص مجرم باشد لذا معنی ندارد که برای جرم یک سرنشین راننده خودرو مجازات شود! ممکن است خانمی که کشف حجاب در خودرو کرده یک مسافر باشد و اصلاً راننده خودرو او را نشناسد! ممکن است راننده به او اعتراض کرده و اصلاً به این کار راضی نباشد! چطور می‌توان راننده را مقصر دانست؟ از طرف دیگر این گونه مجازات به معنای آن است که هر راننده خودرویی برای اینکه وسیله نقلیه اش را توقیف نکنند به هروسيله ای که شده باید جلوی کشف حجاب سرنشین را بگیرد تا مبادا خودش مجازات شود! ثالثاً فرضاً راننده خود در این باره مقصر باشد مگر الزاماً او مالک خودرو است اگر فرد دیگری مالک است چرا او باید با توقیف ماشین مجازات شود؟ مگر پدری که خودروش را به فرزندش سپرده است او جرمی مرتکب شده

در صورتی که گزارش را غیر واقعی بداند به دلیل آنکه هویت گزارش دهنده را نمی‌داند و مأمور مخفی است از حق شکایت بر علیه او محروم می‌گردد. این کار علاوه بر اینکه شرعاً اشکال دارد خود زمینه فساد هم بوجود می‌آورد چون مأموران را در یک قلمرو بی مسئولیت قرار می‌دهد و به آنها اطمینان می‌دهد که هیچ یک از شهروندان نمی‌توانند اعتراضی متوجه آنها بکنند.

اگر به طور کلی دولت اسلامی در مقابل پدیده بد حجابی یا بی حجابی مسئولیت ندارد در این صورت بین دولت دینی و دولت سکولار چه فرقی وجود دارد؟

* قطعاً دولت اسلامی در قبال مسائل اخلاقی و شرعی مسئولیت دارد و نمی‌تواند در برابر چنین موضوعاتی بی تفاوت باشد این مقدار جای تردید و اشکال نیست ولی همه مشکل این است که دولت اسلامی با چه شیوه و روشی می‌خواهد با مشکل برخورد کند؟ اگر این مساله تحت عنوان نهی از منکر قرار گیرد شرط آن این است که اقدامات مفید و مؤثر باشد. شرط دیگر آن است که مفسده نداشته باشد این شروط را همه فقها قبول دارند ولی آیا واقعاً شیوه‌های پلیسی برای برخورد با منکراتی مانند بدحجابی مفید است؟ اولاً وضع کنونی جامعه از یک طرف و طرح‌های مختلف نیروی انتظامی که هر چند یک بار تغییر پیدا می‌کند نشان می‌دهد که مفید و مؤثر بودن این اقدامات جای تردید دارد. به علاوه شرط عدم مفسده مطرح است یعنی عوارض و پیامدهای منفی این اقدامات باید ارزیابی شود. یک نگرانی جدی این است که مبادا با این طرح‌ها افراد حجاب‌گریز به افرادی حجاب‌ستیز تبدیل شوند یعنی افرادی که عملاً تقیدی ندارند و اهل مسامحه هستند در اثر برخوردهای تند به افرادی مخالف حجاب تبدیل شوند و صف بندی جدیدی اتفاق بیفتد تحلیل این عوارض خارج از وظیفه علماست و جامعه‌شناسان باید مورد تحقیق قرار دهند. ولی آیا جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان و روان‌شناسان در این موضوعات فضای کافی برای تحقیق و برای اظهار نظر در اختیار دارند؟

آیا به لحاظ فقهی این امکان وجود ندارد که احکامی مانند حجاب به صورت قانون دربیاید و دولت موظف به اجرای آن باشد؟

* بله این ظرفیت در احکام اجتماعی اسلام وجود دارد ولی نکته ای که در تقنین باید رعایت شود این است که قیود شرعی حکم در قانون هم ذکر شود و البته در بسیاری از موارد این کار دشواری است مثلاً در همین مساله حجاب از نظر شرعی بین حجاب حرائر و اماء فرق است بین حجاب زنان مسلمان و غیر مسلمان تفاوت است بین حجاب زنان جوان و سالخورده فرق است ولی آیا در قانون می‌توان این تفاوتها را لحاظ کرد؟ واگر قانون به این ظرافت‌ها توجه نشود آیا باز هم قانون منطبق با اسلام خواهد بود مثلاً درباره زنان سالخورده قرآن به صراحت حجاب آنها را سبکتر دانسته است: « فلیس علیهن ان یضعن ثیابهن » (آیه ۶۰ سوره نور) لذا فقهایی مانند شیخ انصاری و فقه‌های معاصر فرموده اند آنها می‌توانند از « خمار » و « جلباب » استفاده نکنند. شهید مطهری در کتاب مساله حجاب برداشتن روسری را برای

آنها جایز دانسته است البته آنها هم حق « تبرج » ندارند. ولی آیا این ارفاق‌های شرعی در قانون هم دیده شده است و مأموران هنگام ثبت شماره خودرو به آن توجه می‌کنند؟ به خاطر دارم که در سال ۵۸ وقتی حضرت امام خمینی در قم بودند یک خبرنگار معروف ایتالیایی به نام خانم فالاجی با ایشان مصاحبه کرد و نسبت به حجاب اعتراض داشت امام به او فرمودند برای زنانی در حدود سن و سال شما چنین الزامی وجود ندارد. این مصاحبه در صحیفه امام به چاپ رسیده است و گمان می‌کنم این خانم آن موقع پنجاه ساله و بدون تبرج بوده است!

مشکل اصلی در بحث حجاب در کجاست؟

* نمی‌دانم مقصود شما از مشکل اصلی چیست؟ یعنی چه کسی یا نهادی در پیدایش وضع موجود مقصر است؟ و یا وضع نا مطلوب کنونی ناشی از چه عواملی است؟ اگر منظور این مطالب باشد سوال شما جنبه اجتماعی دارد و باید کارشناسان مربوط به آن پاسخ دهند و چنین مباحثی در قلمرو تخصص بنده نیست ولی اگر به لحاظ اسلامی یا فقهی به مساله حجاب نگاه کنیم درباره این موضوع دو مساله وجود دارد یکی مقدار و کمیت پوشش و دیگری کیفیت و چگونگی پوشش . البته مسئله دوم اهمیت بیشتر دارد چون اسلام در مواردی که نسبت به مقدار پوشش ارفاقی یا تسامح دارد مثل زنان سالخورده نسبت به کیفیت پوشش همانها ارفاقی ندارد چون تبرج برای آنها هم ممنوع است مشکل جدی فعلاً این است که تا حدودی جنبه اول یعنی مقدار پوشش را کنترل و مهار کرده ایم ولی جنبه دوم که مهم تر است یعنی تبرج و تحریک آمیز بودن پوشش و آرایش از کنترل خارج است و البته فساد اخلاقی و اجتماعی دومی به مراتب بیشتر است شاید الزام و فشار بر رعایت جنبه اول موجب طغیان نسبت به جنبه دوم شده است و لذا در کشورهایی که آن فشار وجود ندارد این عکس‌العمل تبرج هم به این گستردگی نیست فکر می‌کنم که باید برای تبرج چاره اندیشی کرد و آن را مهم تر از رعایت کمیت پوشش و رعایت کامل آن تلقی کرد.



انتقاد واعظ مشهور تهران از وضعیت مداحی در کشور

مردم بیرون از مراسم موج می‌زنند تا واعظ هرچه زودتر برود و به جای او مداح بیاید!

شیخ حسین انصاریان از وضعیت مداحی در ایران انتقاد کرده است؛ او که در چهاردهمین همایش تکریم بانوان قرآن پژوه در سالن همایش‌های برج میلاد تهران سخن می‌گفت با انتقاد از پیشی گرفتن جایگاه مداحان نسبت به واعظ درس‌دیده حوزه، گفت: این آسیب سنگینی است که وقتی یک واعظ درس‌دیده و حوزه‌دیده برای سخنرانی در محفلی در تهران دعوت می‌شود، مردم بیرون از مراسم موج می‌زنند تا این واعظ هرچه زودتر برود و به جای او مداح بیاید.

قم اختصاص می‌یابد، نظری گذرا بیندازد. آیت الله مرتضی مطهری هنگامی که روحانیت شیعه را با روحانیت اهل تسنن مقایسه می‌کند، بر استقلال مالی روحانیت شیعه از دولت‌ها به عنوان یک مزیت و برتری دست می‌گذارد. او معتقد است که تأمین بودجه روحانیت از سوی مردم و متکی نبودن این نهاد به کمک‌های حکومتی، توانمندی ویژه‌ای به آن داده است و از این رو است که روحانیت ما یک نهاد فراجحکومتی و همواره منتقد دولت‌ها بوده است. البته در عوض، اتکا بر بودجه مردمی آفتی دارد و آن عوام‌زدگی است. عوام‌زدگی به این معنا است که ممکن است گاه روحانیت از سر اجبار در مقابل برداشت عوامانه مردم از دین، سکوت کند و وظیفه خود را در چنین موضوعاتی به انجام نرساند. در مقابل، روحانیت اهل تسنن، عکس این وضعیت را دارد. او به سبب اتکای مالی به حکومت، ناچار است با دولت‌ها و حکومت‌ها کنار بیاید و برای بقای خود، سرپیچی حکومت از آموزه‌ها و شریعت اسلامی را نادیده بگیرد یا حتی گاه آن را توجیه و تأیید کند. این سخن آیت الله مطهری در غایت درستی است اما به نظر می‌رسد که اثرات وابستگی حوزه‌های علمیه شیعه یا سنی به بودجه حکومتی بیش از این‌ها است و در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌شود:

۱- اگر نظریه برخی اندیشه‌مندان و فیلسوفان اجتماعی را بپذیریم که بنابر آن، میان قدرت و معرفت مناسباتی هست، به نظر می‌رسد که در آینده جهت‌گیری در مسئله‌یابی و نیز خروجی فرآیند نظریه‌پردازی و تولید علم در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی و از همه مهمتر: افتاء فقهی، که عمده آن تاکنون در اختیار حوزه‌های علمیه و دانش‌آموختگان آن بوده است، دچار دگرگونی‌هایی شود. در این صورت نه تنها نقش روحانیت در نظارت و نقادی رفتار حکومت‌ها کم‌رنگ خواهد شد بلکه به احتمال، حکومت‌ها از گذر تأمین بودجه حوزه‌های علمیه، اراده خود را در عرصه معرفت بر آنها تحمیل می‌کنند. این مسئله‌ای شایان بررسی است که آیا سازمانی که بودجه حکومتی دارد، می‌تواند جهت‌گیری تولیدی مستقلی از حکومت - یعنی مرکز تخصیص بودجه - داشته باشد؟

۲- قرن‌ها است که بخش عمده بودجه مالی روحانیت شیعه از گذر کمک‌های مردمی تأمین می‌شود. این موضوع باعث ایجاد پیوندهایی میان حوزه و مردم شده است. از گذر این پیوند است که در طول قرن‌ها مکانیزم‌های ویژه‌ای برای انتقال مسئله‌های مهم عرصه عمومی اجتماع به حوزه علمیه پدید آمده و بدین طریق، برای آنها چاره‌یابی و نظریه‌پردازی دینی و شرعی شده است. وابستگی مالی روحانیت به مردم چنان که این آفت را داشته که گاه روحانیت را (بنابر آنچه آیت الله مطهری گفته) به عوام زدگی دچار کرده، این اثر مثبت را هم داشته که نیازهای عینی مردم و عامه مومنان در روند مسئله‌یابی‌ها و چاره‌اندیشی‌های فقهی، کلامی و جز آن دخیل بوده و ملاحظه شده است. اینک با کم شدن وابستگی روحانیت به مردم، آیا مکانیزم جدیدی برای رفع این نقیصه در دست ایجاد است و آیا راهی هست که این ارتباط به گونه‌ای دیگر حفظ شود؟

۳- پرداخت بودجه فرهنگی، مسئولیت‌های فرهنگی می‌آفریند.

انصاریان با طرح این پرسش که چرا دین ما مداح‌محور شده است؟ افزود: مداحی خوب است، اما چه مقدار؟ مداح چقدر می‌تواند مردم را با قرآن آشنا کند؟ جایگاه مداحی در کشور نباید این‌گونه باشد که فضا، یک عالم درس‌خوانده را دفن کند و شعر را جای آن بگذارد.

منبع: شرق



موافقت شورای نگهبان با برابری دیه زن و مرد

برابری دیه زن و مرد که پیشتر در لایحه بیمه شخص ثالث مطرح شده بود به تأیید شورای نگهبان رسید. به گزارش انتخاب، سخنگوی کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی گفت: برابری دیه زن و مرد پیشتر در لایحه بیمه شخص ثالث مطرح شده بود و خوشبختانه شورای نگهبان این لایحه را تأیید کرد؛ به عبارتی، شورای نگهبان برابری دیه زن و مرد را تأیید کرده است. وی افزود: توجیه ما در باره برابری دیه زن و مرد این بود که برخی از بانوان سرپرست خانواده هستند و زمانی که دچار حادثه می‌شوند و از بین می‌روند، بازماندگان آنها به مشکل برمی‌خورند. زارع تأکید کرد: پس از اجرای قانون بیمه شخص ثالث و با نظر شورای نگهبان، این موضوع به دولت ابلاغ می‌شود و ۱۵ روز پس از ابلاغ قابل اجراست.

منبع: واحد مرکزی خبر



اثرات تخصیص بودجه حکومتی به حوزه‌های علمیه

ابراهیم احمدیان: بودجه‌ای که هرساله تحت عنوان «بودجه فرهنگی» در دولت و مجلس تصویب و پرداخت می‌شود، درشت و قابل توجه است هرچند باز هم برخی مقام‌های کشور آن را ناچیز می‌شمارند و مبالغی بیشتر طلب می‌کنند. امسال در گیر و دار تحریم‌ها و مشکلات مالی و اقتصادی مردم و دولت، چند هزار میلیارد تومان بدین امر اختصاص یافت. سوال‌های متعددی درباره این بودجه به ذهن می‌رسد و وظیفه اهل فرهنگ و هنر است که کیفیت و کمیت تخصیص و پرداخت این بودجه را هر ساله بررسی و نقد کنند تا این بودجه سال به سال به اهداف خود نزدیکتر شود. نگارنده در این یادداشت مختصر سعی دارد به برخی اثرات احتمالی بودجه‌ای که چند سالی است در قالب بودجه فرهنگی به حوزه‌های علمیه کشور و مؤسسه‌های وابسته و مراکز آموزشی و پژوهشی اقماری حوزه علمیه

حوزه علمیه ناچار است در قبال بودجه فرهنگی که دریافت می‌کند، در همان عرصه فرهنگ پاسخگو باشد و این در حالی است که بودجه دریافتی حوزه بیشتر (یا دست کم بخشی کلان از آن) در کارهای علمی و پژوهشی و امور رفاهی طلاب مصرف می‌شود. به عبارت دیگر، این هم یک مسئله مهم است که چرا بودجه فرهنگی که باید صرف امور فرهنگی شود، در اموری دیگر هزینه می‌شود و چرا مراکز علمی و پژوهشی بودجه‌ای را دریافت کنند که نمی‌توانند پاسخگوی آن باشند. منبع: دین آنلاین



«انسان» در تئورس فاشیسم مذهبی



رضا بهشتی معزز: اخبار عراق

نگران‌کننده و هشداردهنده است و فاجعه‌ای برای تمامی منطقه در حال شکل‌گیری است. تحلیل عملیات «داعش» با کارشناسان سیاسی منطقه است، من اما از منظر و روزنی دیگر تأمل می‌کنم.

تاریخ قرن بیستم انباشته از منازعاتی

است که «توتالیتریسیم» فصل مشترک غالب آن منازعات است. جهان به دو اردوی دمکراتیک و توتالیتر تقسیم می‌شد و دولت به مفهوم مدرن آن، ظرفی برای نمایش دو اردو بود. بگمانم امروز و دقیق‌تر از آغاز این هزاره، ما در آستانه تقسیم نویی ایستاده‌ایم که بر سر «حقوق ذاتی انسان» اتفاق افتاده است. جهان امروز بر سر دفاع از «حقوق ذاتی انسان» دویاره شده است. یک سوی آن کسانی ایستاده‌اند که از حقوق ذاتی انسان فراتر از هر تعلق دفاع می‌کنند و سوی دیگر کسانی‌اند که مطلق «ذات دینی» و «مردقدسی» را بالای هر پدیده انسانی می‌نشانند. امروز دیگر نمی‌توان چون کارل پوپر پای افلاطون، هگل و مارکس را به میان کشید و به بهانه نقد توتالیتریسیم سیاسی آنها را محاکمه کرد و یا در دفاعی اشیپنگلری تمامیت تمدن غرب و لیبرالیسم آن را کوبید، میدان نزاع وسیع‌تر و دقیق‌تر و بر سر ذاتیات است. امروز نزاع یا بر سر دفاع از حقوق ذاتی انسان و یا تفسیر ارتدکسی و ذاتی از دین است. تفسیری که ذات دین را بی‌کم و کاست بر هر پدیده انسانی مقدم می‌شمارد و حاضرست فوج آدمیان را به قربانگاه آن تفسیر ببرد. «دولت» در مفهوم مدرن آن دیگر ظرف اردوگاه ذات‌گرایان دین‌باور نیست که محملی است برنگ خلافت برای نمایش هوس‌های مقدس‌جماعتی که از انسان تصویری انتزاعی و مه‌آلود دارند. در این سوی همه کشورهای جهان که انسان و حقوق او را برتر از هر مصلحت مطلق دینی می‌نشانند جای دارند و در آن سوی هر گروه دیانت‌پیشه بی‌دولت و با دولتی

که برای پاس‌داشت مطلق قداست‌های دینی، انسان را به دهلیزهای تاریک قرون وسطی می‌کشاند و او را شادمانه سر می‌بُرنند. حقوق ذاتی انسان با هر «امر قدسی» بر سر قهر نیست و کدام دین است که از کرامت و حقوق انسان سخن نگوید و دفاع نکند. این تفسیرست که بر قامت امور قدسی جامه خشم یا مهر می‌کند. برین مبنا جهان امروز نه صحنه نزاع ادیان که عرصه جدال تفسیرهای رحمانی و یا تندروانه و مطلق از دین است و از همین روست که طایفه‌ای از متدینان، آماج خونریزی و سببیت سلفیون و تکفیریان مذهبی است. امروز و با ظهور پدیده‌های جنایت‌پیشه‌ای چون «داعش» شایسته است جهان به هر ندای دینی انسان‌ستیزی حساسیت و واکنش نشان دهد و صف مدافعان حقوق ذاتی انسان از هر دین و قوم و ملیتی فشرده شود. درین میان فرقی میان تمایلات افراطی اسلامی، مسیحی و یهودی نیست و هر نوع تندروی آیینی می‌تواند کشت‌زار مناسبی برای «انسان‌ستیزی» و زهدان داعش و القاعده باشد. کشورهای اسلامی درین میانه با اردوگاه غرب خصومتی اصیل ندارند و می‌توانند صف واحدی تشکیل دهند مشروط به آنکه ریاکاری غرب در تخم‌ریزی جنبش سلفی در جهان و دفاع از زرادخانه‌های انسانی و مالی آنها متوقف شود. ازین منظر غرب خود پشتیبان اول جنبش لجام‌گسیخته فاشیستی با ماسک دین در منطقه خاورمیانه است. از دیگر سو، رشد جریان‌های سلفی و افراطی یکی از اولین میوه‌های دوری شهروندان از سیاست و بیگانگی آنان با وظایف مدنی است. هر دولتی که برای گسترش و تحکیم بلامنازع قدرت خود دیوار بی‌اعتمادی می‌افرازد و دست شهروندان را از حوزه‌های مدنی کوتاه می‌کند و آنان را از مقام یک شهروند هوش‌مند کنشگر نقاد و مسئول به موجوداتی مطیع و مرید یا منفعل فرومی‌کاهد، میدان را برای شکارچیان مذهبی فاشیست می‌گشاید. امروز جهان با «فاشیسم مذهبی» روبروست که در فضای «جهل مقدس» و با ابزار رسانه‌های تمدن جدید بدنبال بازتولید جامعه‌ای بدوی است. جامعه‌ای که گردن هزاران انسان را با شعارهای مقدس به تیغ تیز می‌سپارد و با سرهای آنان هلهله می‌کند و برای تمام دستاوردهای تمدن بشری پیشیزی ارزش قایل نیست.

ایران ما امروز درست در میانه آتش است و پیرامون مرزهای آن شعله‌های آتش سلفی روبه‌فرونی است. امروز از همه‌جای جهان و از همین محلات مسکونی در اروپا جوانانی سرخورده، تحقیرشده و کینه‌توز برای بازتوانی «امپراتوری جهل مقدس» به منطقه می‌روند و نزاع شیعه و سنی تنها بهانه‌ای برای حاکمیت هوس‌های مقدس و کور است. گناه غرب در هویت‌جویی این دسته از مسلمانان کم نیست. توهم دست‌یابی به آرمان و عدالت اسلامی، آنان را به طعمه‌های ارزانی در نزاع خاورمیانه بدل کرده است. کارزاری انسانی در گرفته است که فراتر از عقده‌های تاریخی شیعه و سنی است ولی این دو طایفه بزرگ اسلامی اولین قربانیان این کارزارند.

منبع: دین آنلاین



دو دیدگاه شهید بهشتی:

مخالفت با فشار بر متهم و دفاع از ریاست جمهوری زنان

متن زیر، بخشی از خاطرات مرحوم مهندس عزت... سحابی از سال نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. در این بخش، اشاراتی به دیدگاههای شهید آیت الله دکتر بهشتی دارد که می‌تواند خواندنی و جذاب باشد. (متن کامل در اندیشه پویا شماره ۸).



در بهار سال ۱۳۵۸، آقای مبشری، وزیر دادگستری بود. شورای انقلاب در پی اعتراضات دولت موقت درباره‌ی نحوه کار دادگاه‌های انقلاب و اعدام‌ها، به بنده مأموریت داد که اولاً مسئله‌ی دادگاه‌ها و آرای صادر شده را تعقیب نمایم و ثانیاً شکایت‌هایی را که از درون زندان می‌رسید، پیگیری نمایم. در خردادماه همان سال، به اتفاق آقای مبشری نزد امام رفتم و گفتیم عدالت و انصاف در فرهنگ اسلامی ما باید اصل باشد. کسانی را که دستگیر می‌کنند و می‌آورند، اگر چه جرائمی مرتکب شده‌اند، جرم همه یکسان نیست، پس مجازات همه هم نمی‌تواند به یک اندیشه باشد. خوب است به تناسب، به همه‌ی این‌ها رسیدگی شود، نه همه را می‌شود اعدام کرد و نه همه را باید آزاد کرد، بلکه مجازات باید به تناسب جرم باشد. این را هم مطرح کردیم که مسئله اعدام ۲۱ نفر از وابستگان رژیم گذشته، تا چه اندازه، ناراحتی و بدبینی ایجاد کرده است. امام در یادداشت کوچکی که با خط خود نوشت و امضاء نمود و من هنوز آن دست خط را حفظ کرده‌ام، یادآور شد: «اولاً مجازات اعدام تنها برای کسانی است که دست در خون مردم داشته‌اند یا خیانت و وطن‌فروشی آنان ثابت و مسلم شده باشد. ثانیاً حکم اعدام که از طرف قاضی صادر می‌شود، مستقیماً نباید اجرا شود؛ بلکه این حکم باید به کمیته دیگری در مرکز یا قم ارجاع شود و اگر تأیید شد، اجرا شود.» در آن روز، دادستانی انقلاب تهران در محل زندان قصر بود و دادستان انقلاب تهران، سید رضا زواره‌ای و دادستان کل هم آقای هادوی بود، آن‌ها بر سر نحوه‌ی رسیدگی به پرونده‌ها و بازجویی از متهمین اختلافاتی داشتند. بارها از طرف شورای انقلاب با آقای هادوی و آقای زواره‌ای صحبت کردم تا ریشه‌ی اختلافات پیدا شود، آقای هادوی فردی علاقه‌مند و دلسوز برای انقلاب بود و در عین حال، وقتی در مورد مسائل مطرح شده از وی جويا شدیم، با ملاحظه و احتیاط گله‌های خود را از آقای زواره‌ای مطرح می‌کرد ولی هنگامی که نزد آقای زواره‌ای رفتم، با صراحت ناسزا می‌گفت و هادوی را متهم

می‌کرد و حتی به او فحش می‌داد! آن‌طور که ما فهمیدیم، حرف‌های آقای زواره‌ای منصفانه نبود. از طرف دیگر، شکایاتی از درون دادستانی انقلاب مرکزی که در زندان قصر متمرکز بود می‌رسید. مجموعه محققین زندان قصر از ایشان شکایت داشتند. بچه‌های انقلابی، اعم از مجاهدین و انقلابیون تندرو خط امام، به عنوان بازجو در دادستانی کار می‌کردند و به آن‌ها محققین گفته می‌شد. من چندین جلسه، در میان آنان حضور یافتم تا حرف ایشان را بشنوم، بعد از چند جلسه آقایان بهشتی و بنی‌صدر را هم، به این جلسات دعوت کردیم تا از نزدیک با آنان برخورد داشته باشند. متأسفانه، کار دادستانی و رسیدگی به جرائم در مجموعه آقای زواره‌ای ضابطه‌مند انجام نمی‌گرفت و هدف ما هم سامان دادن به این وضع بود. آقای نقوی که خود فردی حقوق‌دان و عضو قوه قضائیه بود، به عنوان سردسته و سخن‌گوی محققین صحبت می‌کرد. آن‌ها همگی از اخلاق و رفتار و روش‌های آقای زواره‌ای شکایت داشتند. آقای خاکسار هم که عضو سازمان مجاهدین بود، بسیار فعال بود و صحبت می‌کرد. بعدها هم به عنوان مجاهد اعدام شد. در یک جلسه که آقایان بهشتی و بنی‌صدر حضور داشتند، محققان دور تا دور اتاق نشسته بودند، آقای بهشتی از آنان پرسید: «نحوه بازجویی‌های شما چگونه است؟ آیا برای به دست آوردن مدرک شکنجه می‌دهید؟» یکی از مجاهدین گفت: «متهم من تیمسار برنجیان بود.» ما فهمیده بودیم که احتمالاً وی علاوه بر ریاست نیروی هوایی، عضو سی‌ای ای نیز هست و معروف بود که هفته‌ای یک بار، با شاه غذا می‌خورد. بازجو که از مجاهدین بود، ادامه داد: «من برای به دست آوردن مدرک و اطلاعات درست از او مجبور شدم ۳۶ ساعت به طور مداوم از وی بازجویی کنم و اجازه خوابیدن به او ندادم؛ ولی در تمام این مدت، خود نیز تحت فشار عصبی بودم و اصلاً نخوابیدم!» آقای بهشتی گفت: «همین کار را نیز دیگر نکنید. همین قدر هم فشار نیاورید.» من سخن آقای بهشتی را غیرصادقانه ارزیابی نکردم و هنوز هم همین نظر را درباره‌ی او دارم. [...] در مجلس تصویب قانون اساسی هم آقای بهشتی در پاسخ آقای مشکینی که می‌گفت: «اگر جان کسی در خطر باشد و او از محل یا زمان یا نحوه ترور با خبر باشد هم، آیا نباید به زور او را به حرف آورد؟» گفت: «حتی به قیمت جان اشخاص هم، نباید بگذاریم این شیوه‌ی غیرانسانی باب شود.» پیشنهاد آقای بهشتی برای پیش‌نویس قانون اساسی طرح قانون اساسی پس از تصویب، از سوی دولت به شورای انقلاب ارائه شد. از اواسط اردیبهشت ۱۳۵۸ تا اواخر خردادماه در شورای انقلاب، متن پیشنهادی قانونی اساسی مورد بررسی جدی و عمیق قرار گرفت و تغییرات نسبتاً مهمی هم در آن به عمل آمد. مهم‌ترین تغییراتی هم در زمینه‌ی اصول اقتصادی قانون اساسی بود که تا حدودی چپ‌گرایانه‌تر شد. به عنوان نمونه، در مورد مالکیت، اساس مالکیت را بر کار قرار دادند که همین مسئله، در آن دوران، مورد اعتراض مجامع روحانی و غیرروحانی قرار گرفت. [...] یکی از تغییرات مهمی که در شورای انقلاب در طرح پیشنهادی قانون اساسی به عمل آمد، پیشنهاد مرحوم بهشتی در خصوص شرایط

انتخاب رئیس جمهور و نخست وزیر بود که به پیشنهاد ایشان، چنین قید شد که هر ایرانی مسلمان در انتخابات ریاست جمهوری می‌تواند خود را نامزد کرده و در صورت کسب آرای لازم، رئیس جمهور خواهد شد. در این پیشنهاد مرحوم بهشتی قید «مرد بودن» و «شیعه بودن» نیامده بود. در مورد نخست‌وزیر هم همین نظر را مطرح کردند. عدم قید مرد بودن و شیعه بودن، به طور آگاهانه انجام شده بود و به دلیل سهل‌انگاری و فراموشی نبود. مرحوم بهشتی در جلساتی که بدین منظور در شورای انقلاب تشکیل می‌شد، مطرح می‌کرد که به چه دلیل «زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود؟ در حالی که ما مدرک داریم زن حق قاضی شدن را هم دارد.» تغییر دیگری که در متن ارائه شده قانون اساسی در شورای انقلاب به عمل آمد، در مورد ترکیب اعضای شورای نگهبان بود، در متن ارائه شده، تعداد اعضای شورای نگهبان دوازده نفر پیش‌بینی شده بود که از این تعداد، شش نفر فقیه و شش نفر نیز حقوق‌دان بودند، مرحوم بهشتی با این استدلال که تعداد اعضای شورا باید فرد باشد تا به هنگام رأی‌گیری با مشکل روبه‌رو نشود، پیشنهاد کرد که از تعداد فقهای شورای نگهبان، یک نفر کاسته شود؛ ولی این قید را هم اضافه کردند که قوانینی به تأیید شورای نگهبان می‌رسد که در میان اکثریت تأیید کننده‌ی آن قانون، حداقل یک نفر از فقها وجود داشته باشد.



نگاهی به پروژه ایمان؛ نمونه‌ای از هم‌اندیشی‌های علمی در دانشگاه‌های آمریکا

پروژه ایمان یک برنامه پژوهشی مشترک است که با همکاری دانشگاه‌های وست واشنگتن و بیلور و با حمایت بنیاد تمپلتون برگزار می‌شود. این پروژه سه ساله در طول سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۶ در آمریکا اجرا می‌گردد و هدف از آن گردآوری تعدادی از پژوهشگران برای تحقیق در باب زوایای مختلف مسئله ایمان است.

به گزارش دین‌آنلاین، در سال نخست (۲۰۱۴)، این پروژه به «سرشت ایمان» اختصاص داشت و ۱۲ نفر از اساتید و دانشجویان از دانشگاه‌های مطرح آمریکا و اروپا در آن شرکت داشتند. در سال دوم (۲۰۱۵)، تمرکز بر «ارزش و ارزیابی ایمان» بود. طی این دوره، ۱۲ پژوهشگر از دانشگاه‌های معتبر آمریکا موفق به پذیرش در این پروژه شدند. سال سوم (۲۰۱۶) نیز به بحث از «فضیلت ایمان» اختصاص دارد. در این سال، ۱۴ پژوهشگر برای این پروژه انتخاب شدند که در این دوره در کنار سیزده پژوهشگر از دانشگاه‌های آمریکای شمالی، یک پژوهشگر از ایران نیز حضور دارد. برنامه هر دوره به این نحو برگزار می‌شود که افراد یک ماه فرصت دارند تا با استفاده از امکاناتی که پروژه در اختیار آنها قرار می‌دهد، در مورد طرح پیشنهادی خود به

پژوهش بپردازند و حاصل آن را در قالب یک مقاله، ارائه کنند. در این یک ماه، پژوهشگران بایستی هر هفته، در سه سمینار شرکت کنند. همچنین هر پژوهشگر نیز موظف به ارائه یک سمینار در باب موضوع پژوهشی خود است. برای غنای هر چه بیشتر برنامه، از تعدادی از اندیشمندان برجسته نیز دعوت به عمل می‌آید، تا هر کدام موضوعاتی را در قالب سمینار ارائه کنند. از دیگر نکات قابل توجه در مورد این پروژه، ترکیب پژوهشگران انتخابی است؛ به طوری که افرادی با درجه استاد تمامی، دانشیاری، استادیاری، پسادکتر و نیز دانشجوی دکتر، در کنار هم قرار می‌گیرند و پژوهشگران جوان‌تر، می‌توانند از تجربه افراد با سابقه استفاده نمایند. همچنین با توجه به اینکه افراد از دانشگاه‌های مختلفی حضور دارند، این زمینه مهیا می‌شود که شرکت‌کنندگان، با ایده‌های متنوعی آشنا شوند. به طور مثال در دوره اخیر افرادی از دانشگاه‌هایی چون نوتردیم، پرینستون، بوستن، آریزونا، روچستر، بریتیش کلمبیا، ادیان و مذاهب و... حضور دارند که در این میان، وحید سهرابی‌فر، دبیر گروه فلسفه دین دانشگاه ادیان و مذاهب و دانش‌آموخته حوزه علمیه قم تنها پژوهشگر حاضر در این پروژه است که به یکی از دانشگاه‌های آمریکایی یا اروپایی تعلق ندارد. برگزاری دوره‌های پژوهشی به این نحو، موجب می‌شود افرادی که در حوزه‌ای خاص، فعال هستند و ایده پژوهشی قابل توجهی نیز دارند، در زمانی مشخص در یک مکان جمع شوند و به تبادل نظر بپردازند. حاصل چنین پروژه‌ای، هم‌اندیشی‌ها و ارائه مقالات ارزشمندی می‌شود که می‌تواند قدمی هر چند کوچک، در موضوع مورد بحث باشد. به نظر می‌رسد در کشور ما نیز، دست کم در برخی موضوعات، می‌توان به جای برگزاری همایش‌های عریض و طویل و صرف هزینه‌های گزاف، چنین پروژه‌های هدفمندی را برنامه ریزی کرد. پروژه‌هایی که در کنار هزینه به مراتب کمتر، ثمره بیشتری را نیز در بردارد. پروژه‌هایی که بر اساس یک نیازسنجی صحیح و با استفاده از افراد متمحض در آن موضوع، می‌تواند به نتایجی پربار و راهگشا دست یابد.

منبع: دین آنلاین



شرکت آیت الله العظمی بروجردی در تشییع جنازه یهودیان

یکی از نکات جالب در زندگی آیت الله بروجردی نحوه برخورد ایشان با پیروان دیگر ادیان است. آیت الله علوی بروجردی نقل می‌کند: «برخی از یهودی‌هایی که الان در بروجرد ساکن هستند برای خود من نقل کردند: در بروجرد تعداد زیادی یهودی زندگی می‌کردند و الان نیز زندگی می‌کنند، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در آن زمان در بروجرد بودند، محله یهودی نشین شهر بروجرد با قبرستان یهودی‌ها فاصله داشت، در فاصله بین محله یهودی نشین با قبرستان

فقط حیطه اقتصاد ما را در بر نمی‌گیرد بلکه حیطه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را هم به شدت تحت تاثیر قرار می‌دهد. برای اینکه درکی از اهمیت و ضرورت برخورد کارشناسی و اندیشیده با این مساله وجود داشته باشد، این نکته را هم اضافه می‌کنم که براساس مشاهد‌های غیر قابل تردید و مستندات کافی می‌توان نشان داد که میان گسترش و تعمیق فساد در ایران با مساله کارایی اقتصادی ملی در هم تنیدگی شدید وجود دارد.

* شخصاً در مطالعه‌ای که در تاریخ اقتصادی ایران دوران پس‌انقلاب اسلامی انجام داده ام، دیدم که یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر گستره و عمق فساد مالی و از طریق آن تأثیرگذار بر سطح کارایی اقتصاد، نحوه توزیع قدرت در جامعه است. در دوره زمانی نزدیک به چهل ساله گذشته، در هر دوره ای که توزیع قدرت متوازن تر و عادلانه تر بوده است، گستره و عمق فساد به شکل متناسب کمتر شده است و سطح کارایی عملکرد در اقتصاد ملی هم افزایش معنی دار و متناسبی را به نمایش می‌گذارد. براساس این مطالعه، عنصر محوری در جهش بی سابقه فساد و ناکارآمدی در دوره سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ قطبی شدن ساختار قدرت در کشور است. آن زمان تحت عنوان شعار حکومت یکدست، کسانی بودند که به چنین تحولی می‌بایند، اما اگر امروز به روش علمی و به صورت غیر سیاست زده، کارنامه این دولت یکدست به نمایش گذاشته شود، من معتقدم که اکثریت قاطع آنهایی که خود را اصولگرا می‌نامند و شاید صادقانه در جست وجوی حکومت یکدست بودند، نتوانند دیگر از آن ایده حمایت کنند. باید تلاش شود که این بلوغ و این شعور به صورت نظام وار و نهادمند در همه ارکان ساختار قدرت، آموزش داده شود و عبرت‌های آن به مثابه یک عنصر مربوط به غیرتمدنی دینی ما و یک عنصر مربوط به شرافت ملی ما و یک عنصر مربوط به بقای نظام جمهوری اسلامی مورد توجه قرار بگیرد. این است که می‌تواند برای کشور نجات بخش باشد. این در سطح نظری است و به نظر من هیچ عنصری به اندازه توزیع عادلانه قدرت در ایران توانایی تبیینی در زمینه چرایی گسترش و تعمیق فساد مالی ندارد. در سطح اجرایی هم از آنجایی که در میان همه نظریه پردازان توسعه، این توافق وجود دارد که سطح قابلیت یک اقتصاد توسعه نیافته رانتی برای عبور از این شرایط و حرکت به سمت توسعه یافتگی یک رابطه مستقیم و بسیار معنی دار با سطح شفافیت در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع دارد، به عنوان یک شاهد تجربی حیرت انگیز در این ماجرا می‌توان به تجربه مدیریت اقتصادی کشور در دوران جنگ تحمیلی اشاره کرد. در آن دوران از طریق یک اقدام هوشمندانه که به همان اندازه که جنبه اسلامی داشت، جنبه ملی و توسعه‌گرایی هم داشت، رییس محترم وقت دولت نامه ای به رییس وقت مجلس نوشت و از مجلس درخواست کرد که به موازات تصویب بودجه ریالی



یهودی‌ها، محلات مسلمان نشین واقع شده بود. وقتی یک نفر یهودی فوت می‌کرد، در موقع تشییع جنازه اش، باید از محله مسلمان نشین عبور می‌کردند تا به قبرستان برسند، بچه مسلمان‌ها در اثر ناآگاهی و جهل، به جنازه یهودی‌ها سنگ می‌زدند. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی مردم و بچه‌ها را از این کار نهی کردند، ولی آنان گوش ندادند. آیت الله بروجردی به یهودیان سفارش کرد وقتی کسی از شما فوت شد به من اطلاع دهید، لذا خودش به محله یهودی نشین می‌آمد و دنبال جنازه این شخص راه می‌افتاد و تا قبرستان تشییع می‌کرد. زمانی که آیت الله بروجردی همراه جنازه بود، کسی جرات نمی‌کرد سنگ بزند، و ایشان این کار را آنقدر ادامه داد تا این کار بد از ناحیه بچه‌ها ترک شد».

منبع : شفقنا



نگاهی به روند فساد پروری اقتصاد ایران دکتر فرشاد مومنی، استاد دانشگاه و صاحب نظر اقتصادی و مدیر موسسه دین و اقتصاد:

* در سطح نظری گفته می‌شود که یک در هم تنیدگی تمام عیار بین اقتصادهای رانتی و فساد مالی وجود دارد؛ تا زمانی که در این زمینه هم -مانند همه زمینه‌های دیگر موثر بر سرنوشت کشور- تخصص، علم و ضرورت برخورد مطالعه شده و عالمانه با این



مساله در دستور کار قرار نگیرد، اسامی افراد تغییر می‌کند، اما مساله فساد همچنان به قوت خود باقی است. به گواه برخی از مصادیقی که ذهن جامعه ما را بویژه در ده ساله اخیر به خود درگیر کرده است، به موازات نوسان در درآمد نفتی، شاهد تحولاتی چشمگیر در اندازه موارد وقوع فساد هستیم هم از نظر وسعت و هم از نظر ارزش‌داری‌هایی که به شیوه‌های فاسد جابه‌جا می‌شوند. آنچه به نظر من باید ذهن نظام کلان تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ما را به نحو بایسته‌ای به خود درگیر کند، این است که هر قدر این سهل‌انگاری در برخورد اصولی با مساله فساد در ایران به تأخیر بیفتد و از حد شعار، تبلیغات و دستاویز قرار دادن این مساله برای هتک حیثیت یکدیگر و متهم کردن یکدیگر در چارچوب یک فضای سیاست زده عبور نکنیم، هزینه‌های آن برای بقای کشور، مشروعیت کشور و نیز برای عرصه‌های حیات جمعی، سنگین تر و بعضاً غیر قابل جبران خواهد بود. این مساله

کشور، نحوه تخصیص دلارهای نفتی هم توسط مجلس تصمیم گیری شود. از آنجایی که با هوشمندی‌ها و درایت‌های نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی و در رأس آنها آیت الله شهید دکتر بهشتی، یک تمهید قانونی در قانون اساسی ما وجود دارد که هر تصمیمی که از کانال مجلس عبور کند، به لزوم، شفاف خواهد شد، این اقدام رییس محترم دولت در دوران دفاع مقدس باعث شد که مهمترین کانون رانت و مهمترین نیروی محرکه فساد و ناکارایی یعنی نحوه تخصیص دلارهای نفتی از کانال مجلس عبور کند و چون از کانال مجلس عبور کرد به لزوم شفاف شد. در اثر این شفافیت، با یک سطح بی سابقه پاکدامنی در اقتصاد ایران و با یک سطح بی سابقه از کارایی در اقتصاد ایران رو به رو بوده ایم. فهم ابعاد مصونیت بخشی نظام حیات جمعی ایرانیان در برابر فساد مالی را می‌توان از طریق مقایسه روندهای جرم و جنایت و رشوه و صدور چک بلامحل که در گزارش‌های مرکز آمار ایران است مشاهده کنید در آنجا با کمال تحیر و شگفتی ملاحظه می‌شود که در حالی که این مولفه‌ها در همه تجربه‌های جهانی در دوران جنگ، جهش‌های بزرگ نشان می‌دهند، دوره دفاع مقدس از نظر سطح پاکدامنی اقتصادی و سقوط جرم و جنایت و انواع بزهکاری‌ها، دوره طلایی چهل ساله اخیر ایران به شمار می‌آید.

* یکی از شیوه‌های غم انگیز، خسارت بار و کم اثر در اقتصادهای رانتی این است که مساله فساد را یک مساله مربوط به اشخاص در نظر می‌گیرند و خصلت تعیین کننده ساختار نهادی در طرز عملکرد سیستم اقتصادی، اجتماعی و سطح کارایی و سطح فساد را نادیده می‌گیرند. این شیوه، ابزاری برای حذف رقبای سیاسی و بدنام کردن تمامی دست اندرکاران حکومت جمهوری اسلامی شده است. در عین حال اثر عملی آن هم این بوده است که نه تنها کوچکترین اثری بر روی کاهش فساد مالی نداشته بلکه گستره و عمق آن را هم افزایش داده است. بر این اساس باید امیدوار بود که این بلوغ فکری در سطح نظام تصمیم گیری کشور پدیدار شود که به این موضوع به مثابه یک مساله تخصصی نگاه کنند. در آنجا حداقل شواهدی که من ذکر کردم نشان می‌دهد که مساله توزیع عادلانه قدرت و اجازه مشارکت هر چه وسیع تر دادن به مردم در سرنوشت خود در کنار مساله شفاف سازی فرایندهای تصمیم گیری و تخصیص منابع بویژه در زمینه‌های رانت خیز و فساد آور به عنوان رویه‌های اصولی و ثمربخش و پر دستاورد می‌تواند در دستور کار کشور قرار بگیرد.

* گرچه از نظر شخصی چون مفسدان اقتصادی، آگاهانه این کار را انجام می‌دهند، مجرم محسوب می‌شوند اما واقعیت این است که برخوردی که ساختار نهادی کنونی ایران با مساله فساد انتخاب کرده است، یک برخورد انفعالی است یعنی ابتدا اجازه بروز موارد بی شمار فساد را می‌دهد و بعد می‌خواهد به

صورت انفعالی با مواردی از آن برخورد داشته باشد. این روش، اثربخشی نزدیک به صفر دارد چون به شرطی مبارزه با فساد اثر بازدارنده خواهد داشت که بتوان اکثریت قاطع موارد بروز فساد را با برخورد شدید مواجه کرد، اما چون در چارچوب ساختار نهادی کنونی، برخورد ما یک برخورد انفعالی است، عملا امکانات اجرایی و نظارتی کشور اجازه برخورد با همه موارد فساد را نمی‌دهد و در یک ساختار سیاست زده، هر نوع گزینشی با هر منطقی که صورت بگیرد، حمل بر زد و خوردهای جناحی می‌شود بنابراین اثر بازدارندگی آن به حداقل می‌رسد. این آن چیزی است که ما تاکنون بارها و بارها مشاهده کرده ایم و امیدواریم که چشمی برای دیدن، گوشی برای شنیدن و فرصت و مجالی برای اندیشه ورزی در نظام تصمیم گیری و تخصیص منابع کشور در این زمینه پدید آید.

* یک کج فهمی بزرگ در رویکرد شخص محور به مساله فساد وجود دارد که عینا شبیه به این را در ماجرای مبارزه با مواد مخدر هم تجربه کردیم. آن برخورد و آن طرز تلقی عبارت از این است که اگر ما افراد خاطی را به اشد مجازات برسانیم، این کار اثر بازدارنده خواهد داشت، در حالی که به شرحی که گفته شد و ادبیات وسیع موجود در این زمینه هم نشان می‌دهد، تا زمانی که برخورد شما برخورد پیشگیرانه و از موضع اصلاح ساختاری نباشد، این اقدامات نه حمل بر صحت می‌شود، نه اثر بازدارنده دارد و نه دیگر چیزی برای مشروعیت داخلی و بین المللی کشور باقی می‌گذارد. واقعا باید این بلوغ فکری در نظام تصمیم گیری و تخصیص منابع کشور جدی گرفته شود که منظور از برخورد شدید، برخورد قانونی پیشگیرانه با همه موارد فساد است، نه اینکه یک فرد خاص را لت و پار و اکثریت قاطع فاسدها را رها کنیم.

* به طور نسبی از نظر تعداد، نهادهای نظارتی ما از اکثریت قاطع کشورهای دنیا بیشترند، اما وقتی که به کارنامه آنها نگاه می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که اینها از نظر برخورد ثمربخش و موثر در مبارزه با فساد، بسیار ناکارآمد ظاهر شده اند. خود این مساله هم نیاز به یک بازنگری بنیادی دارد. ما وقتی به طور مرتب دیدیم که طرز برخورد شخص محور ما با فساد، ثمر بخش نبوده است، بر تعداد نهادهای نظارتی افزوده ایم در حالی که آنچه به همین دلیل کمی گرایشی افراطی در اینجا فراموش شد، این بود که مساله کیفیت مبارزه با فساد، تحت الشعاع این کمی گرایی پرهزینه و کم دستاورد قرار گرفته است بنابراین از این زوایه هم ما نیازمند یک بازنگری بنیادی در کشورمان هستیم.

منبع: شفقنا

مناجاة

آیت الله العظمی صانعی:

همه انسان‌ها منتظر یک مصلح حقیقی هستند
که جهان را سرشار از صلح و عدالت کند.

امروز بشریت، به طرف زمینه‌سازی ظهور مصلح در حرکت است و شاید مهم‌ترین نشانه آن هم
نفرت انسان‌ها از جنگ و خشونت و طرفداری از حقوق بشر، عدالت و صلح باشد.
این که گفته می‌شود با ظهور مصلح جهانی، کشته‌ها فراوان می‌شود مسلماً نظریه باطل و نادرستی است
و این مسئله افترا به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.
شاهد و دلیل آن هم روایاتی است که می‌فرماید حرکت امام زمان همانند
حرکت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) است و آرمانش را با خلق نیکو به پیش می‌برد؛
قرآن هم از این مسئله با عظمت یاد کرده است: «انک لعلی خلق عظیم».



Safir-E-Hayat

Bimonthly

7



پیامبر، رسالت آسمانی خود را با خلق نیکو، اندیشه، حکمت،
پند و اندرز پیش برد. قرآن نیز پیامبر را رحمت للعالمین می‌داند که
طی بیست و سه سال رسالتش آن همه مورد
آزار و اذیت دشمنانش قرار گرفت، اما یک بار آنها را نفرین نکرد،
بلکه هدایت آنها را از خداوند طلب نمود.